

مکتب های سیاسی

تالیف: دکتر بهاء الدین پازارگاد





EQBAL

۲۰۰ ربال

مکتب های سیاسی

و فرهنگ مختصر عقاید و مرام های سیاسی

بترتیب حروف الفبا



بقلم

دکتر بهاء الدین بازارگاد

از انتشارات



فهرست مندرجات

صفحه	صفحه
۲۵	۱- آئین دوشمیر
۲۶	۲- ابنولونیس
۲۷	۳- ایس کویالیم
۲۷	۴- آیتی میسم
۲۸	۵- اپورتونیس
۳۰	۶- اپولوزیم
۲۸- آناپ تیس - یا کمونیس	۷- اپیکوریانیم
۳۱	۸- اتوریتاریانیم
۳۳	۹- اتوکراسی
۳۵	۱۰- اجازه مالتوس و ریکاردو
خلاصه تاریخچه سیر فلسفه	(فرضیه ...)
۳۶	۱۱- اراستیانیم
۳۹	۱۲- اراده واقعی بوسانکوئه
۳۹	(فرضیه ...)
۳۲- انتی انتلکتوالیم	۱۳- ارزش و کار (فرضیه ...)
۳۳- انشیکریسم - یا -	۱۴- ارسطویی (فلسفه)
۴۰	۱۵- اریستوکراسی
۴۰	۱۶- استاتیکیسم (رواقیون)
۴۲	۱۷- استالینیس
خلاصه تاریخچه سیر	۱۸- اسکلتیک - رئالیست
۴۲	نامینالیت - کونسپ توالیست
۴۳	۱۹- اسکی پیسم
۴۴	۲۰- اسکان سیونیم
۴۴	۲۱- اکونومی کلاسیک
۴۵	۲۲- اکالیتاریان - اکالیت -
۴۵	

صفحه	صفحه
۶۸	۴۱- اودنيسم
۶۹	۴۲- ايدآليسم
۶۹	۴۳- ايرسيوناليسم
۷۰	۴۴- ايزولاسيونيسم
۷۱	۴۵- باكوني-نيسم
۷۱	۴۶- بالشويسم - يا - بالشويكيسم
۷۷- تفكيك قواى سه گانه (مقننه - مجريه - قضائيه) وخلاصه تاريخ سير اين عقیده	۴۷- بربريسم
۷۲	۴۸- برگونيسم
۷۸- تفكيك مذهب از سياست -	۴۹- بنتهاميسم
۷۴ وخلاصه تاريخ سير اين عقیده	۵۰- پانتيوتيستم
۷۵- توتاليتاربانيسم	۵۱- پاراليسم
خلاصه تاريخ سير فلسفه توتاليتار	۵۲- پارتيكولاريسم
۷۷ و كولكتيويسم	۵۳- پارلمانتاريسم
۷۹- نيرانى - تيرانيسيد	۵۴- پاروشياليسم
۸۰- نيموكراسى	۵۵- پاسيفيسم
۸۰- جمعيت مالتوس (فرضيه...)	۵۶- پان پنوماتيسم
۸۱- حقوق طبيعى	۵۷- پراكما تيسم
۸۲- دپارتمانناليسم	۵۸- پروپى ليسم
۸۳- دترمينيسم اقتصادى	۵۸- پروونسپاليسم
۸۴- دسانتراليسم	۶۰- پرى مى تيويسم
۸۴- دسپوتيستم	۶۱- پسى ميسم
۸۴- دموكراسى	۶۲- پلاتونيسم - يا مكتب افلاطون
دموكراسى سياسى- ودموكراسى	۶۳- پلوتوكراسى
۸۶- اقتصادى	۶۴- پلوراليسم
۸۷- دموكراسى صنعتى	۶۵- پولبلى كيست - يا - پامفله ترز
۸۸- دوگماتيسم	۶۶- پوزى تيويسم
۸۸- ديالكتيك	۶۷- پوليتى
۹۰- ديالكتيك ايراليسم-مكل	۶۸- پيرونيسم
۹۲- ديكتاتورى	۶۹- پيوريتانيسم
	۷۰- تائوتيسم

صفحه	صفحه
۱۱۵ سوبالیم	۹۲- رادیکالیم
۱۱۶ پارلمانتر	۹۴ رادیکالیم دموکراتیک
خلاصه تاریخچه سرفلسفه	۹۵- رئالیم
۱۱۶ سوبالیم	۹۵- راسیونالیم
۱۱۸- ۱۱۰- سوفیم (سوفسطائی)	۹۶- رواقیون
۱۱۱- سینیک، سینیم، (کلیون) ۱۲۰	۹۶- روابالیت
۱۱۲- شکاکین	۹۷- ریتوالیم
۱۱۳- شوونیم	۹۸- دلی تیویم
۱۱۴- شیم، سیم، سیزم	۹۹- رویونیسم
۱۱۵- فابیانیم	۱۰۰- ژئوپولیتیک
۱۱۶- فاشیم	۱۰۱- سانترالیم
عنصری که مکتب فاشیم	۱۰۲- سانوالیم
۱۲۹ از آنها ترکیب یافته	۱۰۳- سبتیک، اسکپ تی کیم
اصول عقاید سیاسی فاشیم	۱۰۴- سرونالیم
۱۳۱ و نازیم	۱۰۵- سزاریم، تزاریم
۱۳۵- ۱۱۷- فاکسیونالیم	۱۰۶- سکولاریسم
۱۳۶- ۱۱۸- فانتازیم، فاناتیکیسم	۱۰۷- سندیکالیم
۱۳۷- ۱۱۹- فتودالیم	سندیکالیم انقلابی - و
۱۳۸- ۱۲۰- فورمالیم	۱۰۸- سندیکالیم رفورمیست
۱۳۸- ۱۲۱- فیزیوکراسی	۱۰۹- سندیکالیم کریمینال
۱۴۰- ۱۲۲- فیلاتروپیست	۱۰۸- سوپرکتیویم
۱۲۳- قرارداد اجتماعی (فرضیه...)	۱۰۹- سوبالیم
۱۴۰ (کنتراسوبال)	۱۱۱- ناسیونال سوبالیت
تاریخچه سیر عقاید مربوط	سوبالیم لیبرال -
به فرضیه قرارداد اجتماعی	۱۱۲- مارکسی
۱۴۱ در باختر زمین	۱۱۳- نوین
۱۴۲- ۱۲۴- کابینالیم	۱۱۳- تکاملی
۱۴۳- ۱۲۵- کاناکلیسم	۱۱۴- علمی
۱۴۴- ۱۲۶- کاروکارگر (فرضیه...)	۱۱۵- فابیان
۱۴۴- ۱۲۷- کاسموپولیتانیم	د صنفی (گیلد)

صفحه	صفحه
۱۷۲	۱۲۸- کالونیسیم
مراحل سیر فلسفه لیبرالیسم	۱۲۹- کانگر گاسیونالیسم
۱۷۴	۱۳۰- کرافت یونیونیسیم
در انگلیس	۱۳۱- کشمکش طبقاتی (فرضیه...) ۱۴۸
۱۷۶	۱۳۲- کمونیسیم ۱۴۸
۱۵۰- ماتریالیسم	کمونیسیم ایدالی - کمونیسیم
۱۷۷	مارکسیسم ۱۴۹
ماتریالیسم علمی هابس	کمونیسیم انترناسیونال -
۱۷۸	کمونیسیم اوولوسیونیست-
ماتریالیسم دیالکتیک	(تکاملی) ۱۵۰
۱۷۹	تاریخچه سیر عقاید سوسیالیستی
۱۵۱- مارکسیسم	و کمونیستی در باختر زمین از
۱۵۲- ماکیاولیسم	ازمنه قدیم تا قرن ۱۹ ۱۵۲
خلاصه و اصول مکتب	۱۳۲- کمیته ایسم دموکراتیک ۱۵۶
ماکیاولیسم	۱۳۴- کمینترن (کمونیست -
۱۸۴	انترناسیونال) ۱۵۶
۱۵۳- مالبرانشیسم	۱۳۵- کنترورسیسم ۱۵۷
۱۸۶	۱۳۶- کنستی توسیونالیسم ۱۵۷
۱۵۴- مانرشی	۱۳۷- کنسرواتیسیم ۱۵۸
۱۵۵- مدیوالیسم	۱۳۸- کنسبلیه، کنسی لیاریسم ۱۶۰
۱۵۶- مرکانتالیسم	۱۳۹- کنکور دانسیا ۱۶۱
۱۵۷- مساوات	۱۴۰- کنوانسیون، کنوانسیونالیسم ۱۶۱
۱۵۸- مکانیکیسم	۱۴۱- کوایتیسم ۱۶۲
۱۵۹- منشیوسیم	۱۴۲- کورپوراتیف (دولت ..) ۱۶۳
۱۶۰- موبوکراسی	۱۴۳- کولکتیویسم ۱۶۳
۱۶۱- مونیسیم	۱۴۴- گوبی نیسم ۱۶۴
۱۶۲- میستی کیسم	۱۴۵- گیلد سوسیالیسم ۱۶۵
۱۶۳- میلیتاریسم	۱۴۶- له فر ۱۶۵
۱۶۴- ناسیونالیسم	۱۴۷- لگالیسم ۱۶۶
خلاصه تاریخچه سیر مکتب	۱۴۸- لنینیسم ۱۶۷
ناسیونالیسم	
۱۶۵- ناهینالیسم	
۱۶۶- نئوپلاتونیسم	
۱۶۷- نتومارکسیسم	
۱۶۸- نئوهگلیانیسم	
۱۶۹- نیهیلیسم	
۱۷۰- ویتالیسم	
۲۰۰	
۲۰۱	
۲۰۲	
۲۰۲	
۲۰۳	

فهرست مندرجات	شش
صفحه	صفحه
۱۷۵- هیومنیتاریانیم	۱۷۱- ویکسیم
۱۷۶- هیومیم	۱۷۲- هکلیانیم
۱۷۷- یوتلیتاریانیم، اوتیلیته	۱۷۳- هم آهنگی طبیعی -
۱۷۸- بوتوپیانیم	(فرضیه ...)
۲۱۰	۱۷۴- هیومنیسم
۲۱۰	۲۰۴
۲۱۳	۲۰۹
۲۱۴	۲۰۹

دیباچه

در سبب تألیف کتاب

انقلابات سیاسی و تحولات اجتماعی چهارده سال اخیر و وقایع سیاسی متعدد که از آغاز جنگ دوم جهانی و بالاخص از پایان جنگ مزبور باینطرف پی در پی در ایران رخ داده است ، منکر نتوان شد که خوب یا بد ، موجب تحولی عظیم در افکار عمومی گردیده ، و یکی از این تحولات ، آشنائی طبقات مختلف مردم است با امور سیاسی و افکار سیاسی .

این کشور بواسطه موقعیت خاص جغرافیائی که دارد، درجنگ دوم شکل دلان یا معبری را بین قوای متفقین پیدا کرد و در واقع بدورت يك کشور بین المللی و جهانی (کاسموپولیتان) در آمد. مرزها برداشته شد ، و پای هر قوم و نژاد و ملتی از ملل جهان در این کشور باز شده ، بعضی از ایشان آزادانه بفعالیت سیاسی و نشر افکار خود پرداختند . پس از جنگ نیز میدان نبردهای سری و علنی و سیاسی و جنگهای سرد قدرتهای بزرگ و مرکز تحریکات پشت پرده اجنبیان و جولانگاه تبلیغات ایادی خارجی و داخلی گردید ، و در این کشمکش ها کمتر کسی است از هر طبقه ، از کاسب بازاری و دهقان و دهاتی گرفته تا برسد بطبقات عالیة کشوری و نظامی ، که بشکلی از اشکال پایش بمیان این کشمکشها کشیده نشده و بطریقی وارد جنجال های سیاسی بیست سال گذشته نشده باشد ، یا الاقل تماسی با این انقلابات و تحولات پیدا نکرده باشد .

افزایش تعداد اشخاص باسواد در پایتخت و شهرهای بزرگ نیز به افزایش تیراژ و تعداد انتشار جراید خبری و سیاسی و نشر مقالات و رسالات و احیاناً کتب سیاسی کمک کرده ، قدر مسلم این است که عده کثیری که هیچ قابل مقایسه با تعداد قبل از سال ۱۳۲۰ نیست بخواندن روزنامه ها راغب گشته ، و این کار جزء عادات روزانه ایشان قرار گرفته است .

نمی‌توان انکار کرد که بجهت فوق ، يك نوع بیداری سیاسی در افکار عمومی بظهور رسیده ، و حوادث جنگ دوم و ده سال پس از جنگ دوم اگر زیانهای مادی و معنوی بسیار در بر داشته ، ولی يك فایده بزرگ را نیز متضمن بوده و آن مسئله آشنائی با افکار سیاسی است که از ضروریات اولیه زندگی سر بشر متمنان امروز میباشد در هر جای جهان که خواهد سکونت داشته باشد بشر عصر جدید ناگزیر است بحداقل تا درجه ای با افکار سیاسی و اوضاع دیپلماسی جهان و روابط بین ملتها و دولتها و اوضاع عمومی و کلی جهان بین الملل آشنا باشد .

اما با کمال تأسف ، افکار سیاسی در ایران غالباً ازمجاری ذیقصد و منابع صاحب اغراض خاص سیاسی بدماغ مردم وارد گشته ، نه از طریق آموزشگاه و تعلیم صحیح و منظم و کنفرانسهای آموزنده و بیدار کننده که راههای شایسته آن است . و لذا این اطلاعات معمولاً ناقص و مبهم ، و غالباً یکطرفی بوده و برابهام مسائل در دماغ مردم افزوده ، افکار و عقاید سیاسی غالباً در نظر مردم مبهم است ، و چه بسا که موجب گمراهی عده کثیری هم شده باشد .

از طرف دیگر بواسطه فقدان کتب اصیل و نشریات صحیح سیاسی و

فرهنگها و کتب مأخذ و مراجع مربوط به سیاست و روابط بین الملل، و عدم آشنائی اکثریت مردم بزبانهای خارجی، و هم بواسطه اینکه حتی کتب سیاسی بزبان خارجی هم برای کسانی که آشنائی بزبانهای خارجی دارند دردسترس ایشان نیست، مسائل سیاسی حتی برای طبقات عالی و اشخاص روشنفکر هم بصورت مبهمات و مسائل غامضی درآمده، غالباً در تشخیص صواب از ناصواب و حل مسائل سیاسی عاجز مانده اند.

مثلاً امروز کمتر کسی است در ایران در هر طبقه حتی مردم بازاری و عوام که اصطلاحات دموکراسی، فاشیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم، ماکیاولیسم و امثال آن بگوشش نخورده باشد. در نتیجه پندارهائی تیره و مه آلود از این عقاید و افکار و ایسم ها در دماغها پیدا شده و این خود محرك افکار مردم گردیده میل وافر دارند بدانند معنی و مفهوم واقعی این اصطلاحات و ایسم ها چیست و از آن چه مقصودی در نظر است؟ فرق آنها بایکدیگر چیست؟ منشأ و مبدأ ظهور هر يك در چه زمان بوده و در کجا است؟ تاریخچه سیر این عقاید چه بوده؟ واضح و مؤسس و مروج و پرورش دهنده این افکار چه اشخاصی بوده اند؟ این افکار در چه محیطی بظهور رسیده و اسباب و علل ظهور آنها چه بوده این مسلك ها و عقاید سیاسی در عمل چه نتیجه ای بخشیده، و عمل با ثنوری آن چقدر فاصله و تفاوت داشته است؟ تنوعات هر يك از چه گونه است؟ و امثال این نوع سئوالات را هر کس در دماغ خود پروراند و می پروراند.

اما حتی اگر از طبقات روشن فکر و اهل مطالعه درباره هر يك از این ایسم ها و بسیار ایسم های دیگر سؤال کنید که مقصود از آنرا تبیین کنند از توضیح صحیح آن غالباً عاجز میمانند و ملاحظه میکنید

که اطلاعاتی ناقص بدست میدهند که بر ابهام مسئله می‌افزاید .
 از چند سال قبل احتیاج بتألیف کتابهایی که رفع این نوع ابهامات
 را برای مردم بنماید و با بیطرفی کامل نوشته شده باشد و شامل نص
 حقایق باشد کاملاً محسوس بود و ملاحظه میشد که عموم طبقات این
 کشور تشنه این نوع اطلاعات سیاسی بوده و احساس کرده‌اند که باید
 برای بقای خود و جامعه خویش افکار سیاسی خود را پرورش دهند و
 عقاید خود را با کسب اطلاعات صحیح واصل دربارهٔ مسلك‌ها و مرام
 های سیاسی و روابط سیاسی بین‌الملل اصلاح نمایند .

بهین سبب بود که نویسندهٔ این‌سطور از اوایل ظهور این نهضت
 فکری و تحول سیاسی در ایران که این نکته را احساس نمود ، بخیال
 افتاد در حد قدرت و امکان درصدد رفع این نقیصه برآید .

اما انجام چنین کار بزرگ مستلزم صرف سالها وقت بود آنهم در
 مکانی و زمانی که بتوان فارغ البال بمطالعهٔ مآخذ و مراجع و کتب
 فلاسفهٔ بزرگ قدیم و جدید پرداخت .

انجام چنین مهم ، هم بواسطهٔ فقدان منابع لازم و هم بواسطهٔ
 عدم امکان حصول چنین فرصتی در ایران در سالهای بحرانهٔ زمان
 جنگ و بعد از جنگ میسر نبود .

بهین جهت در مدت پنجسال غیبت از مین و توقف در کشورهای
 باختری که اکثر آنرا در کتابخانه‌های بزرگ کشورهای متحدهٔ آمریکا
 و یکی از بزرگترین دانشگاههای جهان در آن کشور گذراندم تمام
 وقت خود را صرف مطالعهٔ منابع و کتب مهمهٔ سیاسی و آثار فلاسفهٔ قدیم
 و معاصر نموده یادداشت‌های بسیار برداشتم و توانستم ذخیره‌ای وافر

از این مطالعات فراهم سازم. در مراجعت بایران مدت چهار سال تمام به تنظیم و ترتیب و ترجمه و تألیف و تکمیل یادداشتها پرداختم. از جمله محصول و ثمر این مجاهدت، یکدوره تاریخ فلسفه سیاسی بود که چاپ آن از سال ۱۳۳۲ شروع و در پائیز سال ۱۳۳۴ جاری پایان یافت و در سه جلد شامل ۱۴۰۰ صفحه و ۱۸ تصویر انتشار یافت. و چون مورد توجه اهل علم و مطالعه قرار گرفت و نسخ آن نایاب شد چندی بعد بچاپ دوم رسید. اما در خلال تدوین و چاپ تاریخ فلسفه سیاسی باین نکته برخوردیم که با وجود مجاهدتی که در سبک تحریر و روانی و سادگی عبارات آن کتاب بعمل آمده باز بواسطه اینکه صدها اصطلاحات غامض سیاسی و فلسفی بنحوی اجتناب ناپذیر در آن آمده است برای تمام طبقات قابل استفاده نیست، بعلاوه بواسطه بزرگی حجم کتاب و با وجود تلخیصات سودمندی که در آغاز هر قسمت برای سهولت مراجعه بعمل آمده، تنها طبقات خاصه و دانشجویان تیزهوش و طلاب علامه‌مند میتوانند از آن استفاده کنند و استفاده از آن محتاج بداشتن اندکی سرمایه علمی و دماغ فلسفی است.

بنا بر این بفکر افتادم رساله‌ای بصورت فرهنگ سیاسی شامل مسلک‌ها و مرام و عقاید و مکاتب سیاسی مهم و معروف بترتیب حروف الفبا فراهم نمایم.

ابتداء در نظر داشتم که این رساله را بعنوان ملحقات مجموعه تاریخ فلسفه سیاسی تحت عنوان جلد چهارم مجموعه مزبور منتشر نمایم ولی مدیر شرکت نسبی اقبال معتقد گردیدند که بهتر است این کتاب بصورت جداگانه و مستقل منتشر شود تا با الاستقلال قابل استفاده عموم طبقات باشد.

لذا فهرست اسماء رجال و فهرست اصطلاحات و مکاتب سیاسی را که در آن مجموعه آمده است و ابتدا در نظر بود ضمیمه کتاب شود تهیه کرده در پایان جلد سوم تاریخ فلسفه سیاسی قرار دادم و آنرا در همان سه مجلد بپایان رسانیدم . پس از فراغت از چاپ آن کتاب به تهیه این رساله پرداختم و چاپ اول آنرا بعهده شرکت محترم مزبور وا گذاشتم که با توجه خاصی که نسبت به نقاست چاپ و خوبی کاغذ و زیبایی اسلوب آن مبذول داشتند بصورت حاضر در آمده بدست خوانندگان و علاقه مندان محترم میرسد و اکنون که بپایان سال ۱۳۴۰ نزدیک می شوم ملاحظه شد که نسخ این کتاب نایاب شده و مورد توجه ارباب فضل و اهل مطالعه قرار گرفته جمعی طالب آنند این کتاب در دانشگاه آنکارا در ترکیه نیز مورد توجه مخصوص قرار گرفته ابتدا بصورت قطعات در مجله دانشگاه بزبان ترکی ترجمه شده سپس یکی از دانشجویان ایرانی در آنکارا که تقاضای چاپ تمام آنرا بزبان ترکی کرده بود از طرف مؤلف اجازه چاپ داده شد انجام چاپ دوم آن بزبان فارسی نیز بشرکت نسبی اقبال که در چاپ اول آن اهتمام وافیه بکار بسته اند وا گذار گردید که اینک بدست علاقه مندان میرسد .

در تحریر مندرجات این کتاب و ذکر مکتب های سیاسی که برای سهولت مراجعه بترتیب الفبا تنظیم یافته ، سعی وافیه بعمل آمده است که حتی الامکان با ساده ترین عبارات و کلمات نوشته شود . اصطلاحات فلسفی غامض در حد امکان از آن حذف و بحد اقل تقلیل یافته تا طبقات متوسط و حتی طبقات پائین نیز بتوانند از آن استفاده کنند . در مورد طبقات بالاتر نیز برای آنهاییکه فراغت مطالعه تاریخ مفصل فلسفه

سياسی را ندارند اين رساله صورت يك فرهنگ سياسی و كتاب مراجعه (رفرانس) را دارد و از هر جهت برای اين طبقه هم قابل استفاده بنظر ميرسد. انتظار مؤلف آن است كه هر نقص يا اشتباه يا پيشنهاد و اصلاحی كه بنظر اهل علم رسد مؤلف را آگاه فرمايند تا در تجديد چاپ رعايت شود .

بهاءالدين بازارسجاد

(نشانی پستی : تهران - حمامك - نياوران)

دیباجه چاپ سوم

این کتاب که در سال ۱۳۴۰ به چاپ دوم رسید اکنون بسبب نایاب شدن آن و بسبب اینکه مورد تقاضا و احتیاج علاقه مندان به آن است به چاپ سوم میرسد چون ملاحظه میشود که در زمان حاضر، نسل معاصر به کتب داستانیهای جعلی و نشریات بیفایده بیش از کتب سودمند علمی که بردانش خواننده چیزی میافزاید توجه دارد - (بدلیل آنکه تعداد چاپ یاتیراژ و هم سرعت انتشار و فروش آن نوع کتب بیشتر است) تصور نمیرفت که چاپ دوم این کتاب در ظرف دو سال نایاب شود و چاپ سوم آن باین زودی مورد احتیاج گردد. اما همانطور که در دیباجه چاپ اول اشاره شد معلوم گشت که بطور کلی حس کنجکاوی در کشف حقایق اجتماعی و واقعیات سیاسی در میان بعضی از افراد عامه بیدار شده و این نوع کتب نیز خوانندگان و طالبانی دارد و این خود باعث امیدواری و مایه مسرت است.

در چاپ سوم که به دو شکل یکی بقطع چاپهای اول و دوم و دیگری بقطع کتب جیبی چاپ میشود و تجدید نظر کلی بعمل آمده اولاً، چون کلمات و اصطلاحات بیگانه (یعنی آنها که معادل فارسی ندارد و هم استعمال بین المللی و جهانی دارد) در ایران معمولاً بزبان فرانسه تلفظ میشود

درعناوین و متن کتاب تلفظ فرانسوی آنها بکار رفته ، ولی چون زبان انگلیسی امروز در ایران بیش از سایر زبانهای بیگانه رواج دارد و خوانندگان کتاب غالباً بازبان انگلیسی آشنائی دارند، معادل اصطلاحات مزبور بزبان انگلیسی نوشته شده (برخلاف چاپهای اول و دوم که غالباً بزبان فرانسه نوشته شده بود) تا برای مراجعۀ ایشان بکتاب دیگر سهل تر باشد . درمورد بعضی از اصطلاحات هم که لازم تشخیص داده شده معادل آن بهردو زبان انگلیسی و فرانسه ذکر شده است .

ثانیاً اغلاط چاپی چند که در کتاب وجود داشت در چاپ سوم تصحیح شد و مختصر اصلاحاتی که لازم بنظر رسید در متن کتاب بهمیل آمد و آنچه که لازم دیده شد افزوده گردید تا کتاب حاوی آخرین اطلاعات راجع به تحولات درمرامها و عقاید سیاسی تا بامروز باشد مثلاً در قسمت کمونیسم به تحولات پس از استالین یعنی تغییراتی که در چند سال اخیر در معتقدات کمونیسم بظهور رسیده در جای خود اشاره شده است .

باشد که این تألیف مختصر بیش از پیش در روشن ساختن افکار عمومی سودمند افتد .

بهاءالدین بازارمحمد

تهران - اسفند ماه ۱۳۴۳

۱ - آئین دوشمشیر

آئین دوشمشیر نام آئینی است که در قرن پنجم میلادی در جامعه مسیحی رومی متشکل گردیده و در اواخر قرن مزبور از طرف پاپ گلاسیوس اول^۱ درباره آن اعلامیه رسمی صادر شد. این آئین در تمام ادوار قرون وسطی بمنزله يك آئین مقبول پذیرفته شده جزء سنت و عادت قرار گرفت و هر زمان بین پاپ و امپراطور اختلاف یا رقابتی بوجود میآمد به این آئین رجوع مینمودند. این آئین رابطه بین روحانیات و دنیویات و یا مذهب و سیاست را معلوم میکند. در دوره ای که بدوره پدران کلیسا معروف است يك نوع تشکیلات دو گانه و کنترل دو گانه نسبت بجامعه اروپائی آن زمان بوجود آمد و عادت بر این جاری شد که دوقدرت متساویاً و باتأیید یکدیگر جامعه را اداره نمایند :

(اول) حفظ علایق و منافع روحانی و روحانیون و حکومت بر ارواح و عقاید مردم که در حوزه اقتدار کلیسا قرار گرفت و تشکیل یکدستگاه سلسله مراتب و يك سلسله تعلیمات خاص را دارد که کشیشان و روحانیون عهده دار آن بودند.

(دوم) حفظ منافع و علایق دنیوی و حصول و حفظ صلح و نظم و عادات که در منطقه حکومت کشوری یا سیاسی واقع شد و تشکیل يك سلسله عملیاتی را میداد که زمامداران سیاسی و کارگذاران ایشان آنرا بر عهده داشتند.

پس لازم آمد که بین این دو نوع نظم یک روح همکاری متقابل حکمفرما باشد و این آئین کمک متقابل کلیسا و دولت یکدیگر و اداره امور جامعه بشری از طرف این دو قدرت به آئین دو شمشیر یا دو اتوریته معروف گردید و حاکی از این اصل است که یک جامعه در تحت کنترل دو گانه وزیر نظر دو دستگاه هیرارشی کلیسا و دولت با حدود صلاحیت قضاوت مشخص اداره شود و هر یک از دو قدرت، حدود قضاوت و حوزه حکومت قدرت دیگری را شناخته و مکمل عمل یکدیگر باشند و حقوقی را که خداوند برای قدرت دیگر مقرر داشته است محترم شمارند.

۲- اَبسولوتیسم

Absolutism

اَبسولوت به معنی مطلق و مقصود از اَبسولوتیسم حکومت مطلقه و ریاست یکتا شخص مطلق العنان است بر جامعه.

(۱) اَبسولوتیسم یک آئین سیاسی است که طبق آن، حقوق و قدرت زمامدار نامحدود است و حتی حقوق طبیعت یا حقوق طبیعی هم آن را محدود نمیسازد. زمامدار فعال مایشاء است و حاکم بر اموال و حیات و همه چیز مردم در قرون ۱۷ و ۱۸ قدرت زمامدار در حکومت مطلقه بر امپراطوری مقدس روم و کلیسا و اشراف هم تسلط داشت یعنی طبق این آئین قدرتهای مزبور هم نمیتوانستند اختیارات زمامدار را محدود نمایند. در قرن پانزدهم پاپ خود را در رأس اولین سلطنت مقتدر سیاسی و روحانی قرار داده و فرضیه اَبسولوتیسم شکل گرفت و بعدها سر مشق کامل و نمونه اصلی برای اَبسولوتیسم^۱ مانر شیک یعنی قدرت مطلقه سلطنت قرار

گرفت. طرفداران سلطنت پاپ حقوق وی را بسطنت روحانی و سیاسی بر مردم، حقوق الهی و آسمانی پنداشته و چنین استدلال می‌کردند که: «محال است بتوان قدرت اعظم و سلطه‌ای را که برای حکومت بر جامعه لازم است بخود جامعه واگذار کرد و باید بشخصی سپرد که در رأس جامعه قرار دارد.»

(۲) و نیز گاهی ابسولوتیسم بر حکومتی اطلاق می‌شود که آن حکومت دارای قدرت مطلقه و نامحدود باشد اعم از اینکه حکومت در دست یک نفر باشد یا چند نفر و یا شامل تشکیلاتی باشد ثابت که در تحت دستور يك زمامدار اداره شود.

گاهی این اصطلاح را مرادف با دسپوتیسم (استبداد) و اتوکراسی و دیکتاتوری و ماکیاولیسم و اتوریتاریانیسم هم استعمال می‌کنند. (رجوع شود به اصطلاحات مزبور در همین کتاب).

۳- اپیسی کوپالیسم

Episcopatism

اپیسی کوپالیسم یا اپیسی کوبالیانیسم نام مسلکی است که در قرن ۱۶ در اروپا بوجود آمد.

کالوینیسم که عبارت از مرام منسوب به ژان کالوین تئولوژیست فرانسوی بود تکیه بر سلطنت نداشت و طوری نبود که بتواند خود را با کلیسای ملی (ناسیونال) که شاه رئیس دنیوی آن محسوب میشد وفق دهد و معتقد بود که اتوریته روحانی تفوق بر اتوریته جسمانی دارد و میخواست کشیشان را مستقل از قدرت دنیوی نماید. نمایندگان طبقات

دیگر مردم را نیز وارد انجمن کلیسا نموده و کلیسا را خود مختار و مستقل ساخت. در کلیساهای ملی رابطهٔ اسقف‌ها با رُم قطع گردید و اسقف‌ها در واقع عمال حکومت سلطنتی گشتند. در نتیجهٔ مسلکی بوجود آمد بنام اپیس کوپالیم یا طرفداری از حکومت اسقفان و آن عبارت بود از شکل حکومتی که منتخب مجموعهٔ کلیساهای ملی باشد.

۴ = آپتی میسم

Optimism

آپتی میسم بمعنی عقیدهٔ بخوش بینی و نیک بینی و حسن ظن است در برابر پی میسم که بمعنی بدبینی است. در مسلک‌ها و مرام‌های مختلف سیاسی این اصطلاح غالباً ملحق به اصطلاحات حاکی از مرام‌های اصلی سیاسی میگردد و یا بعنوان صفت برای زمامداران و فلاسفه و نویسندگان یا فرقه‌های سیاسی استعمال میشود.

۵ = اپورتونیزم

Opportunism

اپورتونیزم یا اپورتونیزم بمعنی مسلک این الوقت بودن و سرعت بر حسب تغییر اوضاع سیاسی یا تغییر رژیم یا زمامدار بنا بتقع شخصی تغییر عقیده دادن را گویند. این اصطلاح بیشتر در فلسفهٔ کمونیزم و از طرف نویسندگان و فلاسفهٔ کمونیست در مورد طبقات متوسط (بورژواها) بخصوص در نیمهٔ اول قرن بیستم زیاد بکار رفته و آنرا، زخائص

افراد طبقه متوسط می‌شمارند که بزودی همراه تغییر اوضاع سیاسی تغییر رنگ سیاسی می‌دهند و به اصطلاح فارسی از هر طرف که باد وزد گندم خود را باد می‌دهند.

۶ = اپولوژیسم

Apologism

فلاسفه آغاز مسیحیت را که معتقد با استدلال در مقابل مخالفین مسیحیت بوده و عقیده به تحمیل و قبولانیدن مذهب با زور و تبعید نداشتند فرقه اپولوژیست‌ها می‌خواندند. بعلاوه این فرقه معتقد بکناره‌گیری از کارده‌لت و گوشه‌گیری بوده می‌گفتند اگر دولت مطیع خداوند باشد آنها می‌توانند بدولت وفادار باشند و گرنه الزامی در وفاداری ندارند. بعدها اپولوژیسم نام عقیده سیاسی فرقه‌ای شد موسوم به اپولوژیست‌ها که در قرن هفده میلادی در انگلستان ظهور نموده، و در خلال جنگ‌های داخلی انگلستان در برابر جمعیتی که برای مردم حق مقاومت در برابر پادشاه قائل بودند بحمايت از فرضیه حقوق الهی سلطنت برخاسته به طرفداری سلاطین سلسله استوارت قیام کردند.

۶ = اپیکور بانیسم

Epicurianism

فلسفه منسوب به اپیکور (اپیکور) فیلسوف معروف یونانی (۳۴۲-۲۷۰ ق م) که مدرسه خود را در آتن افتتاح نمود و تا چندین قرن بعد باقی ماند و فلسفه‌نوی یکی از چهار مکتب بزرگ یونانی شمرده می‌شود اصول

فلسفه مزبور بشرح زیر میباشد .

(۱) این مکتب طرفدار مادیت و معتقد به اصول مادی یعنی ماتریالیست است .

(۲) او ولوسیونیست یعنی معتقد باصول تکامل است .

(۳) فیلاتر و بیست یعنی انسان‌دوست و خوش بین بنوع بشر است .

(۴) آتئیست یعنی طرفدار الحاد است و منکر وجود خداوند .
و اما عقاید سیاسی اپیکوریانیم را میتوان در سطور زیر خلاصه

نمود :

(۱) جامعه و حیات اجتماعی را کلابرپایه منافع فردی دانسته گوید «اگر ما عضو جامعه شده‌ایم برای آنست که پنداشته‌ایم در عضویت جامعه بیشتر تحصیل فایده شخصی میکنیم و جامعه و دولت ، ما را از خطر دشمن بهتر حفظ میکند و اگر روزی فرا رسد که جامعه و دولت این دو وظیفه را انجام ندهند بهتر است که نباشند .»

(۲) عدالت و حقوق اجتماعی و قانون را از باب موهومات دانسته برای آن وجود خارجی قائل نیست و نیک و بد را از امور قراردادی و اصطلاحی میداند و میگوید آنچه را که مردم با هم موافقت و قرارداد کنند که خوب بشناسند خوب است و بالعکس آنچه را که بد بشمارند بد است .

(۳) قانون را مقرراتی میداند که افراد جامعه آنرا پذیرفته‌اند که طبق آن زندگی کنند و هرگاه تشخیص دادند که بحال افراد جامعه مفید نیست قابل لغو و تغییر است و گوید وقتی که احساس کنیم اطاعت از قانون دیگر بما کمکی نمیکند میتوانیم آنرا بشکنیم بشرط اینکه بتوانیم از مجازات قانون شکنی فرار کرده مصون مانیم .

(۴) تقوی در تأمین لذت و مسرت است (نادر علم‌آطور که سقراط و افلاطون گفته‌اند).

(۵) میان‌روی و اعتدال و آرامش و رفاقت بهترین روش زندگی است و باید با شهوت و زیاده‌روی و افراط در هر چیز مبارزه کرد.

(۶) برادری و ضد ناسیونالیسم: افراد بشر بایکدیگر برادرند و ملتی مزیت نسبت بملت دیگر ندارد (اپیکور طرفدار بهبودی موقعیت زنان و غلامان و حامی تربیت عمومی و نهضت انسانی دوستی است).

(۷) عزلت و گمنامه‌گیری را تشویق نمیکند و معتقد است که مشرکت در حیات اجتماعی سعادت فرد کمک نمیکند. مردم حکیم و خردمند باید از قبول مشاغل عمومی و دولتی و قبول مسئولیت اجتناب کند.

(۸) فردیت: گوید راه و روش صحیح عبارت است از تبعیت از فردیت و اعتقاد به اصالت فرد (اندیویدوالیسم) و حب منافع شخصی و بی‌نیازی فردی هر فرد باید خود وسیله لذت خویش شدن را فراهم کند نه بوسیله جامعه.

مسلك اپیکوریانیسم خودخواهی روشن‌فکر^۱ نیز می‌نامند زیرا متضمن نوعی خودخواهی و جلب منافع شخصی است که توأم با انسان دوستی و برادری و اعتدال و میان‌روی میباشد.

فلسفه مادی و انسان دوستی اپیکور در قرون بعد در عمل سبب ترقی اجتماعی جامعه گرگمو-رومن (ترکیب یونان و روم) و موجب بهبودی و موقعیت زنان و غلامان و رواج نهضت انسان دوستی و تربیت عمومی گردید.

بعد از اپیکور، لوکریوس^۱ از اهل روم جانشین وی گردید.

۸ = اتوریترانیسم

Authoritarianism

می‌توان گفت که این فلسفه در نقطه مقابل اندیویدوالیسم یعنی فلسفه اصالت فرد قرار دارد و عبارت از فلسفه سیستم حکومتی است که در آن آزادی فردی هم از حیث تئوری و هم از حیث عمل، هم در ظاهر و هم در باطن کاملاً تحت الشعاع اتوریته و قدرت دولت قرار گرفته. و در این نوع حکومت، معمولاً قدرت، متمرکز در دیکتاتور و گروه معدود و کوچک پیشوایان است. رژیم دیکتاتوری یکی از اشکال افراطی حکومت‌های اتوریتریان است.

خلاصه تاریخچه نمو و سیر فلسفه مزبور بشرح زیر است :

(۱) واضع اولیه آن فلاسفه قدیم یونان مانند فیثاغورث، دموکریتوس، سقراط، افلاطون و ارسطو بوده‌اند و ارسطو چنین استدلال کرد که کل مقدم بر جزء است پس دولت مقدم بر فرد است. (۲) استائیکها یا رواقیون دولت ملی را مردود دانسته برای دولت جهانی اتوریته مطلق قائل گردیدند.

(۳) فلاسفه قرون وسطای مسیحی (از ۴۰۰ میلادی تا آغاز

رنسانس یعنی قرون ۱۳ و ۱۴) بخصوص شعبه‌ای از فلاسفه اسکالستیک

۱ - Lucetius (۹۶ - ۵۵ ق.م.) شاعر و فیلسوف رومی که مجموعه‌ای

شامل ۶ جلد بزرگ شامل اشعاری در فلسفه و فیزیک و روانشناسی و اخلاق به تمجید از آئین اپیکور بنظم درآورده و از او باقی مانده است.

موسوم به رئالیست‌ها طرفدار این عقیده بودند .

(۴) (الف) ژان بودن فرانسوی (قرن ۱۶) واضح فرضیه حق حاکمیت و قدرت مطلقه سلطنت که آنرا دولت نیز میخواند این فلسفه را تقویت نموده .

(ب) ماکیاولی طرفدار قدرت مطلقه زمامدار است.
(۵) در قرن ۱۷ - توماس هابز طرفدار اتوریتیه زمامدار گردید.
در قرن ۱۸ که بقرن فردیت موسوم است اتوریتاریانسم طرفدار چندانی نداشت .

(۱) در قرن ۱۹ - هگل، کارل مارکس ، انگلس، لاسال، نیچه طرفدار اتوریتیه مطلق دولت گردیدند .

(۲) در قرن ۲۰ - لنین ، استالین (درمرام کمونیسم) هیتلر ، و موسولینی (درمرام فاشیسم) قدرت مطلقه دولت و پیشوا را حمایت نموده‌اند .

۹- اتوکراسی

Autocracy

نام سیستم حکومتی است که در آن کلیه قدرت‌ها عملاً در دست زمامدار قرار گرفته است .

فرق این اصطلاح با اصطلاح اتوریتاریانسم این است که در اتوکراسی تنها یک نفر مالک قدرت نامحدود و سیاسی است که از منبع خارجی مانند ملت یا غیر آن ناشی نشده و بیشتر اطلاق بر پادشاه میشود اما در اتوریتاریانسم ممکن است قدرت در دست یک پیشوا باشد یا چند

ایکانش اِسلووتیسم و اتوریتاریانیسم از این حیث مشترک‌اند که هر دو هم شامل شاه و هم دیکتاتور پیشوا می‌گردد.

۱۰ - اجاره‌مالتوس و ریکاردو (فرضیه.....)

Theory of Rent

این فرضیه اقتصادی را مالتوس و ریکاردو^۱ اقتصاد شناسان انگلیسی اوایل قرن ۱۶ با اشتراك وضع نمودند و حاکی از این است که: «اراضی زراعتی و بطور کلی زمین وضعیت خاصی دارد که مخصوص بخودش می‌باشد در اینکه: (اولاً) زمین از حیث مقدار محدود است. یعنی نه میتوان چیزی بر آن افزود و یا از آن کاست، و آنچه اراضی در سطح کره زمین خلق شده و در دسترس بشر قرار گرفته همان است که هست. (ثانیاً) اراضی از حیث مرغوبیت و حاصلخیزی اختلاف دارند. اراضی نامرغوب آنهاست که همانقدر محصول میدهد که بمصرف مخارجش میرسد، پس برای چنین زمین نمیتوان اجاره بها پرداخت و برای زمین مرغوب چون محصولش بر خرجش فزونی دارد کشاورز حاضر است مبلغ بیشتری برای اجاره آن بپردازد. پس اجاره بها یا عایدی مالک از زمین مرغوب معادل است با تفاضل محصول آن زمین بر محصول مقدار معادل آن از اراضی نامرغوب. احیای اراضی نامرغوب چون مستلزم مخارج اضافی است ناچار بهای محصول آن زمین را بالا میبرد تا جبران مخارج اضافی را بنماید و بمجردیکه بهای محصول بسبب احیای این نوع اراضی بالا رفت مالکین زمینهای مرغوب هم که خرجی اضافه

نکرده‌اند بهای محصول زمین خود را بالا می‌برند یعنی اجاره بهار را بالا برده نفع سرشار عاید ایشان می‌شود که حق نیست زیرا مقدار محصول با عایدی اضافی و بطور کلی اصل اجاره بهای زمین که عاید مالک می‌شود بازاء کار نبوده و این مبلغ عایدی مالک بمصرف عیش و نوش و ازدیاد ثروت مالک می‌رسد در حالیکه بهیچ وجه خدمتی به ازدیاد محصول و ترقی کشاورزی و بهبودی اوضاع اجتماعی انجام نمی‌دهد. در واقع مالک از آنچه که باید عاید جامعه گردد کسر و برداشت نموده و مبلفی را بلاعوض تصاحب کرده و بمصرف شخصی خود رسانیده. بدین طریق مالک خود يك نوع غاصب یا مفتخوار و طفیلی (پارازیت) است که بدون انجام کار که در تهیه عایدی اصل می‌باشد تنها بنام مالکیت زمین که يك حادثه تاریخی و اتفاقی است مبلفی از ثروت و عایدی اجتماع و مردم دیگر را برده. نتیجه آنکه منافع مالک همیشه با منافع هر طبقه اجتماع در تضاد است و هر قدمیکه برای آبادی (یعنی تبدیل اراضی نامرغوب به اراضی مرغوب) برداشته شود منافع آن مستقیماً بحیب الک می‌رود. بدون اینکه کوچکترین مجاهد و کار را در این طریق انجام داده باشد، زیرا تنها اثر افزایش اراضی زراعتی و بسط آبادی و عمران است که میزان اجاره بها یعنی عایدی ملک را بالا می‌برد و بس.

۱۱ - اراستیانسم

Erastianism

اولین واضع این عقیده مارسیل دوپادو تئولوژیست ایتالیائی

قرن ۱۳ معروف به مارسیلیو^۱ که قصد اولیه وی آن بود که اتوریتیه روحانی را در مورد کنترل مستقیم یا غیر مستقیم اعمال حکومتی سیاسی تعریف و دقیقاً محدود نماید. بعدها در قرن ۱۸ در انگلیس در برابر عقاید فرقه‌های مذهبی دست چپ بخصوص برضد پرسبیتاریانیسم^۲ عکس‌العملی در افکار اکثریت مردم پدید آمد که بمسلك اراستیانیسم موسوم شد و بهترین نماینده این مسلك جان سلدون^۳ انگلیسی است. خلاصه فلسفه این مسلك آنکه:

(اولاً) مشروطیت و کلیه ترتیبات کنستیتوسیوتل تنها برای حفظ نظم و امنیت است و مبدأ الهی و آسمانی ندارد (ثانیاً) قدرت شاه همان است که قانون معین کرده (ثالثاً) حقوق و قانون همان است که محکمه قادر با اجرای آن است. (رابعاً) تأسیسات کلیسا و امتیازات روحانیون همان است که از طرف اتوریتیه عرفی مقرر و وضع شده باشد. جان سلدون دولت و کلیسا را متساویاً هدف اظهارات خود قرار داده گوید عنوان حقوق الهی سلطنت یا کلیسا و امثال آن عموماً دکان شعبده و حقه بازی عده‌ای شایداست بمنظور چاپیدن و لخت کردن عامه و اخاذی و جمع پول و اخذ قدرت از مردم.

مسلك اراستیان در واقع ترکیبی از:

- (۱) اوتیلیتیه^۴ (پوئی لیتی) یا یوتیلیتاریانیسم یعنی فلسفه سودجویی.
- (۲) سکولاریسم^۵ یعنی توجه باموردنیای مرئی و جهان خاکی

(۱) Marsilio (۲) Presbyterianism (۳) John Seldon

(۴) Utility, Utilitarianism (۵) Secularism

(۳) راسیونالیسم^۱ یعنی فلسفهٔ اصالت عقل .

۱۲ = ارادهٔ واقعی بوسانکوئه (فرضیهٔ)

Theory of 'Real Will'

واضع این فرضیه برنارد بوسانکوئه^۲ فیلسوف هگلی (پيرو هگل آلمانی) (اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰) انگلیس شاگرد توماس هیل گرین است که از فلسفهٔ روسو مقدمه چینی آنرا شروع کرده گوید :

اعمال زور حقوقی یا اجتماعی اخلاقاً صحیح و مشروع و سزاوار است زیرا جامعه نمایندهٔ افراد بوده ، و معرف آنچه است که فرد می‌طلبد بشرط آنکه عقل فرد نمو کرده فردی هوشمند و اخلاقی شده باشد ، وی بدین‌طریق ارادهٔ واقعی فرد را ارادهٔ جامعه (یعنی ارادهٔ دولت) میداند که بنا بمصلحت فرد ، بازور و قدرت بموقع عمل گذاشته میشود نه ارادهٔ خود فرد ، بطوریکه طبق نتیجهٔ عقیدهٔ وی ممکن است وجدان خود فرد غالباً از این ارادهٔ واقعی آگاه نباشد .
بوسانکوئه این عقیده را از هگل گرفته .

طبق عقیدهٔ بوسانکوئه « دولت معرف ایدئلیزاسیون آن نوع از اعمال و افعال اخلاقی و عقلی است که هیچ مجمع یا مؤسسهٔ دیگری در جامعه نمیتواند معرف آن باشد بجز دولت ، در حالیکه قضاوت فرد بر اساس طبع متغیر و دمدمی آدمی و مزاح مبتذل انسانی است ، بدین‌طریق فرضیهٔ وی با اتفاق و شقاق و اختلاف جداً مخالف بوده و جوهر اخلاق را عبارت میداند از تسلیم و توافق با نظر دولت .

۱۳- ارزش و کار (فرضیه.....)

Theory of Value

این فرضیه ابتدا در زمان جان لاک فیلسوف انگلیسی مطرح شد و مفهوم آن این بود که :

« منشأ خلق مالکیت از این اصل است که کارگر خود را با اجناس تولیدی خود آمیخته لذا قیمت اجناس برطبق کار لازم برای تولید آن تعیین میگردد و در بازار رقابت آزاد ، امتعه و اجناس برطبق مقدار کاری که در تولید آنها انجام گشته است در معرض مبادله قرار میگیرند . پس صرفنظر از تغییرات موقت که نتیجه عرضه و تقاضاست ، خریدار و فروشنده باید مقادیر معادل از بهای کار یا ارزش واقعی را داد و ستد نمایند . بدین طریق قیمت طبیعی که آنرا بطور مطلق ارزش مینامند قیمتی عادلانه خواهد بود و این قیمت بطور کلی بدین طریق بدست آمده که هر فرد تولید کننده متاع ، ارزشی معادل کار خود که برای تولید آن متاع انجام داده است روی متاع گذاشته و از برای فروش عرضه میکنند .

این توجیه در واقع يك نوع تفسیر اخلاقی بود برای برحق نشان دادن سیستم رقابت آزاد .

۱۴- ارسطونی (فلسفه.....)

Aristotlianism

مقصود از اصطلاح ارسطونی ، فلسفه منسوب به ارسطو فیلسوف

یونانی قرن چهارم قبل از میلاد است و از مکتب‌های معروف یونان قدیم میباشد و در قسمت عقاید سیاسی شامل اصول زیر است :

(۱) **رابطه انسان با جامعه :** انسان را حیوان اجتماعی خوانده و گوید انسان از زنبور اجتماعی تر است و حقیقت خود را در اجتماع و در میان نوع خویش میتواند دریابد . از آنجا که **کل مقدم بر جزء است** ، پس **جامعه و دولت هم مقدم بر فرد** میباشند . بعلاوه هر فرد در جامعه‌ای بوجود می‌آید که آن جامعه قبلاً وجود داشته، لذا فرد مستقل نبوده و بر کنار وی نیاز از اجتماع نیست .

(۲) **دولت :** دولت عالین‌ترین تشکیلات بشری و هدف آن کمک ببهودی زندگی نیک است . اما اگر دولت مسرت و سعادت افراد را تأمین نکند مردود است و خبیث (از این اصل استنباط میشود که برانداختن دولت خبیث مجاز است) .

(۳) **اتباع :** بعقیده ارسطو اتباع کشور نمیتواند شرکائی مطلع و بصیر و مؤثر در امر حکومت باشند .

(۴) **مساوات :** افراد مساوی خلق نشده و یکسان نیستند ، و عدم مساوات امری طبیعی است .

(۵) **قانون اساسی :** قانون اساسی باید با طبیعت و احتیاجات اعضاء جامعه وفق داده شود و لذا باید عدم تساویهای طبیعی آدمی را در نظر گیرد . قانون اساسی باید حقوق مردم را در قسمتهائی که افراد مساوی هستند . مساوی شناسد و در قسمتهائی که نامساوی اند عدم تساوی قائل شود . عدم تساویها عبارتند از لیاقت شخصی ، تمول ، نژاد یا ولادت .

۶- **آزادی و ملیت :** غلامان آزاد خلع نشده و در طمعت غلام

خلق نشده‌اند. پس اصل غلامی برحق است و موافق با طبیعت. غیر از غلامان هر انسان بحکم طبیعت تبعهٔ يك کشور و عضو يك جامعه خلق شده و با سایر مردم جهان قرابتی ندارد. پس سایرین نسبت بوی خارجی هستند و خارج از جامعه و کشور وی. خارجیان در سلك غلامان‌اند و پست‌تر از یونانیان می‌باشند.

(۷) اقسام حکومتها و بهترین شکل حکومت: ارسطو سه نوع حکومت خوب قائل شده:

(۱) حکومت سلطنتی (مانرشی) که چون فاسد و منحرف شود بحکومت ستمگری (تیرانی) تنزل می‌یابد.

(۲) حکومت اشرافی (اریستوکراسی) که چون فاسد شود بحکومت (الیکارشی) (حکومت ثروتمندان) تنزل می‌یابد.

(۳) حکومت پولیتی (حکومت طبقه متوسط و ملی) که چون فاسد شود بحکومت دموکراسی (حکومت طبقهٔ پست و فقیر) تنزل می‌کند. بدین طریق ارسطو حکومت دموکراسی را نوع تنزل یافتهٔ (دژنره) حکومت پولنتی میداند - ولی بحکومت مرکب که ترکیبی باشد از مانرشی و اریستوکراسی و پولیتی نیز معتقد است.

فلسفهٔ ارسطو بعدها در سیر تاریخ، انشعابات پیدا کرده که از آن جمله است فلسفهٔ ارسطوئیان طبیعی^۱ که بین عقل و الهام فرق کامل قائل شده و آندو را از یکدیگر تجزیه و تفکیک نموده‌اند. و مارسل دوپادو (قرن ۱۳ - میلادی) این مسلک را بهتر از دیگران شرح داده. طرفداران این مسلک را انحرافیون یا اورروئیست و مسلک آنها را اورروئیسم^۲ نیز می‌نامند.

۱۵ - اریستوکراسی

Aristocracy

اریستوکراسی یا حکومت اشرافی نام سیستم حکومتی است که در آن قدرت و نظارت در عده معدودی از طبقه حاکمه است که مقام سیاسی آنها ممکن است بر اساس قدرت اقتصادی یعنی ثمن و ثروت یا قدرت نظامی، و یا موقعیت اجتماعی یا روحانی، یا سن یا تربیت خاص باشد ولی این اصطلاح بیشتر به حکومت اشراف اطلاق میگردد. طبقه حاکمه چنان حکومت را اریستوکرات اصطلاح کنند.

۱۶ - استائیکسم (رواقیون)

Stoicism

مکتب استائیک را چهارمین و آخرین مکتب از مکاتب چهار گانه بزرگ آتنی قدیم میشمارند که در سال ۳۰۰ قبل از میلاد بوسیله زنون یا زنون فیلسوف فینیقی (از اهل شهر سیتیوم در جزیره قبرس) در شهر آتن برای تجدید نظر در اصول فلسفه یونان قدیم و وفق دادن آن با شرایط جدید دوره هلنیستیک. یعنی دوره بعد از اسکندر تأسیس گشت و بعدها به روم انتقال یافت و پرورش یافته تکامل پیدا کرد.

وجه تسمیه آن این است که اولین دسته مریدان و شاگردان و مستمعین زنون در زیر ایوان یارواقی نزدیک اسکودا در شهر آتن موسوم به

استوئاپوئسیل^۱ که بزبان یونانی بمعنی رواق رنگ شده می‌باشد جمع می‌آمدند و بدینواسطه این فرقه به استائیک‌ها یا رواقیون معروف گشتند.

اصول فلسفه رواقیون در قسمت عقاید سیاسی بشرح زیر است :

(۱) **کولکتیویسم** : منافع فرد فدای جامعه ، اما جامعه جهانی نه دولت ملی . دولت جهانی حاکم بر فرد است .

(۲) **انترناسیونالیسم** : مردم طبعاً عضو جامعه جهانی هستند . قوانین این جامعه طبیعی و واجب‌الاطاعه و حیات اجتماعی ضروری است (ضد ناسیونالیسم) .

(۳) **برادری و مساوات** : همه مردم جهان برادر یکدیگر و در حقوق مساوی و تماماً اتباع کشور جهان هستند بدون توجه بمال و مقام و نژاد یا فرهنگ ایشان .

(۴) **قانون** : قانون کشور باید مطابق قانون جامعه بشری و بروفق قانون طبیعت باشد .

(۵) **جامعه** : جامعه جهانی تنها جامعه ایدآل است و بس .

(۶) **نژاد** : نژاد نژاد انسان است نه نژاد خاص .

(۷) **شان آدمی** : شان آدمی و حقوق افراد انسانی مورد اهمیت و احترام است بدون توجه بمال و مقام و نژاد و فرهنگ .

(۸) **تقوی** : تقوی عبارت است از عالی‌ترین خیر و صلاح . تقوی خاص یک طبقه نیست هر قوم و هر طبقه میتواند صاحب تقوی باشد .

(۹) **آئنیسم** : رواقیون دوره اول منکر وجود خداوند بوده اند .

(۱۰) ماتریالیسم: اعتقاد به اصالت ماده و فلسفه عملی و معتدل

مادی.

(۱۱) پوزی‌تیویسم: اعتقاد بوجود آثار قابل حس و مشاهده

وبس.

(۱۲) میس‌تی‌کیسم: صورت‌معما داشتن و اسرار آمیز بودن افکار

و عقاید ایشان.

(۱۳) بی‌نیازی: سعی در عدم احتیاج بدیگران، تحمل و صبر

در سختی‌ها و مقاومت در برابر مشکلات بمنظور تمرین در عدم احتیاج بدیگران.

(۱۴) حقوق طبیعت: معتقد بحقوق طبیعی.

۱۷ - استالینیسم

Stalinism

فلسفه کمونیسم کارل مارکس را، لنین تفسیر نموده و در بعضی از مواد آن طبق احتیاج روز و در عمل در هنگام انقلاب بالشویک‌دروسیه بعد از جنگ اول جهانی تغییراتی داده که فلسفه وی به لنینیسم‌مارکسیسم یا بطور مطلق به لنینیسم موسوم گشت. بعد از لنین که استالین روی کار آمد وی بنوبت خود فلسفه لنین را تفسیر نموده و در آن تغییراتی داده که هر چند خود او مایل نبود که عقاید وی را استالینیسم نام گذارند ولی خواهی‌نخواهی در تاریخ عقاید سیاسی به استالینیسم معروف شد بعلاوه این اصطلاح مفهوم خشونت و شدت عمل و سخت‌گیری را هم که از خواص حکومت استالین بود میرساند.

چون توجیه و شرح تغییراتی که استالین در فلسفه کمونیسم روسیه

یالینینسم مارکسیسم بعمل آورده مبسوط و ذکر آن از حدود گنجایش این مختصر خارج میباشد ، فهرست مانند اسامی فرضیه‌های وی را که بعضی از آنها بنام تاکتیک حزبی و شوروی و جهانی و تاکتیک کمونیسم خوانده شده و هر کدام جزئی از فلسفه استالینسم شمرده میشود ذکر میکنیم و برای ملاحظه مفاهیم و توجیه‌عناوین زیر خواننده باید به کتب مبسوط‌تر مراجعه نماید .

فرضیه انقلاب و فن انقلاب - فرضیه نسبت - فرضیه تحول - فرضیه تغییر کیفیتی ناگهانی - فرضیه ترقی - فرضیه تضاد و کشمکش ماتریالیسم - وسائل تولید - فرضیه تضاد مقدماتی کاپیتالیسم - تقلا و کشمکش طبقاتی - فرضیه مرحله امپریالیسم کاپیتالیسم - تضاد بین سیستم های کاپیتالیست و سوسیالیست - فرضیه بحرانهای اقتصادی یا نیروهای تولیدی در مقابل روابط تولیدی - شرایط واقعی (اثر کتیف) انقلاب : جنگ - قانون جزرومد - استراتژی جهانی که شوروی مدار و محور آن است - تجویز عملیات نظامی - تجویز عملیات سری و غیر قانونی - سازش و اصطلاحات - تهیه مرکز محلی قیادت کمونیسم - فرضیه عقب نشینی بموقع و بدست آوردن وقت و تجزیه دشمن .

۱۸ = اسکالستیک

Scholastic

اسکالستی کیسم و اسکالستیک (اهل مدرسه) نام مسلک و

(۱) رجوع شود به جلد سوم تاریخ فلسفه سیاسی بقلم مؤلف همین کتاب

صفحات ۱۱۴۰ تا ۱۱۶۷ نچاپ اول و صفحات ۱۰۴۸ تا ۱۰۷۲ چاپ دوم

فرقه‌ایست از الهیات و عقاید مذهبی مسیحی قرون وسطی که افکار آنها در باب دولت و محل انسان در دستگاه اجتماعی انحصار داشت به آنچه که کلیسا معتبر شانس. فلاسفه اسکالستیک هم خود را بیشتر صرف تفسیر مذهب مسیح نمودند و بر سه دسته تقسیم میشوند بشرح زیر :

(۱) رئالیست‌ها Realist که معتقد بودند در هر چیز و هر مورد

کل واقعیت دارد و اجزاء و آحاد واقعیت ندارند (شبه قسمتی از فلسفه ارسطو که کل را مقدم بر جزء میداند) لذا دولت واقعیت و اهمیت دارد و مردم تنها بمنزله اجزاء هستند و اهمیتی ندارند. از پیشوایان این فرقه یکی آنسلم^۱ در قرن ۱۲ است و دیگر جان اسکوتس اریگنا^۲.

(۲) نامینالیست‌ها Nominalist که برخلاف فرقه فوق

معتقد گشتند که افراد واقعیت دارند و دولت تنها اسم است. پیشوایان این فرقه عبارتند از روسلن^۳ در قرن ۱۳ و گیوم دو کام^۴ قرن ۱۳ و دنس اسکوتس^۵ قرن ۱۴.

(۳) کونسپتوالیست‌ها Conceptuallist که حدوسط بین دو

نظر فوق را پذیرفته معتقد شدند که هم فرد و هم جامعه هر دو اهمیت دارند. فرد حقیقت دارد ولی جامعه نیز فرضیه‌ایست در دماغ انسان و در افکار جماعت که تدرج‌های صورت واقعیت دارد. در شناسایی انسان و روابط افراد بایکدیگر باید هم فرد و هم جامعه را شناخت. از جمله پیشوایان این فرقه یکی ابلارد^۶ است در قرن ۱۱ و دیگر توماس داسکون^۷ در قرن ۱۳.

(۱) Anselm (۲) John Scotus Erigena (۳) Roscellin

(۴) William of Occam (Guillaume D'occam)

(۵) Duns Scotus (۶) Abelard

(۷) St. Thomas d'Aquin

۱۹ - اسکی پیسم

Escapism

اسکی پیسم بمعنی فلسفه فرار است و مقصود از آن فرار از شرکت در کارهای اجتماعی و امتناع از قبول پستهای دولتی و شرکت در امور حکومت است .

دردوره ترقی و عظمت یونان قدیم طرز فکر مردم آتن چنین بود که هر فرد تبعه که از کار اجتماعی و شرکت در بحث و مکالمه سیاسی و اجتماعی و شرکت در اداره امور حکومت فرار کند گناهی عظیم مرتکب شده مردود جامعه شناخته میشود . بعدها که در اثر شکستهای یونان و بروز اختلافات ، فلسفه اجتماعی و سیاسی زمان اوج ترقی یونان رو بضعف نهاده و عدم رضایت در طبقات و بدبینی نسبت بحکومت قوت گرفت فلسفه های شکاکین و کلیون و اپیکوریانها طر فدار عزلت گردیدند و عزلت و گوشه گیری که در عرف جامعه سابق یونانی کفر شمرده میشد معمول گردیده و علامت اعتراض بنظام اجتماعی بود . اپیکوریانسم را را محققین فلسفه سیاسی نیز در زمره فلسفه فرار می شمارند . اصطلاح اسکی پیسم نام و عنوان فلسفه فرار در کشورهای انگلیسی زبان معاصر است .

۲۰ = اکسپانسیونیزم

Expansionism

اکسپانسیونیزم بمعنی طرفدار توسعه و بسط اراضی کشور بوسیله

فتوحات نظامی یا بوسائل اقتصادی یا هر وسیله دیگر وا کسپانسیونسم .
عقیده به بسط اراضی کشور است .

۲۱- اکونومی کلاسیک

Classical Economy

اکونومی کلاسیک که آنرا فرضیه *Laissez Faire* نیز میگویند ابتدا در انگلیس وضع شده و ترکیبی بود از فرضیه اقتصادی ادم اسمیت فیلسوف اقتصادی انگلیس و فیزیوکراتهای فرانسه در قرن ۱۹ دوجزئی بود از فلسفه لیبرالیسم بنفهام فیلسوف انگلیسی و مرحله مهمی در نمو اقتصادیات و نموفرضیه اجتماعی و سیاسی قرن ۱۶ گردید ، و در این مرحله بود که سیاست و اقتصاد از یکدیگر تفکیک شده هر کدام موضوع جدا گانه تلقی گردید . این فرضیه شامل دو عامل یا دوفرضیه زیر در جامعه اقتصادی گردید :

(۱) فرضیه هم آهنگی طبیعی که آنرا فرضیه « مبادله اجناس

در بازار رقابت آزاد » نیز مینامند و مفهوم آن این است که قیمت‌ها باید تابع شرایط خود بازار باشد و اجناس در بازار آزاد مبادله شوند و رقابت آزاد و بلا مانع معمول باشد ، و جامعه خود بازاری است که افراد محصولات، کار را در آن مبادله میکنند . اجناس ضروری خود را با .
ارزان‌ترین قیمت ممکن خریده و اجناس خود را بحد اکثر قیمت ممکن میفروشند ، لذا اصل « عرضه و تقاضا » خود موجد هارمونی طبیعی می‌شود .

(۲) فرضیه کشمکش طبقاتی که آنرا فرضیه « تقسیم محصول ،

وهم فرضیه « اجاره و سود و مزد » نیز مینامند ، مفهوم آن این است

که در تحت شرایط بازار آزاد مجموع محصولات جامعه در میان تولید کنندگان تقسیم میشود یعنی تمول در میان طبقات عمده تولید کننده توزیع میگردد. و طبق این فرضیه ثروت به اشکال سه گانه اجاره و سود و مزد در میان طبقات عمده مولد ثروت تقسیم میشود.

طبق فرضیه اول، جامعه اقتصادی عبارت میشد از سیستم فردیت و افراد.

و طبق فرضیه دوم، جامعه اقتصادی عبارت میشد از سیستم طبقاتی، و طبقات عبارت میشدند از موجرین، سود خورها، مزد بگیرها، و بدین طریق ثروت مالکین و صاحبان مستغلات و بازرگانان (یعنی سرمایداران) تقسیم میشد. فرق این دو سیستم آن بود که می گفتند در سیستم اولی یعنی در بازار آزاد منافع همه افراد تأمین میشود و یک هم آهنگی طبیعی ایجاد میگردد و در طریقه دوم، اختلاف منافع و کشمکش بین طبقات بوجود میآید مثلاً اجاره بها را باید طبقه مزد بگیر از مزد خود بدهد و سود برنده از سود خود تأدیه نماید.

در منطق اکونومی کلاسیک ابهام و تضادی بوجود آمد زیرا اکونومیستهای کلاسیک در اقتصادیات متکی بحقوق طبیعی گردیده ولی در سیاست و اخلاق، حقوق طبیعت را منکر شده بودند. این منطق ابتدا بتفع طبقات بازرگان و سوداگر برضد مالکین بکار رفت ولی بعدها برای دفاع از حقوق کاپیتالیستها در برابر مزد بگیرها بکار رفت.

۲۲ = اگالیتاریان و اگالیتیر، اکوالیتیریانیزم

Egalitaire ' Egalitarian

اگالیتیر مشتق از کلمهٔ فرانسوی اگالیتیه به معنی مساوات و مربوط به شعار انقلابی فرانسه یعنی آزادی، مساوات برادری است که کلید جنبش‌های آزادیخواهی قرن ۱۹ در اروپا محسوب می‌شد. بزبان انگلیسی هم اصطلاح اگالیتاریان و هم اصطلاح Equalitarianism در این مورد بکار میرود.

سیر تاریخی عقیدهٔ بمساوات انسان را در فلسفهٔ باختری میتوان در فهرست زیر خلاصه نمود :

(۱) رواقیون واضح این عقیده محسوب میشوند که گفتند: «همهٔ

مردم جهان برادر و در حقوق مساوی و تبعهٔ جهان هستند بدون توجه بمال و مقام و نژاد یا فرهنگ».

(۲) سیمرو تمام افراد آدمی را در طبیعت مساوی دانسته و

میگوید: «در هر فرد انسان ظرفیت و قابلیت تشخیص و شناسائی حقوق طبیعت آفریده شده و این صفت خاص فلاسفه یادستهٔ خاص دیگر نیست».

(۳) فلاسفهٔ مسیحی قرون وسطی (اسکالستیک) تنها از لحاظ

اینکه طرفدار الفای حق مالکیت اراضی بوده و اموال را باعث شر و فساد دانسته‌اند میتوان گفت طرفدار یک نوع مساوات اقتصادی یا مالکیت عامه (کولکتیف) بوده‌اند ولی در باب مساوات سیاسی و اجتماعی ساکت مانده‌اند.

(۴) قرن ۱۷.

(الف) جان لاک فیلسوف انگلیسی طرفدار مساوات سیاسی و اجتماعی ولی مخالف مساوات مالی و اقتصادی است .
 (ب) حزب توریز (رادیکال‌های انگلیس) طرفدار مساوات سیاسی و تا حدی حامی مساوات اقتصادی نیز بوده‌اند .

(ج) حزب دیگرز (در انگلیس) بقیادت جزاردوینستاتلی که آنها را کمونیست‌های ایده‌آلیست یا یوتوپیان نیز می‌نامیدند طرفدار مساوات سیاسی و اجتماعی و قویاً حامی مساوات اقتصادی گردیدند .
 (د) هارینگتون پیشوای حزب جمهوریخواه انگلیس نیز حامی مساوات سیاسی و هم اقتصادی بود .

(۵) قرن ۱۸: مونتسکیو ، روسو ، (فرانسوی) ادموند برگ ، هیوم ، ادم اسمیت (انگلیسی) طرفدار مساوات سیاسی و اجتماعی (نه اقتصادی) گردیدند .

(۶) قرن ۱۹: جرمی بنتهام ، جیمز میل ، جان استوارت میل (انگلیسی) نیز از مساوات سیاسی و اجتماعی (نه اقتصادی) حمایت کردند .

(۷) قرن ۲۰: فلاسفه آمریکائی مانند جان دیووی و سایرین نیز از مساوات سیاسی و اجتماعی (نه اقتصادی) طرفداری کرده‌اند .

۲- اگنوس‌تی‌کیسم

Agnosticism

می‌توان آنرا به (فلسفه لادری) معنی کرد یعنی فلسفه «نمیدانم» و مقصود از آن اعتقاد باین است که بوجود خدا و علت اولی و حقایق نخستین نتوان پی برد و وجود هر چیز که وراء پدیده‌ها و آثار و مظاهر

وعوارض مادی قرارداد شده باشد بر ما مجهول است و قابل کشف و دانستن هم نیست بخصوص علت اولی و جهان نامرئی موضوعاتی است که ماهیچ چیز درباره آن نمیدانیم

۲۴- اگوئیسم

Egöism

عقیده بخویشتن پرستی و خودخواهی و اینکه اصل حیات در توجه بنفس خویشتن است .

در میان فلاسفه کسیکه این فلسفه را بیشتر پرورده و توجیه نموده ما کیاولی ایتالیائی است (اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶) و آنرا مبنا و پایه فلسفه معروف خود موسوم به فلسفه استبداد حدید قرار داده است و آنرا اگوئیسم اوئیورسل (اگوئیسم جهانی) . Universal Egoism مینامد . وی کلیه مسائلی را که در باب خط مشی سیاسی ذکر می کند بر پایه این فرضیه قرار میدهد که طبیعت انسان در همه جا و همه زمان اساساً خود خواه است لذا انگیزه مؤثری که باید زمامدار بدان تکیه کند همانا باید انگیزه اگوئیستیک یعنی مبنی بر خودخواهی و خود پرستی باشد . (رجوع شود به ما کیاولیسم)

۲۵- الیگارشی

Olidarchy

(۱) رژیم حکومتی که بوسیله چند نفر محدود اداره شود و کلیه قدرت حکومت متمرکز در تعداد خیلی از افراد باشد .

(۲) هیئت حاکمه مزبور را نیز گاهی الیگارش می‌نامند.

۲۶ - امپریالیسم

Impérialism

نام و عنوان خط مشی و سیاستی است که هدف آن خلق و ایجاد يك امپراطوری باشد و احساس یا تعصب در اینکه يك کشور باید مبدل بیک امپراطوری شود یا اگر مبدل به امپراطوری شده است آنرا نگاهداری نماید. مقصود از امپراطوری تشکیل دولت وسیع و عظیمی است از حیث وسعت اراضی که تعداد کثیری از ملل و طوایف را در بر گیرد که همه در تحت اطاعت يك حکومت مرکزی قرار داشته باشند. دولت کورش کبیر و داریوش در غرب آسیا و دولتهای بابل و آشور و کلد و دولت مصر قدیم در آفریقا از جمله امپراطوریهای قدیم محسوب میشوند. اولین امپراطوری را در تمدن غربی، اسکندر کبیر از اهل مقدونیه بوجود آورده که بر اروپا و قسمت اعظم غرب و جنوب آسیا حکومت کرد. دیگر امپراطوری روم است که قدرت خود را در قاره اروپای آنزمان و هم در قسمتی از آسیا و آفریقا بسط داد. حکومت اسلام را نیز مورخین غالباً امپراطوری اسلام میخوانند. امپراطوری مقدس روم در قرون وسطی، امپراطوری عثمانی یا ترک. امپراطوری مستعمراتی اسپانی، امپراطوری وسیع قیصرهای روسیه، امپراطوری مستعمراتی بریتانیا که در شش قاره جهان گسترده شده بود. امپراطوری اطریش که بسیاری از ملل را در مرکز اروپا شامل میشد، امپراطوری فرانسه ناپلئون و بالاخره امپراطوری کوتا عمر آلمان هیتلری عموماً امثلهای

هستند از اقسام متنوع امپریالیسم . و همچنین در خاور دور ، ژاپون و چین تشکیل امپراطوریهای وسیع دادند .

بعضی از امپراطوری‌ها بوسیله فتوحات نظامی و بعضی دیگر بوسائل اقتصادی یا مذهبی به توسعه پرداختند . بعضی از آنها اراضی دیگران را بتدریج بکشور مرکزی خود ملحق ساختند و بعضی بوسیله حملات ناگهانی . بعضی از کشورها باختیار خود و بسببی از اسباب داوطلب الحاق بامپراطوریا گشته‌اند . امپریالیسم‌های موفق معمولاً تنها تکیه بزور و قدرت نظامی نکرد ، خود را حامل پیام روحی والهی و آسمانی برای مردم معرفی کرده ، امپراطور را فرستاده خداوند خوانده ، خود را ناشر يك ايمان جهانی و کاشف گذشته مشترك یا طالب آینده مشترك با سایر ملل ، یا مأمور نشر برکات تمدن و ایجاد صلح جهانی معرفی کرده‌اند . در قرن جدید امپراطوریهای براساس ایده آل استقلال اقتصادی و مرکانتالیسم و ایزولاسیونیزم (یعنی کناره گیری از سایر کشورهای جهان) نیز بوجود آمد . کشف آمریکا و استرالیا و قسمتهای مجهول آسیا و آفریقا نیز در ایجاد امپریالیسم عصر جدید بسیار مؤثر گردید و استثمار اقتصادی بحد اعلا معمول گشت .

این اصطلاح در مورد ترقی و بسط تجارت خارجی کهوسائل سیاسی را بعنوان ابزار نیل بههدف مزبور بکار میبرند نیز استعمال می‌شود . کنترل‌های مالی ، يك قدرت عظیم را قادر میکند که بدون اسم و عنوان استثمار یا تصاحب یا الحاق ، یا قبول مسئولیت سیاسی مستقیم ، ملل عقب افتاده را کاملاً در تحت اختیار خود آورده سیاست خارجی کشورهای متحده آمریکا را در آغاز قرن بیستم در کشورهای آمریکای جنوبی که به دیپلماسی دولار معروف شد سیاست امپریالیستیک خواندند .

اما ایده آل‌های ویلسون و مواد چهارده گانه وی که بعد از جنگ اول جهانی برای ایجاد صلح عالم پیشنهاد نمود و شامل رعایت استقلال واقعی ملل بود جداً مخالف با امپریالیسم محسوب میشود. و همچنین اقدام بریتانیا بخصوص بعد از جنگ دوم جهانی در تفویض آزادی به بعضی از مستملکات و مستعمرات خود و تبدیل امپراطوری به جامعه دومینیونهای مستقل آزاد و کامنولت ملل (ملل مشترك المنافع) قدمی بود بطرف انحلال امپریالیسم انگلیس. هدف اصل قیمومت بین‌المللی نسبت بمستعمرات که در منشور ملل متفق مندرج گردیده نیز مبارزه با امپریالیسم است. (رجوع شود به ایزولاسیونیم، مرکانتالیسم، نازیسم).

۲۷ = آمپیریسم

Empirism, Empircism

عقیده باینکه هر نوع ایمان و اعتقاد باید متکی به تجربه یا مشاهده و عمل و درك عینی باشد. این اصطلاح بیشتر عنوانی است برای روش و آنرا روش تجربی توان گفت. دیگر از مفاهیم آن تعمیم مطلبی است. با عجله و بدون مطالعه براساس حقایق محدود و غیر کامل، لهذا مفهوم شارلاتانی در این نحوه استعمال از آن استنباط میشود. در یونان قدیم آمپیریک یکی از مکتبهای پزشکی بود که میگفت تنها با تجربه میتوان به کشف علل امراض و خواص ادویه و معالجات پی برد ولی در علم پزشکی جدید، مفهوم حقه بازی و شیادی در طبابت دارد. آمپریسم بمفهوم فلسفی بردونوع است :

امپریسم عملی Empirism Patrique که عبارت است از

فلسفه تجربی و منکی بآزمایش و مشاهدات و واقعیات بدون توجه به فرضیه‌های موضوعه قبلی .

(۴) امپریسم استنباطی Inductive Empiricism که عبارت است از آزمایش آنچه که از فرضیه‌ها و اصول کلی استنباط میشود .

۲۸ = آنابپ تبسم یا کمونبسم مسیحی

Anabaptism

نام يك فرقه مذهبی كه در زمان لوتر (قرن ۱۶) ابتدا در آلمان بوجود آمد وبعد به سويس و هلند و مراوی سرایت کرده به اطریش و از آنجا به بوهیمیا و سایر نقاط اروپا متفرق گشتند . در ۱۸۷۴ از روسیه به داکوتای جنوبی در آمریکا انتقال یافته در آنجا مسكن گزیدند. نهضت ایشان يك نهضت رادیکالیسم رفورماسیون (اصطلاحات افراطی) بود یعنی در طرف جناح رادیکالی رفورماسیون قرار گرفته بودند لذا لوتر پیشوای رفورماسیون (اصطلاحات مذهبی) آنها را خطرناك دانسته با ایشان مخالفت ورزید و سعی کرد جلو آنها را بگیرد . مرام آنها يك مرام سوسیالیستی و کمونیستی بود و غالباً افرادی متفرق بوده و يك تشکیلات منظم وسیع و متمرکز بوجود نیاوردند . وجه تسمیه آن اینکه مخالف غسل تعمید اطفال بوده و میگفتند باید پس از بلوغ اگر قبول مذهب مسیح کردند تعمید شوند و تعمید اصولاً در کتاب مقدس نیامده . دیگر آنکه طرفدار اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بودند . در میان خودشان عقاید مختلف و متنوع بظهور رسید و بهمین سبب بود که موفق بایجاد وحدت نشدند . ولی در بعضی از مواد اصولی مشترك العقیده بودند ، از جمله آنکه روح هر فرد باید حساب خود را

به پروردگار پس دهد بدون لزوم واسطه بشری . در مسیحیت معتقد به برادری مطلق بودند .

اخذ سود و تنزیل پول در میان ایشان ممنوع بود . طرفدار صلح بودند و برای نشر نوعی کمونیسم مجاهده میکردند و گندیاد نمیکردند و میگفتند اطاعت دولت عملی شیطانی و اهرمنی است . این گروه غالباً مورد نفرت و استهزای دیگران واقع میگشتند . از جمله پیشوایان ایشان **تماس مونزر**^۱ کشیش ساکسونی است که بواسطه تعلیمات سوسیالیستی تابعین بسیار پیدا کرد و عامل مهمی در جنگ دهقانان سال ۱۵۲۵ بود و پس از شکست دهقانان دستگیر و اعدام شد . پس از آن در قصبه رن یکی از افراد این فرقه موسوم به **ملکور هوفمان**^۲ مدعی تجدید ظهور و عودت مسیح گشته در ۱۵۳۳ در استراسبورگ زندانی گشت در همان زمان افراد فرقه در مونستر جمع آمده یک دولت تئوکراسی ابتداتحت ریاست یکنفر واعظ موسوم به **برنارد راتمن** و یک نانوائ متعصب هلندی موسوم به **جوهان ماتلیزون**^۳ تشکیل دادند در ۱۵۳۴ **جان اف لیدن**^۴ عهدهدار ریاست شد و آنرا سلطنت زیون^۵ نام نهادند و در آنجا قانون و ازدواج و تملک اموال الغا شده و وجود نداشت . این شکل افراطی مسلک انابپتسم یا کمونیسم مسیحی در سال ۱۵۳۵ پس از حمله و تصرف شهر و اعدام پیشوایان فرقه از طرف شاهزاده اسقف مونستر پایان یافت ولی عقاید این فرقه در بقایای افراد فرقه باقی ماند و جنبش از میان نرفت ، عده ای از ایشان در تحت قیادت **منوسیمونز**^۶ به **منونیت ها**^۷ معروف

Melchor Hoffmann (۲) Thomas Münzer (۱)

John of Leiben (۴) Johann Matthlyszoon (۳)

Menno Simons (۶) Zion (۵)

Mennonites (۷)

شدند. مابقی افراد و اخلاف افراد این فرقه از سویس اخراج شده در سایر نقاط اروپا متفرق گشتند.

۲۹ = آنارشیزم

Anarchism

«آرش» در لغت یونانی بمعنی حکومت است و «آنارشی» یعنی «بدون حکومت یا زمامدار و لذا معاف از مصائب اجتماعی» زیرا مسلک آنارشیزم حکومت را تنها موجب مصیبت‌ها و بدبختی‌های اجتماع و مردم میدانند. طبق فلسفه آنارشیزم هر قدرت سیاسی متمرکز بدون استثناء منتج به بروز ظلم و ستمگری در جامعه میشود لذا حکومت و دولت مورد لزوم نیست بعقیده ایشان مردم خود میتوانند بوسیله تشکیل دستجات همکاری، کارخانجات و مزارع و فروشگاه‌ها را بنحو آزاد و باهم آهنگی اداره کنند بدون لزوم حکومت یا هر نوع آژانس مجری قانون. فلاسفه آنارشیزم معتقداند که کلیه حکومت‌های سیاسی نه تنها مردم را فاسد نموده و استثمار میکنند، بلکه شخصیت انسان را پایمال نموده مانع نمو و تکامل بشر میشوند. مسلک آنارشیزم از مسلک‌های قدیمی بوده و بعد از یونان قدیم ابتدا در میان معتقدین صدر مسیحیت ظهور کرده سپس در میان فرقه‌های پروتستان در انگلیس و نقاط دیگر معمول گردید پیشوای آنارشیزم جدید پیر ژوزف پرودون^۱ فرانسوی (اوایل قرن ۱۹) میباشد که به پندرمسلک آنارشیزم معروف است و در جنبش سوسیالیستی پاریس (۱۸۴۸) فعالیت شدید نمود و جراید رادیکالی مردم، و صدای مردم را تأسیس

کرد و دیگر باکونین^۱ روسی است. آنارشیست‌های اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم معتقد شدند که باید باشدت عمل و طغیان و بوسیله تروریست‌هایان مهم نظامی و سیاسی که مالک قدرتی میباشند که آنارشیست‌ها مخالف آن هستند، به‌دفع خویش نائل آیند. عقیده آنارشیست‌ها در فرقه سندیکالیست‌ها نفوذ نمود که بعضی اوقات آنها را آنارکوسندیکالیسم Anarchosyndicalism می‌نامند. آنارشیسم در نقطه مقابل توتالیتاریانیسم و استاتیسیم قرار گرفته و هم با سوسیالیسم و کمونیسم مخالف است، گروپاتکین و توتلستوی مرام آنارشیسم را با حذف قسمت شدت عمل طغیان آن قبول داشتند ولی سندیکالیسم بقسمت طغیان و شدت عمل آن بیشتر اهمیت داد. در سال ۱۸۸۳ کنگره‌ای از آنارشیست‌های آمریکا در شهر پیتس‌برگ^۲ تشکیل شد.

هارولد لاسکی فیلسوف انگلیسی معاصر که چند سال قبل - از این جهان رخت بریست در فرضیه پلورالیسم خود که آنرا بصورت ایدآل‌ها جلوه گرمی ساخت تغییر و اصلاحی قائل شده آنرا بصورت مظهر فردیت تفسیر نمود بطوریکه تفسیر وی به آنارشیسم مشروط Conditional Anarchism معروف شد. وی معتقد گشت که جامعه بدان شکل که وجود دارد و از دستجات متعدد (پلورال) تشکیل یافته است باید بنحو اکمل تحت الشعاع دعاوی افراد قرار گیرد.

برتراند رسل فیلسوف انگلیسی معاصر ابتدا مفسر آنارشیسم فلسفی Philosophical Anarchism بود و در یکی از کتب خود موسوم به راه‌های آزادی چند راه حل عملی برای اصلاح امور جامعه بشری پیشنهاد میکند که در حدود همان عقاید سوسیالیسم صنفی (گیلد سوسیالیسم) است

(رجوع شود به سندیکالیسم، پلورالیسم و گیلد سوسیالیسم)

۳۰ = انترناسیونالیسم

Internationalism

انترناسیونالیسم در برابر ناسیونالیسم قرار گرفته و عبارت است از اعتقاد به اینکه حداعلای همکاری امکان پذیر بین ملت‌های جهان متضمن خیر و سعادت نوع بشر بوده و باعث تأمین و تثبیت صلح عمومی عالم است. بعضی از انترناسیونالیست‌ها پیش‌بینی تشکیل یک دولت بزرگ جهانی را میکنند که کلیه ملل سطح کره زمین را تحت اختیار خود آورد بدون تضییع شخصیت یا استقلال داخلی یا آزادی ایشان در اعمالی که مضر بصلح عالم و بحال ملل دیگر نباشد. و در قرون جدید برای نیل باین هدف چند شکل حکومت برای جهان پیشنهاد شده که از ملاحظه تاریخچه انترناسیونالیسم در زیر معلوم خواهد شد. انترناسیونالیست‌های امروز چنین استدلال میکنند که جهان امروز بوسیله سرعت روز افزون مسافرت‌های هوایی و هم‌مسافرت با سایر وسائل ارتباطی، چنان بهم فشرده شده و کوچک گشته است که مستلزم پیوستگی نزدیک تمام ملل با یکدیگر است. موانع عمده در راه انترناسیونالیسم بشرح زیر است: منافع ملی، منافع سیاسی، منافع اقتصادی و علایق نظامی، دیگر عدم تناسب در ترقی و تکامل ملل مختلف که در جهان امروز هنوز، هم اقوام بدوی وجود دارند و هم کشورهای که بعدا علای ترقی صنعتی و فنی و علمی رسیده‌اند، دیگر وجود فلسفه‌های مختلف از قبیل فاشیسم اسپانیا، دموکراسی آمریکا و انگلیس و کمونیسم روسیه.

خلاصه تاریخچه سیر فلسفه انترناسیونالیسم از زمان قدیم تا حال

(۱) (الف) واضع اولیه آن جمعیت رواقیون (استائیکها قرن ۳ ق م) پیشوای ایشان زنو- و -گریسی پوس میگفتند مردم جهان اعضاء يك جامعه جهانی هستند و وظائفی نسبت به این جامعه جهانی دارند . قوانین این جامعه جهانی قوانین طبیعی است و باید از آن اطاعت شود این دولت جهانی حاکم بر فرد است . « رواقیون مخالف ملیت و ناسیونالیسم بوده و میگفتند «قانون باید باقانون جامعه بشری و قانون طبیعت مطابقت کند و با آن وفق داده شود نه بالعکس» مجموعه قانون جامعه بشری و قانون طبیعت را قانون جهانی می نامیدند . اصطلاح تبعه جهان را نیز ایشان وضع کرده اند و با تابعیت کشور مخصوص یا جامعه خاص مخالف بودند. همه مردم را برادریکدیگردانسته و در حقوق مساوی می شمردند .

(ب) اپیکوریانها نیز معتقد به برادری افراد نوع بشر گردیدند ولی نه به شدت رواقیون .

(۲) سیمرو (قرن اول ق م) مردم را اعضاء جامعه جهانی موسوم به کلمنولت می شمارد و میگوید مردم در حقوق و فهم و شعور مساوی اند، تبعه را عضودو جامعه میدانند: اول کشور (یادولت) - دوم جهان، و هر تبعه را در آن واحد مطیع دودسته از قوانین دانسته ولی قانون جهانی را مقدم بر قانون دولت می شمارد و میگوید قانون جهانی کامل و قانون دولت ناقص است.

(۳) فلسفه آغاز مسیحیت : گفتند خداوند پدر نوع بشر است و تمام مردم برادریکدیگرو مساوی میباشد .

(۴) سن اگوستن (قرن ۵ م) معتقد بوجود عدالت مطلق و نظم

جهانی است که آنرا اراده خدا می‌شمارد و اطاعت فرد را از این نظم جهانی لازم میدانند - می‌گویند جامعه جهانی مقدم بر دولت است و مرکب از دولتهاست جامعه جهانی کل است و دولتها اجزاء آن. افراد باید پیمان خود را با دولتها شکسته و بجامعه جهانی انتقال دهند. افراد جهان همه با یکدیگر دوست و برادرند و باید بر سر صلح باشند.

(۵) قرن هفدهم (الف) دیوک اف سلی (وزیر هانری ۴ فرانسه ۱۶۱۰ ب م) طرفدار تشکیل فدراسیون اروپائی بنام گرانند پلان (طرح عظیم) گردیده و آنرا پیشنهاد نمود.

(ب) امریک گروسه فرانسوی (۱۶۲۳) در کتاب خود بنام صلح عمومی پیشنهاد تشکیل مجمع سفرای دول را درونیز نمود.

(ج) ویلیام پن انگلیسی (۱۶۹۳) صاحب مؤسس ایالت پنسیلوانی در آمریکا پروژه دیوک اف سلی را تکمیل کرد.

(د) صلح وستفاليا (۱۶۴۸) بعد از جنگهای سی ساله پایه حقوق بین الملل قرار گرفت.

(ه) گروشیوس در کتاب خود پیشنهاد تشکیل کنفرانسهای از کشورهای مسیحی نمود

(۶) قرن ۱۸ (الف) پیمان صلح اوترکت (۱۷۱۳) در هلند - بعضی از کشورهای اروپائی طبق این پیمان تعهد تقلیل تسلیحات و رعایت توازن قوای اروپائی را نمودند که اصل جدیدی شد در اروپا بنام اصل تعادل قدرت ها.

(ب) پروژه لایسن پیر فرانسوی (۱۷۱۳) موسوم به پروژه صلح جاودان که طبق آن ، پیشنهاد تشکیل فدراسیونی از کشورهای مسیحی شده بود.

(ج) اعلامیه حقوق مردم نشریه لایه گر گوار فرانسوی شامل ماده زیر که «منافع هر ملت تحت الشعاع منافع عمومی نژاد بشر است».

(د) مقاله آمانوئل کانت آلمانی موسوم به «بسی‌صلح‌پایدار» مبنی بر پیشنهاد انحلال قشونهای ثابت و جمهوری شدن تمام کشورها در داخله خود و تجزیه مجریه از مقتنه در هر کشور و گذاشتن حقوق ملل بر پایه کتفدراسیون کشورهای آزاد.

(ه) هولباخ فرانسوی که گفت «تمام ملل با هم تشکیل یک جامعه بین‌المللی داده‌اند که در آن، جنگ نسخه ثانی قتل و غارت در درون یک ملت است».

(۷) قرن ۱۹: مرام کمونسم کارل ماکس جنبه بین‌المللی داشته، پیش‌بینی نهضت و انقلاب کارگر را در تمام کشورهای دنیا نموده و میگوید «همه کارگران جهان یک طبقه محسوب شده، یک جامعه بین‌المللی بی طبقات بوجود می‌آورند» ولی این مرام را بعضی جزء انترناسیونالیسم نمی‌شمارند زیرا بعضی از مذاهب هم‌همین هدف را داشتند که همه مردم دنیا را بنام یک مذهب تحت لوای واحد آورند - فاشیسم نیز همین دعوی را نموده است.

(۸) قرن ۲۰: (الف) تشکیل جامعه ملل (۱۹۲۰) بعد از جنگ اول بین‌المللی در سویس.

(ب) تشکیل انجمن ملل متفق (۱۹۴۶) در لندن و بعد در نیویورک.

(ج) امروزه مجامع بسیاری در آمریکا و اکثر کشورهای جهان برای ترویج فکر تشکیل حکومت واحد و فدراسیون جهانی بوجود آمده نشریات متعدد دارند و این ایده قدیمی بعد از جنگ دوم در حقیقت

احیا شده ولی هنوز پیشرفتی حاصل ننموده زیرا حکومت‌های حامی آن نیستند اما مردم و ملت‌ها چنین بنظر میرسد که بسبب بیزاری از جنگ و فرار از جنگ‌ها طرفدار آن بوده و فکرشان بتدریج مستعد قبول آن میگردد از طرف دیگر ایده ناسیونالیسم و ملیت نیز رو بضعف گذاشته . تشکیل اتحادیه‌های محلی مانند پیمان دفاعی اتلانتیک در غرب اروپا ، اتحادیه کشورهای آمریکای جنوبی ، اتحادیه عرب ، و اخیراً تشکیل اتحادیه خاورمیانه ؛ اتحادیه موسوم به کامنولت و همچنین صحبت تشکیل فدراسیون کشورهای اروپائی نیز در نزد فلاسفه معاصر گام‌هایی شمرده شده است بطرف انترناسیونالیسم (رجوع شود به ناسیونالیسم و ایزولاسیونالیسم) .

۳۱ = انتلکتوالیسم

Intellectualism

یافلسفه اصالت هوش و قریحه یعنی اعتقاد به اینکه علم زاده عقل است و بس و عقل منبع دانش. انتلکتوالیسم یک عقیده فلسفی است و حاکی از آن است که حقیقت یا علم صحیح بواقعیات را تنها بوسیله قریحه یا هوش که شامل عقل نیز میباشد میتوان بدست آورد .

۳۲ = انتی انتلکتوالیسم

Anti - Intellectualism

در مقابل انتلکتوالیسم است . مقارن با نمو فلسفه هگلیانیسم منسوب به هگل فیلسوف آلمانی یک نوع سنت فلسفی غیر عقلی

(ایر سیونالیسم) بوجود آمد که آنرا آنتی انتلکتوالیست اصطلاح کردند این فلسفه برای عنصر اراده و گاهی برای اشراق و الهام و علم حضوری بعنوان يك منبع ايقان ، رتبه‌اول را قائل شده و لذا قدرت و خودنمایی در ادعا ، و نبوغ و حتی زور و نیروی برهنه را نیز ستوده است . فاشیسم از این سنت فلسفی موجود بنحوا کمال استفاده نمود .

۳۳ = انتیکریسم = یا = آنتی کواریانیزم

Antiquairism , Antiquorianism

یعنی کهنه پرستی و اعتقاد به اصالت آنچه که کهن و قدیمی است و مجاهده در حفظ آن و اتکاء به عقاید سالفین ، و در واقع در برابر فلسفه مترقی (پروگرسیف) و تجدید طلبی قرار دارد . این عنوان در قرن ۱۳ به جمعیت کهنه پرستان داده شد که عقاید پیردوبوا از رساله نویسان فرانسوی قرون وسطی و آغاز قرن ۱۳ را که شهرت و اهمیت زیادی نداشت شاخ و برگ گذاشته و ترجمه و تحلیل و احیا کرده بتفع خود بکار بردند . این اصطلاح در مورد اشخاصی که اشیاء عتیقه را جمع‌آوری مینمایند نیز بکار رفته است .

۳۴ = اندوستریالیسم

Industerialism

یعنی صنعتی شدن زندگی انسان و رواج صنعت و کارخانه و ماشین و اهمیت دادن بصنعت در برابر رسم و عقیده دوره ماقبل صنعت که بزندگی کشاورزی بیشتر اهمیت داده میشد و زندگی انسان بر پایه

امور کشاورزی استوار بود. در دوره دوم سیر فلسفه لیبرالیسم در انگلیس (رجوع شود به لیبرالیسم) در قرن ۱۶ که جان استوارت میل و اسپنسر معاصر آن دوره بودند و رواج صنعت و کارخانه آزاد که تحت نظارت دولت نبود موجب تحریک احساسات مردم شده بود در سال ۱۸۴۱ کمیسیونی بنام کمیسیون شاهنشاهی مأمور تفتیش معادن ذغال گردید نشر گزارش این کمیسیون همه مردم انگلستان را تکان داد. زیرا معلوم شد بواسطه ساعات کار متوالی و طولانی و بکار گماشتن زنان و کودکان در اعماق معدن و خطرات حریق در معدن و فقدان بهداشت و عدم رعایت اخلاق در معادن، رفتار نسبت به معدنچیان بسیار ظالمانه بلکه وحشیانه است. در اثر این گزارش رمانهای نوع جدید بنام اندوستریالیسم نشر گردید و بر ذخائر ادبی انگلستان افزوده شد و این اصطلاح از آن زمان بیشتر معمول گردید. کارلیل و روسکین و ویلیام موریس نیز اندوستریالیسم و سه‌فرا از نقطه نظر اخلاقی و زیبایی مورد حمله شدید قرار دادند.

قرن معاصر ما در واقع قرن اندوستریالیسم است و هنوز اندوستریالیسم در مرحله نمو و ترقی روز افزون است. عوارض و آثار مترتب بر اندوستریالیسم متعدد است که در کتب مربوط به تحلیل اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی زمان معاصر از آن بتفصیل بحث شده. مثلاً تشکیل شهرهای خیلی عظیم و فرار مردم کشاورز و دهات و ییلاق و هجوم آنها به شهرها و تشکیل دستجات متشکل کارگران و اتحادیه‌های ایشان و تجدید ظهور و رواج کمونیسم از محصولات و نتایج اندوستریالیسم می‌باشد. اندوستریالیسم را گاهی «انقلاب صنعتی» نیز اصطلاح کنند.

۳۵ = اندیویدوالیسم

Individualism

این اصطلاح در زمان معاصر در منطقه‌های سیاست و اقتصاد حائز اهمیت بسیار گردیده و به معنی عقیده به «اصالت فرد» است در برابر «اصالت جمع» یا کولکتیویسم و توتالیتاریانیم. طبق این فلسفه باید اجازه داده شود که هر کس به اختیار آزاد برای خود فکر و کار کند و هر فرد بهترین قاضی منافع و مصلحت خویش باشد. اندیویدوالیسم جدید تا درجه‌ای ناشی از عقیده به ارزش عظیم فرد آدمی و تا درجه‌ای نتیجه ظهور سیستم اقتصادی است که بر پایه محترم شمردن مالکیت شخص و مبادله و معامله آزاد قرار گرفته. اما تقریباً عموم فلاسفه باخته‌ی نیز منتقد القول هستند در اینکه اندیویدوالیسم افراطی منتهی به بدبختیها و هرج و مرج میشود و البته عدم توجه بحقوق فردی و شأن و حرمت آدمی نیز منتج به ستمگری و توتالیتاریانیم یا حکومت دسته جمعی استبدادی میگردد.

خلاصه تاریخچه سیر اندیویدوالیسم از ازمه قدیم تا حال :

(۱) **واضع اولیه آن فلاسفه سوفسطائی (سوفیست) یونان در قرن ۵ و ۴ ق. م** بوده‌اند که معتقد شدند فرد باید از قید اتوریتة حاکمه آزاد باشد و بتواند سنن اجتماع را مورد انتقاد قرار دهد. استقلال فرد در درجه اول اهمیت قرار گرفته. سقراط نیز گوید اصالت فرد معتبر است ولی مشروط است به اطاعت از قوانین دولت.

(۲) **ایپیکوریانها** نیز این عقیده را پذیرفته‌اند.

(۳) **سیرو (قرن اول ق. م.)** اطاعت فرد را از حقوق دولت، مشروط

میشمارد نه بلا شرط و مطلق ، و قانون منافی با قانون طبیعت را مقررات دسته غارتگران میدانند .

(۴) شعبه‌ای از اسکالستیک‌ها موسوم به نامینالیست‌ها (رجوع شود به اسکالستیک) نیز حامی اصل فردیت بوده‌اند .

(۵) سن‌اسکوستن (قرن ۵ ب م.) فرد را در درجه اول تابع نظم جهانی یا عدالت مطلق یعنی اراده پروردگار می‌شمارد ، و در درجه دوم تابع قوانین دولت .

(۶) قرن ۱۷ : جان لاک ، وینستونلی ، جان मिलتون ، هرینگتون فلاسفه انگلیس و احزاب رادیکال آن کشور مبلغ اصالت فرد بودند .

(۷) قرن ۱۸ : آدم اسمیت ، برگ ، هیوم (فلاسفه انگلیسی) ، مونتسکیو ، ولتر ، روسو (فلاسفه فرانسوی) طرفدار فردیت بوده‌اند .

(۸) قرن ۱۹ : بنتهام ، جیمز میل ، جان استوارت میل (انگلیسی) و واشنگتن ، هملتن ، جفرسن و سایر پیشقدمان و مؤسین جمهوری آمریکا و فیزیوکراتهای فرانسه از این اصل حمایت نمودند .

(۹) قرن ۲۰ : فلاسفه مهم و معروف انگلیس و آمریکا عموماً طرفدار فردیت محدود و معتدل گشته‌اند نه مطلق .

۳۶- اوبژکتیویسم

Objectivism

که آنرا ایدئالیسم اوبژکتیف نیز مینامند در فلسفه نام آئینی است که حقایق را از نظر حسی نگریسته و تفوق بیش از اندازه برای حقایق بر اساس درک حسی قائل است .

این عقیده فلسفی در برابر سوئز کتیویسم یا ایدالیسم سوئز کتیف قرار داد . (رجوع شود به سوئز کتیویسم)

۳۷ = اوتارکی

Autarky

بمعنی استقلال اقتصادی و بی‌نیازی اقتصادی ، یعنی هرملت و هر کشور سعی کند که کلیه حاجات اقتصادی خود را در داخله تهیه کرده از احتیاج بکشورهای خارجی در تحصیل مواد لازم برای زندگی اعم از مواد صنعتی و کشاورزی آزاد گردد .

این مرام بشدت کامل در مدت بیست سال بین جنگهای اول و دوم جهانی در جهان رواج یافته و از کشورهای متحده آمریکا بوسیله وضع مقررات شدید گمرکی و بستن مالیات سنگین بر واردات و سایر ابداعات اقتصادی و مالی آغاز گردید و سایر کشورهای جهان را ناگزیر به پیروی از این روش نمود و هر کشوری سدهای اقتصادی در داخله خود در برابر بازرگانان خارجی ایجاد نمود . ولی این سیستم در جنگ دوم جهانی باشکست قطعی مواجه گردیده بسیار ضعیف شد و در حال از میان رفتن است . این سیستم را استقلال اقتصادی ، Economic Independence نیز اصطلاح کنند .

۳۸ - اوکامیسم

Occamism

فلسفه مذهبی و حقوقی منسوب به گیوم دو کام (ویلیام آف او کام

انگلیسی - قرن ۱۴ ب.م.) که معتقد شد به اینکه «اعتقاد به پروردگار و عقیده به اصل فنا ناپذیر بودن قابل تجسم و تصویر نیست» و در اثر يك سلسله استدلالات فلسفی نتیجه گرفت که «فرق اخلاقی بین خیر و شر، و نیک و بد مربوط به اراده خداوند است نه افراد بشر». این استنتاج منضم تأثیری مهم در فرضیه حقوقی و قضائی گردید زیرا لازم آمد که حقوق و قانون بفرمان قانونگذار تعبیر و تعریف شود. و دیگر آنکه قانون‌واجد قدرت مطلقه است. دیگر از فرضیه‌های گیوم دو کام فرضیه موسوم به تفوری کونسیلیه یا فرضیه مصالحه است که منظور از آن بسط و تعمیم روش معمول انتخاباتی در صنوف و طبقات مختلف زمان بود به تمام دستگاه کلیسای بزرگ مسیحی یعنی تمام مسیحیان.

فرضیه‌های وی با آنکه جنبه مذهبی داشت بواسطه تماس با مسائل حقوقی و انتخاباتی در فلسفه‌های سیاسی زمان وی و بعد از وی مؤثر افتاد.

۳۹ = اولتر اندیویدوالیسم

Ultra - individualism

بمعنی عقیده به فردیت افراطی است. این اصطلاح در مورد قسمتی از عقاید باکونین (نویسنده و آنارشیت روسی قرن ۱۹ و مؤسس فرقه نیهیلیسم) آمده است که معتقد بحفظ حقوق فرد بحد افراط است. (رجوع شود به اندیویدوالیسم).

۴۰ = اولوئیسم

Evolutionism

اولوئیسم Evolution بمعنی تکامل است و بیشتر در علوم

طبیعی بکار رفته چنانچه فلسفه داروین فلسفه تکامل می‌باشد یعنی معتقد است باینکه کلیه موجودات اعم از جماد و نبات و حیوان یک سلسله تکامل را طی کرده و از آغاز تا انجام در حال تکامل هستند. اوولوسیونیزم یعنی فلسفه‌ای که معتقد به سیر تکامل باشد. این اصطلاح در سیاست در برابر روولوسیونیزم Revolutionism بکار رفته که بمعنی انتقاد به انقلاب است برای انجام اصلاحات اجتماعی. فلسفه اوولوسیونیزم در سیاست معتقد است که انقلاب که عبارت از عمل سریع و برهم‌ریختن اوضاع اجتماعی برای ایجاد تحول و اصلاحات است عملی موقتی بوده و عکس‌العمل آن برگشت به اوضاعی بدتر از زمان ماقبل انقلاب است و برخلاف اصل طبیعی و تکامل تدریجی است که ناموس طبیعت می‌باشد و معتقد است که باید بوسیله اصلاحات تدریجی زمینه تحول تکاملی را فراهم ساخت.

۴۱ - اوونیزم

Owenism

رابرت اوون^۱ انگلیسی (قرن ۱۹) را که یکتقر مؤسس و صاحب کارخانه بود و مجاهدت بسیار در بهبودی احوال کارگران نمود پایه گذار سوسیالیسم نوین میدانند و عقاید کارل مارکس از طرح‌های اوون ریشه گرفته که آنرا در کارخانه خود معمول ساخت ولی نتوانست عقاید و طرح خود را شکل داده بصورت سوسیالیسم امروز معرفی کند و این کار را بعدها مارکس در عهده گرفت. عقاید و طرح اوون را که در بهبودی

احوال کارگران انگلیس مؤثر افتاده و منجر بوضع چند قانون از پارلمان انگلیس بتفع کارگران گردید اوونیسیم و تابعین او را اوونیسیت می‌نامند. این طرح و این عقاید را شخص اوون بآمریکا برده در آنجا نیز رواج داد و بعدها در وضع قوانین بتفع کارگر مؤثر افتاد. (رجوع شود به سوسیالیسم).

۴۲ = ایدآلیسم

Idealism

ایدآلیسم بمعنی خیال پرستی و ایدآلیست کسی را گویند که معتقد است سیاست باید تابع غایت آمال یا ایدآل‌های انسانی گردد. این مسلک در برابر رئالیسم یا واقع پرستی و اصلت واقع قرار داد. غالب فلاسفه ایدالیست بوده‌اند مانند افلاطون، سناگوستن و توماس مور که هر یک کتابی حاوی ایدآل‌ها یعنی حکومت ایدآلی و جامعه ایدآلی خود برشته تحریر آورده‌اند افلاطون کتاب جمهوری، سناگوستن، شهر جهان و توماس مور کتاب یوتوپیا را نوشته و بهمین سبب ایدآلیسم را یوتوپیا نیسم Utopianism نیز می‌نامند (یوتوپیا نام جزیره خیالی است که توماس مور جامعه ایدآلی خود را در آن جزیره قرار داده و وصف میکند) بعضی از زمامداران نیز ایدآلیست بوده‌اند مانند ویلسون رئیس جمهور اسبق آمریکا و بوخارین و کلمنوف و رادخ و تروتسکی در روسیه. و بعضی دیگر مانند لنین و سوردلف و استالین رئالیست بوده‌اند. از فلاسفه رئالیست یکی ماکیاوولی و دیگر باکون است. اکثر سیاستمداران انگلیس نیز رئالیست بوده‌اند. دیپلمات‌ها و کلیه مأمورین وزارت‌های خارجه را نیز رئالیست می‌نامند.

دومکتب ایدآلیسم و رئالیسم در فلسفه سیاسی حائز اهمیت بوده و در تحقیق فلسفی سیاست مورد استعمال بسیار دارد و هر يك از این دو، مظاهر مختلف دارند که چند فقره آن برای نمونه در زیر ذکر میشود :

خیال پرستی ، اختیار (در برابر جبر) ، مرحله کودکی یا اولیه علوم سیاسی ، توجه بآینده ، روشن فکری و توسعه دماغ ، اعتقاد به قریحه و فکر ، طرفداری از تغییر و تحول ، اتکاء به علم ، رادیکالیسم ، اتکاء به اخلاقیات ، مجاهده در اینکه جهان را طبق نقشه مطروحه قبلی اداره کنند ، اعتقاد به اصالت عقل (راسیونالیسم) عموماً از مظاهر مکتب ایدآلیسم هستند. و در برابر آن ، واقعیت پرستی ، جبر (در برابر اختیار) مرحله ثانوی . با مرحله بلوغ علوم سیاسی ، توجه بگذشته ، کوتاه فکری و تنگی دماغ و بوروکراسی ، طرفداری از حفظ وضع موجود (استانس کنوئر) اتکاء به تجربه ، محافظه کاری و اعتدال ، اتکاء به سیاست (در برابر اخلاقیات) ، مجاهده در اینکه نقشه خود را باید طبق واقعات جهان تنظیم کنیم ، و اعتقاد به اصالت تجربه (آمپریسم) از مظاهر مکتب رئالیسم می باشد .

ایدآلیسم و رئالیسم در فلسفه کلی و عمومی و هم در شعب مختلف فلسفه مورد استعمال داشته و عناوین مختلف بخود میگیرد که از آن جمله است ایدآلیسم ابژکتیف (رجوع شود به ابژکتیویسم) و ایدآلیسم سوژکتیف (رجوع شود به سوژکتیویسم).

۴۲ = ایرمپیو نالیسم

Irrationalism

یعنی فلسفه غیر عقلی که در برابر فلسفه عقلی یا اصالت عقل (راسیونالیسم) قرار دارد وضع فلسفه ایرسیونالیسم که بمنزله شورش برضد

عقل بود در قرن ۱۹ آغاز گردید و در سه نفر از فلاسفه درجه اول قرن مزبور یعنی شوپنهاور و نیچه و مریسون تجلی کرد و این سه فیلسوف بزرگ مظهر تجلی این فلسفه گردیدند. این فلسفه البته اشکال متعدد و بسیار بخود گرفت ولی عموماً در عقیده به انکار و رد عقل اشتراك دارند و اصل عقلیت و عقیده به اصالت عقل را که حتی مکتب‌های منحرف فلسفی سابق در قرون جدید نیز بدان معتقد بودند منکر گردیدند. طبق این فلسفه، ایقان، نتیجه بعضی تجارب غیر عقلی و اشراق و الهام اسرار آمیز است، و ناشی از قوه محرکه اراده و اصرار غریزه‌ای و فشار نیروهای حیاتی است و اشخاصی که با صبر و حوصله بسیار بنحقیق و جستجوی منظم و مرتب در کشف حقیقت و یافتن شواهد می پردازند، در واقع بخود مشقت داده، بیهوده بجستجوی تقواهائی برخاسته‌اند که دون مقام نبوغ و قدس، و خلاف شأن نوابع و مقدسین و سننها میباشد. از جمله مظاهر مشخص و از نتایج عملی فلسفه ایرسیونالیسم در تاریخ معاصر ظهور فاشیسم و فلسفه فاشیسم است که عنصر مهم خود را از ایرسیونالیسم فلسفی قرن ۱۹ بقرض گرفته و در خود آمیخت و از آن استفاده بسیار کرد و ایرسیونالیسم یکی از پایه‌های مهم فلسفه فاشیسم را تشکیل میدهد.

۴۴ = ایزولاسیونیسم

Isolationism

عبارت است از اعتقاد به لزوم تبعیت از خط مشی و سیاست کناره گیری و فرار و اجتناب علنی يك ملت از همکاری سیاسی و اقتصادی با ملل

دیگر. این مکتب غالباً توأم با امپریالیسم است زیرا يك ملت بزرگ صاحب قدرت عظیم نظامی و بی نیازی اقتصادی چنین می‌پندارند که میتواند خود را از مابقی کشورهای جهان جدا ساخته سر بگریبان خویش زندگی کند. مدتها سیاست خارجی انگلیس بر این پایه استوار بود. و بهترین مثال تبعیت از این عقیده، کناره‌گیری آمریکا و سیاست خارجی آن کشور بوده است در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم. طرز فکر آمریکائیان چنین بوده که می‌پنداشتند موقعیت جغرافیائی کشور ایشان و فاصل بودن دو اقیانوس بزرگ بین ایشان و قاره قدیم، آنها را بی‌نیاز از آلودگی به امور سیاسی اروپا و سایر نقاط جهان مینماید. عدم شرکت آمریکا در جامعه ملل و دیوان دادگستری بین‌المللی و مخالفت آمریکائیان با نقض قوانین بیطرفی، و پرداخت قرضه به انگلیس در سال ۱۹۴۶ ناشی از همین عقیده بود. ولی تماسهای روزافزون اقتصادی و سیاسی و وقوع دو جنگ بزرگ جهانی این عقیده را در آمریکا منسوخ داشته و از جنگ دوم جهانی تا حال کشور مزبور صریحاً و علناً ترك سیاست کناره‌گیری گفته وارد در صحنه سیاست جهانی گردیده است (رجوع شود به امپریالیسم و انترناسیونالیسم).

۴۵ = باکونیسم

Bakuninism

عقیده سیاسی منسوب به باکونین Bakunin (۱۸۱۴ - ۱۸۷۶) نویسنده و آنارشیزت روسی که از ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۶ پیشوایی حزب آنارشیزت را در اروپا بر عهده گرفت و با مارکس و انگلس نیز همکاری کرد ولی در ۱۸۷۲ بمناسبت عقاید نظامی (میلیتاریسم) خود از

بین الملل اول اخراج شد و مسلک با کونی نیسم را وضع نموده آنرا در کتاب خود موسوم به «خدا و دولت» (چاپ ۱۸۸۲) شرح داد. افکار وی در اسپانی (۱۸۷۰ - ۱۸۷۳) و بعداً در سایر کشورهای اروپائی نفوذ یافت. اصول عقاید وی عبارت است از آتئیسم Atheism (انکار خداوند) و لزوم تخریب دولت، و حفظ حقوق فردیت افراطی (اولتر اندیویدوالیسم). وی مؤسس فرقه و مسلک نیهیلیسم Nihilism در روسیه نیز می‌باشد. (رجوع شود به اولتر اندیویدوالیسم، و نیهیلیسم).

۴۶ - بالشویسم - یا - بالشویکیسم

Bolshevism , Bolshevikism

نام نوعی خاص یا مکتبی از مکاتب مارکسیسم است که بوسیله گروهی از انقلابیون روسیه بقیادت لنین مؤسس حزب کمونیست روسیه و کشور اتحاد جماهیر شوروی تأسیس گردید.

دیگر از مکتب‌های مارکسیسم مکتب‌های سوسیال دموکرات و مکتب‌های جدید دیگر مارکسیسم است که باید بین آنها با بالشویسم فرق گذاشت. طبق فلسفه بالشویسم، پرولتاریا یا طبقه کارگر باید بوسیله دستجات محلی که تابع انضباط شدید و تحت اختیار مرکز باشند هر چه زودتر قدرت سیاسی را بدست آورد و نباید طبق فرضیه مارکس منتظر شود تا سیستم کاپیتالیست خود ضعیف و خسته شود و فساد آن آغاز گردد. اختلاف شدید بین مارکسیست‌های معتدل روسیه و دسته رادیکالی لنین در سال ۱۹۰۳ در کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه بوقوع پیوست و افراطیون یا رادیکالها در کمیته مرکزی اکثریت

پیدا کردند و این امر منتج بظهور اصطلاح بالشویکی شد (یعنی متعلق به اکثریت) در برابر کمونیستهای معتدل موسوم به منشویکی^۱ (یعنی متعلق به اقلیت) حزب بالشویک در نوامبر ۱۹۱۷ رژیم معتدل کرنسکی^۲ را برانداخته دولت اتحاد جماهیر شوروی را بانی گشتند. این گروه در ۱۹۱۸ نام خود را حزب کمونیست گذاشت که تنها حزبی است که در روسیه شوروی وجود دارد و عنوان دیکتاتوری پرولتاریا را نیز گرفته، ابتدا کارگران و سپس بتدریج دهقانان را بخود ملحق نمود. عده کثیری از حزب منشویک نیز در خلال انقلاب بالشویک و پس از آن، به اکثریت ملحق شده بحزب کمونیست پیوستند. (رجوع شود به مارکسیسم، کمونیسم و سوسیالیسم).

۴۷ = بربریت

Barbarism

مقصود وحشیت و حالت توحش و بربریت و بدویت است. این اصطلاح به اقوام بربر منسوب است که بر ساکنین مناطق شمال آفریقا مانند طرابلس و تونس و الجزیره و مراکش اطلاق میشود ولی امروز معنی اعم گرفته و شامل عقاید و رسوم و طرز سلوک کلیه اقوام وحشی میگردد.

۴۸ = برگسونیسم

Bergsonism

نام فرضیه فلسفی منسوب به هانری برگسون (۱۸۵۹-۱۹۴۱)

فیلسوف فرانسوی استاد کولژ دو فرانس پاریس که بفرضیه درون بینی یادرك مستقیم^۱ که نوعی درون بینی مافوق عقلی (سوپر راسیونال) نسبت به سیر تکامل میباشد موسوم است، و مراسم سیاسی سندیکالیسم عنصر افسانه خود را از این فرضیه گرفته و افسانه را چنین تعریف میکند که عبارت است از مجموعه‌ای از صور (ایماژ) که بتواند احساسات غریزه‌ای را بیدار نموده برانگیزد و اشخاص را وادار کند که کلیه نیروی پنهانی خود را در راه نیل به هدف مطلوب بکار اندازند لهذا افسانه‌ها در تاریخ و در تمام جنبش‌های اجتماعی نیروی عظیم بوده‌اند.^۲

۴۹ = بنتهامیسم

Benthamism

نام شمه‌ای از فلسفه لیبرالیسم است که منسوب به جرسی بنتهام (۱۷۴۸ - ۱۸۳۲) فیلسوف انگلیسی می‌باشد^۲ لیبرالیسم بنتهام یا بنتهامیسم عبارت بود از نوعی لیبرالیسم افراطی (رادیکالیسم) که منظم و مرتب گردیده بنتهام آن را تابع يك سیستم قرارداد و متضمن تفسیر مسائل مربوط به اقتصاد و قضائیات و سیاست است. قسمت تفسیر سیاسی وی همان طرفداری از آزادی فکر و نطق و عمل و حمایت از فرضیه اصالت فرد میباشد و طرفدار يك سلسله اصلاحات قوی است. فرضیه حقوق طبیعت را رد نموده و بدان متوسل میشود و مکمل فلسفه انتقادی کری تی کیسم^۳ قرن ۱۸ است.

۵۰ = پاتریوتیسم

Patriotism

پاتریوت یا میهن پرست کسی را گویند که بکشور و موطن خود

(۱) Intuition (۲) Jeremy Bentham (۳) Criticism

مباهات میکند و خود را جزئی از آن و ملحق بدان میدانند و وجود خود را وقف میهن خود نموده. بنابراین پاتریوتیسم بمعنی مسلک میهن پرستی است. پاتریوتیسم و ناسیونالیسم گاهی بجای یکدیگر استعمال میشوند و یک مفهوم را می‌رسانند اما فرق دو اصطلاح این است که ناسیونالیسم معمولاً در برابر انترناسیونالیسم و در مواردی استعمال میشود که بر احساسات میهن پرستی عوارضی مترتب شده باشد که تضاد با مصالح بین‌المللی و روابط بین ملل داشته باشد.

۵۱ = پاراللیسم

Parallelism

فرضیه پاراللیسم نام قسمتی از فلسفه افلاطون است تحت عنوان طبقات اجتماعی یا ارواح سه گانه که در کتاب جمهوری وی آمده و اجتماع را بر اساس انجام حاجات سه گانه در جامعه (اول بر آوردن حاجات فیزیکی انسان مانند غذا و لباس و مسکن - دوم حفظ کشور و جامعه - سوم حکومت بر کشور) بر سه قسمت تقسیم می‌کند و بین ظرفیت‌ها و لیاقت‌های دماغی افراد با طبقات اجتماعی یکنوع توازن قائل گردیده است. (رجوع شود به پلاتونیسیم یا فلسفه افلاطون).

۵۲ = پارتیکولاریسم

Particularism

یعنی علاقه شدید هر شهر بحفظ حالت خاص خود و استقلال سیاسی و آزادی فردی و نگاهداری رسوم و قوانین و رژیم شهر که از خواص ذاتی

دولت شهر (دولت سینه) آتن و سایر شهرهای یونانی بوده و لذا نتوانست از نفوذ مقدونیه جلوگیری کند و در نتیجه منجر به انقراض دولت سینه و پایان فلسفه آن گردید. در زمان معاصر این اصطلاح بمفهوم اصول تفویض استقلال سیاسی بهریک از کشورهای تابعه امپراطوری‌ها نیز استعمال شده است.

۵۳ = پارلماتاریسم

Parliamentarism

پارلماتاریسم یا سیستم پارلمانی عبارت از سیستم حکومتی است که در آن قوه مجریه در اعمال خود مسئول قوه مقننه یعنی پارلمان میباشد. در این سیستم رئیس قوه مجریه مانند نخست وزیر و وزرای وی یا عضو پارلمان میباشد و یا منتخب اکثریت آراء پارلمانی، و در هر زمان که پارلمان از هیئت دولت یعنی رؤسای مجریه سلب اعتماد کرد رئیس قوه مجریه یا باید استعفا دهد و یا آنکه از رئیس کشور (شاه یا رئیس جمهور) انحلال پارلمان را تقاضا کند و اجازه دهد که مردم پارلمان جدیدی انتخاب نمایند و پارلمان ثانی نیز نظر اعتماد یا عدم اعتماد خود را بدولت اعلام دارد. هرگاه در این مرتبه ثانی نیز پارلمان رأی عدم اعتماد بدولت داد رئیس دولت باید فوری استعفا دهد و دولت ساقط است و در این صورت رئیس کشور از اکثریت پارلمان میخواهد که دولت جدید را تشکیل دهند و یا شخصی را برای تشکیل کابینه جدید معرفی نمایند. در سیستم پارلمانی معمولاً اعضاء کابینه هر کدام میتوانند با ابتکار خود قانون نوشته باتصویب کابینه پارلمان پیشنهاد کنند. بریتانیا دومینیونهای انگلیس، و اکثر کشورهای دموکراسی اروپا وعده‌ای از کشورهای آمریکای جنوبی این سیستم را

معمول میدارند . اما در کشورهای متحده آمریکا، رئیس جمهوری خود رئیس قوه مجریه شناخته شده و مقننه نمیتواند با وجود عدم رضایت از اعمال رئیس جمهوری او را عزل نماید مگر آنکه او را منهم بنقض قانون اساسی نموده و اتهام را اثبات نماید .

۵۴ = پاروشیالیسم

Parochialism

محدودیت فکر و دبستگی به انجام کارهای محلی و بخشی و بلوکی و در واقع نوعی محدود از پارتیکولاریسم است .

۵۵ = پامیسیسم

Pacifism

صلح طلبی و مخالفت شدید با توسل به جنگ برای حل اختلافات بین‌المللی و ضدیت با جنگ بهر عنوان که بوده باشد و مخالفت با شرکت در جنگ بهر نحوی از انحاء اعم از شرکت نظامی یا اقتصادی یا نوع دیگر .

۵۶ = پان‌پنوماتیسم

Pan - Penumatism

فلسفه موضوعه ادوارد هارتمان^۱ فیلسوف آلمانی که گوید :
« جهان با واقعیت نومنال^۲ (در برابر فنومنال یا پدیده‌ای^۳) هم اراده

(۱) Robert Eduard von Hartman (۱۸۴۲ - ۱۹۰۶)

(۲) Nomenal

استنباط یا درک عقلی از طریق حس و دیگر موضوعات مجهول و غیر معلوم.

(۳) Phenomenal

عاری از وجدان و شعور است و هم خیال عاری از وجدان، وی از بدبینان (پسی میست) است و معتقد به نیل بشر به سعادت و خوشی نیست.

۵۷ = پراگماتیسم

Pragmatism

یعنی فلسفهٔ اصالت عمل که در واقع بر ضد متافیزیک است و در نقطهٔ مقابل آن قرار میگیرد، فلسفهٔ متافیزیک میگوید «فکر و قریحه میتواند طبیعت حقیقت را بوسیلهٔ مقایسه و تطبیق بین افکار موجود در دماغ با حقایق واقع (ابزکتیف) یعنی با واقعیاتی که در خارج دماغ قرار دارند کشف نماید.

فلسفه پراگماتیسم طبق توجه ویلیام جیمز^۱ واضح فرضیهٔ مزبور عبارت است از طرز فکر بطریقی که با مقاصد مفیدهٔ آن فکر و نتایج حاصله از آن مربوط باشد و حقیقت را با سنجش مقدار تطابق فکر با واقعیت و نتایج عملی آن معلوم نماید.

اصطلاح پراگماتیسم را ظاهراً ابتدا ویلیام جیمز در حدود سال ۱۸۹۸ بکار برده. فرضیهٔ وی در حقیقت ترکیبی است از عناصر زیر:

- (۱) فلسفهٔ عقل عملی کانت^۲.

- (۲) فلسفهٔ اعتلای ارادهٔ شوپنهاور^۳.

- (۳) فرضیهٔ بقای انسب داروین که جیمز آنرا شامل فکر اصلح و عقیدهٔ انسب نیز نموده است.

- (۴) فلسفهٔ انتفاعیون یا سودجوئی (یوتیلیتاریانیزم) که تمام خیرها

(۱) William James (۱۷۴۲ - ۱۹۱۰)

(۲) Practical Reason (۳) Exaltation of the Will

ونیکی‌ها را در ترازوی فایده یا مفید بودن می‌سنجد .
 (۵) سنت تجربی (آمپریک) و استقراء (اندوکسیون) فلسفه انگلیس .
 (۶) خواص آمریکائی و روحیه آمریکائی و اوضاع و احوال و عقاید معموله آن کشور از قبیل شهوت شدید به جنبش و حرکت و عمل و تحصیل فایده و نتیجه نیز در فلسفه جیمز مؤثر افتاده است .
 بعد از ویلیام جیمز ، جان دیووی^۱ فیلسوف آمریکائی فلسفه پراگماتیسم را پرورش داده است .

۵۸ - پروبیبلیسم

Probabilism

فلسفه احتمال که گوید : (اولا) حصول یقین ممکن نیست ولی عقیده و عمل را باید تابع احتمال قوی قرارداد . (ثانیا) تا هنگامیکه وجود و تفسیر و مورد استعمال قانون مورد شك است فرد میتواند طبق تمایل خود عمل کند زیرا قانون مشکوک نمیتواند تحمیل الزام نماید .
 واضع این فلسفه کلرنیاد یا کلرنیادس^۲ از فلاسفه شکاک یونان قدیم و مؤسس مکتب موسوم به آکادمی سوم یا آکادمی نوین میباشد .

۵۹ - پروونسالیسم

Provincia!ism

پروونس بمعنی ایالت و جزئی است از کشور و این اصطلاح در

(۱) John Dewey متولد ۱۸۵۹

(۲) Carneade (۲۱۹ - ۱۲۹ ق . م)

از کشورهای باختری مانند فرانسه بکار میرود ولی در آمریکا معمول نیست. پروو نسیالیسم یعنی عقیده به عدم تمرکز امور کشور در پایتخت و تقسیم مسئولیت‌های هریالت بمتصدیان امور همان ایالت و تقریباً مترادف با پار تیکولاریسم و دستر الیزاسیون (عدم تمرکز) میباشد.

۶۰ - پری می تیویسم

Primitivism

یعنی اعتقاد بلزوم رجعت انسان بحالت سادگی و بی پیرایگی عهد بدویت و الغای کلیه علائق کشوری و اجتماعی و علایق حیات تمدن و امحاء تمام محدودیت‌ها باستثنای علایقی که از حس وظیفه مرد حکیم ناشی گردد.

این فلسفه ابتدا در یونان قدیم در میان بعضی از فلاسفه شکاک بظهور رسیده. از فلاسفه قرون جدید، روسو بیش از هر کس طرفدار این فلسفه بوده. وی معتقد بوجود یک عصر طلایی است در آغاز تاریخ بشری و عقیده دارد که انسان اکنون از آن بساطت و سادگی حیات جدا شده و از لطافت واقعی زندگی طبیعی محروم مانده وارد این مرحله معنائی و پیچیده حیات تمدن گردیده و آن لطافت دوره زندگی طبیعی را بدویت افسانه‌وار (پری می تیویسم رومانسک - یا - رومان تیک) اصطلاح میکند.

۶۱ - پسی دیسم

Pesimism

یعنی بدبینی و حالت خستگی و بیزاری از جهان یا از دنیا کنشگی.

این فلسفه و طرز فکر ابتدا در یونان قدیم در شکاکین و کلبیون بظهور رسیده .

از دنیا گذشتگی و بدبینی بجهان مادی نیز از خواص مسیحیت بخصوص در آغاز دوره مسیحیت بوده است .

از فلاسفه قرون جدید از همه بدبین‌تر ما کیا ولی است که انسان را ذاتاً و فطرتاً بد و شریر خواند ، و پایه فلسفه سیاسی خود را بر بدبینی و پسی میسم قرار داد و بزمادارا اندرز میدهد که اساس فکر و طرز حکومت خود را بر بدبینی نسبت به مردم قرار دهد و لذا از هیچ نوع ستمگری در راه حفظ و ادامه سلطه و قدرت خود دریغ نکند .

۶۲ = پلاتونیسیم یا مکتب افلاطون

Platonism

پلاتونیسیم نام فلسفه منسوب به افلاطون است که در کتاب جمهوری از آن بحث نموده و شامل فلسفه علوم و منافیزیک و سیاست است و در اینجا فهرست مانند تنها اصول عقاید سیاسی افلاطون را که در کتاب جمهوری از آن حمایت میکند متذکر میشویم :

(۱) قدرت دولت منوط است به میزان اطاعت اتباع کشور از دستور دولت .

(۲) عدالت دولت عبارت است از حفظ قدرت دولت . عدالت مربوط است بنظم اجتماعی که محدود بزمان و مکان و اتباع همان کشور بوده و قابل تغییر است .

(۳) ملیت : هر انسان متعلق بجامعه کوچکی است موسوم بدولت

یا کشور در آن زندگی میکند نه متعلق بجامعه بالاتر از آن (و نه بجامعه جهانی) و لذا محکوم به اطاعت از قانون دولت میباشد .

(۴) جنگ سبب وجود حکومت است . و حکومت اساس دولت، بدون جنگ قریحه‌ عالی آدمی نمونمیکند . اگرچه جنگ خوب نیست ولی ممکن است لازم باشد . جنگ ناشی از مطامع و حاجات است .
(۵) ۵۰۴۰ خانواده برای يك دولت و يك کشور حد مناسب و وایدآل است و کافی است.

(۶) کشورهای جهان باید از یکدیگر مجزا باشند و تماسی با یکدیگر نداشته باشند در اینصورت تصادمی نخواهند داشت (این ماده تقریباً معادل است با نظریه‌ای که در فلسفه معاصر به اوتارگی یا استقلال اقتصادی معروف است و منظور از آن بی‌نیازی هر کشور است در تهیه مواد در داخله و سلب احتیاج نسبت بکشورهای بیگانه - رجوع شود به اوتارگی) .

نئوپلاتونیسم یا فلسفه افلاطونی جدید نام فلسفه‌ایست منسوب بمکتب فلسفی اسکندریه در قرن سوم میلادی که ترکیبی است از عناصر وافکار یهود و فلسفه یونان و میستی کیسم شرقی و بعدها منتقل به روم گردیده از عناصر مسیحیت نیز بدان افزوده شد .

۶۳ = پلوتوکراسی

Plutocracy

پلوتوکراسی بنام سیستم حکومتی است که بدست ثروتمندترین افراد يك جامعه اداره شود و میتوان آنرا حکومت اغنیا نامید . این اصطلاح گاهی به خود طبقه ثروتمندترین افراد جامعه نیز اطلاق میگردد .

۶۴ = پلورالیسم

Pluralism

پلورالیسم یا مسلک کثرت، نام آن فلسفه سیاسی است که گوید علاقه فرد نباید منحصر به پیوستگی سیاسی وی با دولت باشد بلکه علاقه‌های دیگر دارد مانند علاقه اقتصادی و مذهبی و غیره و این علایق باید در تعیین خط مشی و سیاست جامعه مورد توجه قرار گیرد و مفهوم دیگران اعتقاد بلزوم تعدد احزاب و جماعات و انواع انجمن‌ها و عقاید و سلیقه‌ها در اجتماع است و پرورش و تشویق این تعدد و کثرت دستجات و موافقت دولت با شرکت ایشان در امر حکومت و اداره امور جامعه.

این مسلک در برابر مسلک مونیزم Monism قرار دارد که آنرا فرضیه مونستیك دولت نامند و گوید «حق حاکمیت (سوورننه) حق منحصر دولت و اراده‌ی اعلای دولت است و تمام مؤسسات و افراد باید تابع دولت سیاسی باشند».

طبق آئین پلورالیست اتوریته حکومت در درون يك جامعه باید تقسیم شود بین گروه‌های مختلف مانند گروه‌های مذهبی و اجتماعی و اقتصادی (مانند کلیسا و تریدیونیونها و کورپوراسیونها و مجامع برادران یا فراتر نیته) و در انحصار يك قدرت سوورن در دولت نباشد (و طبق نظر بعضی از نویسندگان حتی دولت هم نباید در آنها سهم باشد یا دخالت کند).

طرفداران این عقیده گویند این مجامع بهمانقدر اهمیت دارند که دولت دارد و بعضی از مجامع از لحاظ وفاداری افراد و اعضایشان حتی از دولت هم مهم‌ترند (مانند کلیسا) لذا باید این مؤسسات خود حکومت برخورد داشته

باشند و دولت بین آنها صورت حکم یا رابط غائی را داشته باشد. این جماعت بر سه فرقه تقسیم میشوند.

(۱) افراطیون که مؤسسات و مجامع دیگر را مافوق دولت می‌شمارند.

(۲) تفریطیون که مؤسسات و مجامع دیگر را مادون دولت می‌شمارند.

(۳) اعتدالیون که دولت را از حیث اهمیت با سایر مؤسسات و مجامع مساوی میدانند.

در میان فلاسفه قدیم، عقیده فوق از عقاید سیمرو (قرن اول ب. م.) و سن‌اگوستن (قرن ۵ ب. م.) استنباط میشود. ولی واضع و پرورش‌دهنده آن در قرون جدید، هونتسکیو بوده و بعد پیشقدمان استقلال آمریکا و واضعین قانون اساسی آن کشور و فلاسفه آمریکائی آنرا پرورش داده و پذیرفته‌اند و در آمریکای امروز بیش از هر کشور دیگر جهان مورد قبول و توجه است و بمؤسسات و مجامع غیر دولتی در این کشور اهمیت بسیار داده میشود.

۶۵ = پوبلیسیست یا پامفله‌ترز

Publicists' Pamphléteers

در اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ که مشاجره‌ای شدید بین پاپ بونیفاس هشتم و فیلیپ پادشاه فرانسه در گرفت و یکی طرفدار قدرت روحانی و دیگری حامی تفوق قدرت سیاسی بود، عده کثیری اشخاص بنام پوبلیسیست یا پامفله‌ترز یعنی رساله نویسان پیدا شدند که بعضی بطرفداری از بونیفاس و دسته‌ای بحمايت از فیلیپ مقالاتی بشکل رسالات

تبلیغی منتشر میکردند که اکثر این تحریرات نمونه افکار اواسط الناس یا طبقه بورژوا بوده و بیشتر به بحث در مسائل دنیوی می‌پرداختند بنابراین اصطلاح مزبور از آن بی‌معنی در مواردی بکار میرفت که معادل آنرا در زمان معاصر میتوان پروپاگانداست یا تبلیغات چی ناهید . این شیوه تبلیغات بوسیله رسالات هنوز هم تك وتوك در زمان معاصر دیده میشود .

۶۶ = پوزیتیویسم

Positivism

که آنرا فلسفه مثبتیه یا قطعیت توان خواند نام فلسفه موضوعه اوست کمته^۱ فیلسوف فرانسوی قرن ۱۹ است که گوید :

(۱) انسان بجز بوسیله آثاری که می‌بیند و حس میکند ، علم بهیچ چیز نمیتواند پیدا کند و این نیز نسبی است .

(۲) تحقیق درمبدأ یا علل این آثار قطعاً بیفایده است .

(۳) خارج از حقایق فیزیکی و آنچه که حس میشود هیچ چیز قابل کشف و شناسائی نیست . او گوست کمته شش جلد کتاب در این مبحث و چهار جلد بر سیاست مثبتیه (پولیتیک پوزیتیف) برشته تحریر در آورده .

واضع اولیه این فلسفه در یونان قدیم اپیکوریانها و رواقیون بوده اند ولی در قرون جدید و معاصر ، او گوست کمته آنرا احیاء نموده و پرورش داده است .

۶۷ - پولیتی

Constitution Politique, Polity

ارسطو مانند افلاطون انواع حکومتها را به سه نوع اصلی تقسیم کرده و آنها را انواع خوب حکومت می‌شمارد :

(۱) حکومت سلطنتی (مانرشی)

(۲) حکومت اشرافی (اریستوکراسی)

(۳) حکومت پولیتی . سپس در برابر هر يك از این سه نوع، يك نوع حکومت منحرف و انحطاط یافته (دژنره) قائل شده که آنرا نسخه فاسد حکومت خوب نظیر خود می‌شمارد بشرح زیر :

(۱) حکومت ستمگری (تیرانی) .

(۲) حکومت الیگارشی (ثروتمندان) .

(۳) حکومت دموکراسی (طبقه فقیر و پست) .

باید دانست که اصطلاح حکومت دموکراسی امروز که آنرا باختریان نوع خوب و بهترین نوع حکومت می‌شمارند با مفهومی که ارسطو برای حکومت دموکراسی قائل شده است اختلاف دارد . در واقع ارسطو نام دموکراسی خوب را حکومت پولیتی گذاشته و پولیتی تقریباً معادل میشود با مفهوم اصطلاح حکومت دموکراسی خوب و واقعی در زمان معاصر (البته نه دموکراسی های اسمی) منظور ارسطو از پولیتی ، حکومت دموکراسی معتدل است که عبارت از حکومت طبقه متوسط باشد و بعقیده وی حکومت طبقه متوسط شریف و عادل است.

۶۸ - پیرونیسم

Pyrrhonism

پیرو یا پیرون (۳۶۵ - ۲۷۵ ق.م) فیلسوف شکاک یونانی قدیم از اهل الیس است که در هندوستان و ایران تحقیقات و مطالعات خود را انجام داده مکتبی بنام مکتب سپتیک یا سپتی کیسم در الیس دائر نمود و بتعلیم این مرام اشتغال داشت. و چون پیرو از مؤسین فرقه شکاکن است ایشان را پیرونی و مسلک ایشان را پیرونیسم نیز مینامند (رجوع شود به سپتیسیم).

۶۹ - پیوریتانیسم

Puritansim

پور در زبان فرانسه و پیور در زبان انگلیسی بمعنی خالص است و میتوان پیوریتانیسم را به «خلوص مذهب» یا «مذهب خالص» معنی کرد.

این اصطلاح ابتدا در قرن ۱۷ در انگلیس وضع شده و از آنجا بسایر نقاط اروپا سرایت کرد.

در دوزۀ رفورماسیون یا اصطلاحات مذهبی، مذهب پروتستان ابتدا بیشتر توجه بحفظ اصول و آئین داشت تا به اخلاقیات. رفورماسیون انگلیس در واقع خیلی ناقص بود، لذا عده زیادی از روحانیان و کشیشان در نیمۀ دوم قرن ۱۷ بصدا درآمده تقاضای اجرای «آئین خالص پروتستان» و انجام مراسم خالص آنرا نمودند. این اشخاص را پیوریتان نامیدند ولی بعداً این عنوان تعمیم یافت و شامل عموم همفکران ایشان

گردید. عده‌ای از این اشخاص بآمریکا مهاجرت کرده پیوریتانسم را در ایالت نیوانگلند تأسیس نمودند. جمعیتی از این فرقه که در انگلستان بودند با شورشیان سیاسی همدست شده کرومول را روی کار آورده انگلستان را جمهوری نمودند معروف است که در مسئله روابط جنسی زن و مرد در میان این فرقه سخت‌گیری نبوده و این روابط سست بوده است.

اما مفهوم پیوریتانسم در اصطلاح امروزه بیشتر فرار از مذهب و آئین جماعت را می‌رساند.

تائوئیسم

Taoism

نام مکتب فلسفی سیاسی و اجتماعی منسوب به لائوتسه (۶۰۴-۵۰۱ ق.م.). فیلسوف بزرگ چین است که بوسیله وی تمدن چین بمراحل نمو و ترقی رسیده. فلسفه وی شامل يك نوع مذهب لیبرال و آزاد و عاری از قید بوده و با تشریفات و شکل‌ها (فورم‌ها) مخالف بود و نیکی طبیعی انسان بی‌قید و زنجیر را ستوده در حدود مدت یک هزار سال بدون کشف لزوم دولت و احساس احتیاج بدولت بزرگ (که آنرا بعضی از فلاسفه سابق، لویانان یا غول‌عظیم دریائی نام گذاشته‌اند) در چین معمول و حکمفرما بوده.

برتراند رسل فیلسوف معاصر انگلیسی در کتاب خود موسوم به «مسئله چین» این فلسفه و مکتب را بتفصیل شرح داده و آنرا ستوده است.

۷۱ - تامیسم

Thomism

توماس‌داکونین (۱۲۲۵ - ۱۲۷۳ ب م) فیلسوف مشهور اسکالستیک ایتالیائی و از مقدسین بزرگ کلیسای کاتولیک روم مؤسس سیستمی است که لئون سیزدهم آنرا در سال ۱۸۷۹ فلسفه رسمی خود اعلام نمود. وی جمع بین فلسفه ارسطو و اگوستین کرده و فلسفه وی به فلسفه تامیست یا تامیسم معروف شد یعنی منسوب به تام که مخفف توماس است و اینک اصول عقاید وی در قسمت امور سیاسی فهرست مانند ذکر میشود!

(۱) انسان موجودی است سیاسی و اجتماعی .

(۲) دولت و جامعه : هدف دولت حفظ مصلحت و مآلف جامع است و این منظور با وحدت کامل جامعه و تشکیل جبهه محکم در برابر دشمن میسر میگردد .

(۳) مبدأ حکومت من جانب الله است .

(۴) رابطه فرد با دولت: حکومت نباید بتابعین خود ستم کند و زمامدار نباید ستمگر باشد .

(۵) بهترین شکل حکومت مانرشی (حکومت ساطنتی) است بشرط تمرکز قانون و قدرت قانون .

(۶) شورش برضد حکومت صحیح نیست و هرنوع تغییر در حکومت باید از طریق قانونی و حقوقی و قضائی انجام پذیرد زیرا مبدأ حکومت آسمانی و الهی است. اگر فردی نتوانست بوسائل قانونی و حقوقی جبران خسارات و صدمات وارده بخود را از دولت بخواهد

واگذار دولت را بخدا نماید .

(۷) کلیسا مقدم بر دولت است و رئیس دولت باید مطیع امر رئیس کلیسا باشد .

(۸) حقوق : يك حقوق جاودانی یا قانون عالم و حکمت الهی وجود دارد که مدار عالم هستی است و براساس طلب سعادت و نیکی و اجتناب از شرارت و بدی قرار گرفته و خارج از حوزه قدرت آدمی است .

(۹) جنگ برحق است و آئین حقانیت جنگ برپایه آئین جنگ کاتولیک روم قرار دارد . اما دروغ و نقض قول ، و پیمان شکنی ، و قتل زنان و کید دکان در جنگ ممنوع است .

۷۶ = تئوکراسی

Théocracy

دژیم حکومت و دولتی را گویند که زمامداران رسمی و رؤساء درجه اول آن پیشوایان روحانی و یا بزرگان روحانیون می باشند و در واقع ترکیب کامل مذهب و سیاست و تمرکز آن در نقطه واحد و حکومت بر ارواح و اجساد مردم است حکومت‌های صدر اسلام و حکومت پاپ روم در مدتی محدود در قرون وسطی نمونه‌هایی از حکومت تئوکراسی بوده است که میتوان آنرا به «حکومت مذهبی» معنی کرد .

۷۷ = فردیسیونالیسم

Traditionalism

تردیسبون بمعنی سنت و مقصود از تردیسبونالیسم اعتقاد به اصالت

اخبار و احادیث و لزوم حفظ سنن و خصائص موروثی است و بدان بیشتر اهمیت می‌دهد تا به هوش و مایه علمی و فرهنگی. این عقیده، جزئی است از فلسفه فاشیسم و در فلسفه مزبور بیشتر عنوان و اهمیت یافت (رجوع شود به فاشیسم).

۷۴ = تروتسکی ایسم

Trotskyism

فرقه منشعبی از حزب کمونیسم روسیه شوروی منسوب به تروتسکی است که از پیشوایان انقلاب بالشویکی روسیه بوده و تا هنگامیکه لنین در حیات بود با وی همکاری میکرد ولی پس از لنین، استالین بر سر کار آمده تروتسکی را از روسیه تبعید نمود.

عقاید تروتسکی بیشتر تبعیت از همان شیوه لنین است که به سختی و شدت عمل رژیم استالین نبوده و معتدل تر بود. از جمله موارد اختلاف عمده بین عقاید تروتسکی و استالین آن بود که در آن هنگام که هنوز دولت بالشویک روسیه ضعیف بود استالین معتقد به اقداماتی برای انقلاب جهانی نبوده اصرار داشت که فعالیت محدود بدرون روسیه باشد ولی فلسفه تروتسکی عبارت بود از فلسفه انقلاب جهانی و مفاد فرضیه وی آن بود که «کمونیسم در هیچ کشور محدود قابل بقا نبوده و جان سلامت بدر نخواهد برد مگر آنکه انقلاب برضد دشمنان و مخالفین کمونیسم در تمام کشورهای دیگر جهان مخصوصاً کشورهای مهم عالم تقویت و تحریک گردد.» (رجوع شود به استالینیسم، کمونیسم و بالشویسم).

۷۵ = تروریسم

Terrorism

ترور بمعنی وحشت - تروریست ، بمعنی قاتل و آدم کش و تروریسم یعنی عقیده به ازوم آدم کشی و قتل نفس و تهدید و تخویف و ایجاد وحشت در میان مردم و هر نوع فعالیت طغیانی و شدید برای نیل به هدف سیاسی و یا برانداختن حکومت وقت و دردست گرفتن زمام امور دولت یا تفویض آن بدسته دیگری است که مورد نظر می باشد . این عقیده معمولا از منضعات بعضی از مکاتب سیاسی اصلی است از قبیل فاشیسم و ماکیاولیسم و امثال آن .

۷۶ = تریدیونیونیسم

Trade - Unionism

تریدیونیون عنوان تشکیلاتی است از کارگران بمنظور مجاهده در بهبودی احوال ایشان و افزایش مزد و تقلیل ساعات کار و تأمین بیمه بیماری و وسائل بهداشت و تهیه مسکن و منازل کارگران از طریق چانه زدن دسته جمعی با کارفرمایان و صاحبان کارخانه .

این مرام و فلسفه را ابتدا فابیائهای سوسیالیسم انگلیس متشکل نموده و در کتابی تحت عنوان « فلسفه و طرز عمل تریدیونیونیسم » برشته تحریر درآوردند . بعدها لنین آنرا ترجمه کرده و آنرا « دموکراسی صنعتی » نام نهاد و در سال ۱۸۹۷ ترجمه مزبور را انتشار داد .

لنین به تریدیونیونیسم اهمیت داده و آنرا اولین و مهم ترین وسیله برای جلب کارگران بطرف سوسیالیسم دانسته میگوید: « باید بین طرز

فکر تریدیونیونیست با سوسیالیست فرق گذاشت کار گران هیچگاه
 لمحتاً سوسیالیست نمیشوند بلکه ابتدا تریدیونیونیست میشوند (یعنی
 بیک اتحادیه کارگری گرویده و فکر ایشان به اتحادیه کارگر توجه
 دارد) سوسیالیسم باید از خارج اتحادیه، بوسیله روشنفکران بورژوا
 برای ایشان آورده شود، و در این نهضت باید از روشن فکران طبقه
 متوسط استفاده کرد .

W = تفکیک قوای سه گانه

(مقننه = مجریه = قضائیه)

تفکیک قوای سه گانه حکومت از یکدیگر از شرایط اصلیه
 حکومت مشروطه و دموکراسی اتم از سلطنتی تا جمهوری است و
 بدیهی است که در حکومت‌های مطلقه کلیه قدرتها منمرکز در شخص
 زمامدار یا عده معدود زمامداران و در انواع حکومت مطلقه قدرتها از
 یکدیگر تفکیک نشده اند .

خلاصه سیر عقیده به تفکیک قدرتهاى سه گانه در تاریخ عقاید
 سیاسى از قدیم تا کنون بشرح زیر است :

(۱) قرن ۴ ق م : ریشه این فکر از افلاطون است که در کتاب
 جمهوری خود آنرا منذکر گردیده .

(۲) قرن ۲ ق م : پولی بیوس فیلسوف رومی در کتاب خود در باب
 حکومت روم آنرا تجویز کرده و واجب دانسته .

(۳) قرن ۱۷ ب م : جان لاک فیلسوف انگلیسی حکومت را به
 سه قوه عمده تقسیم میکند : مقننه ، مجریه ، فدراتیف^۱ و از بیان وی
 چنین استنباط میشود که قضائیه را جزئى از مقننه دانسته و عمل آنها

را نیز بنوبه خود تفکیک میکند یعنی مقننه را بدو جزء تقسیم می‌کند یکی قسمت قانونگذاران و دیگر قضات و مینویسد :

« مقننه نمیتواند احکام و تصویب نامه نسبت بحقوق مردم صادر کند ، بلکه حقوق رعایا را باید در تحت اداره قوه قضائیه و تابع قوانین ثابت و تحت نظر قضات صالح و معروف قرار دهد . فدراتیف را بقوه عقد پیمانها و مسائل خارجی معنی میکند (که در واقع معادل است با وظیفه وزارت خارجه و رئیس جمهوری در آمریکا ولی در سایر کشور های دموکراسی پیمانهای خارجی باید از تصویب مقننه بگذرد) .

(۴) قرن ۱۸: (الف) مونتسکیو فرضیه تفکیک قوا را متشکل کرده و آنرا بیستم نظارت حقوقی و موازنه می‌نامد. اما نظریه وی ناقص است و کامل نیست و حکومت را بدو قوه تقسیم میکند (اول) مقننه که در صورت احضار مجریه اجلاس میکند (دوم) مجریه که حق ویتو (رد و نسخ) نسبت به تصمیمات مقننه دارد ، ولی برای مقننه قدرت قضائی فوق العاده نیز قائل شده و در واقع قضائیه را جزئی از مقننه قرار داده است برخلاف جان لاک که قضائیه را از مقننه مجزا کرده است .

(ب) ادمونند برک و هیوم فلاسفه انگلیسی نیز از فرضیه تفکیک قوا حمایت کرده‌اند .

(ج) پیشقدمان و مؤسسين جمهوری آمریکا مانند واشنگتن جفرسن ، مدیسن ، و همیلتن این فلسفه را تقویت کرده و در کتاب فدرالیست از آن بنفصیل بحث نموده‌اند . به نظریه مزبور در آمریکا پیش از سایر کشورها اهمیت داده شده و دقیق‌تر بردان عمل شده و اکنون نیز در حکومت آمریکا این سه قدرت بیش از سایر نقاط جهان دقیقاً از یکدیگر

مجزا و مستقل هستند و در عین حال بر یکدیگر نظارت دارند بجز قوه قضائیه که مستقل‌تر از دو قدرت دیگر بوده و دو قدرت دیگر نظارتی بر آن ندارند در حالیکه قضائیه میتواند حتی قوانین موضوعه و تصویب شده کنگره را بارأی دیوان کشور برخلاف قانون اساسی تشخیص داده مردود اعلام کند .

۷۸ = تفکیک مذهب از سیاست

فکر لزوم تفکیک مذهب از سیاست و تجزیه امور روحانی از امور عرفی و دنیوی در باخترزمین ابتدا در جامعه مسیحیت و در روم ظاهر گردیده که در آنجا غالباً این دو وظیفه و این دو نوع حکومت بیکدیگر آمیخته و هر زمان هم که حالت تفکیک داشته حدودا اختیارات این دو قدرت روشن و مشخص نبوده و تعریف نشده بود ، لذا غالباً در اینمورد اختلافات و مشاجرات بسیار بین زمامداران سیاسی و پیشوایان روحانی بخصوص در قرون وسطی بوقوع پیوسته و رسالات متعدد در اینمورد تحریر گردیده . خلاصه سیر این عقیده از قرن چهارم میلادی بعد بشرح زیر است :

(۱) قرن ۴ میلادی : واضع اولیه این فکر که آنرا شکل داده و روی آن بتفصیل بحث میکند سن ۳۵۴-۴۳۰ ب . م .) میباشد . این آئین قبلاً در فلسفه یونان وجود نداشته است .

(۲) قرن ۱۶ : در این قرن این فرضیه رواج کامل یافت که دولت ممکن است کاملاً مجزای از مسائل مذهبی باشد . ابتدا ژان بودن^۲

(۱) St. Augustin

(۲) Jean Bodin (۱۵۳۰-۱۵۹۶)

فرانسوی فرضیه‌ای بنام حاکمیت (سوورنته) وضع نمود که این فکر را نیز دربرداشت که افکارسیاسی باید از عقاید مذهبی جدا باشد و وظایف دولت سیاسی از تئولوژی تفکیک شود و خود نیز این وظائف را تفکیک کرده در کتاب خود شرح داد و پایه فرضیه قدرت حاکمه سیاسی را بر اساس فلسفی بنا نهاد نه مذهبی.

(۳) قرن ۱۷ : (الف) توماس هابز فیلسوف انگلیسی این عقیده را تقویت کرده معتقد گردید که قدرت روحانی و دنیوی باید کاملاً از یکدیگر مجزا باشد.

(ب) جان لاک فیلسوف انگلیسی هر یک از دو قدرت مزبور را یک کمنولت (جامعه‌های مشترك المنافع) نامیده و گوید هر یک از دو کمنولت، باید در حوزه خود کار کند اولی عهده‌دار امور دنیوی (سیاسی) و دومی برای رستگاری ارواح مردم مجاهده نماید.

(۴) قرون معاصر: در قرون جدید و معاصر فلسفه دموکراسی قویاً طرفدار این آئین است و آنرا جزئی از قانون اساسی کشورهای مشروطه قرار دادند و دموکراسی جدید وظیفه دولت را محدود بامور دنیوی مینماید. اما فلسفه توتالیت (توتالیتاریانسم) یا حکومت جمعی استبدادی از قبیل فاشیسم، منب و سیاست را از یکدیگر تفکیک نمیکند و دولت سیاسی را حاکم بر امور روحانی و شامل تربیت روحانی مردم نیز میدانند. (رجوع شود به توتالیتاریانسم).

۷۶. توتالیتاریانسم

Totalitarianism

توتالیتاریانسم یا حکومت جمعی نام فلسفه و حکومتی است که در

کلیه شئون زندگی فرد دخالت کرده و آنرا تنظیم و برای آن وضع مقررات میکند ، و ممکن است این دخالت بتفع يك گروه كوچك ، یا يك طبقه یا کل جمعیت باشد . دولت توتالیترو وجود دستجات یا افرادی را که از حوزه قضاوت و نظارت آن خارج باشند و یا وظیفه مشخصی در پیشرفت هدف دولت نداشته باشند تجویز و تحمل نمیکند . ناچار حکومت‌های توتالیترو وجود و استمرار خود را بوسیله تشکیل یکدستگاه مجهز و مبهوط پلیس سری و بکاربردن روشهای تروریستیک (قتل نفس سری) و ازمیان بردن هر نوع انتقاد و بحث راجع به طبیعت حکومت و روش دولت و سنجش شایستگی پیشوایان حکومت تأمین می کنند . این شیوه بالطبع متضمن ممنوع داشتن آزادی نطق و مطبوعات و اجتماعات می گردد .

از خواص بارز و اساسی توتالیتاریا نسیم ایجاد فرهنگ دستوری و آموزشگاههای دولتی تابع نقشه و طرح دولت است تا جوانان را از سنین کودکی بمنظور ایجاد يك نظر متحد الشکل سیاسی یا تعصب مذهبی متحد الشکل در جامعه بتفع حکومت تحت تلقین قرار دهند . ضعف نفوذ کلیساها در افراد در اروپا و ظهور فنون و تکنیک‌های نوین در تجهیز توده ها برای نیل بهدفعهای سیاسی ، پیشرفت سیستم توتالیتاریا نسیم را در قرن بیستم تسهیل کرده است . حکومت‌های توتالیترو درجه اول و مشهور در زمان معاصر یکی آلمان نازی ، دیگر ایتالی فاشیست بوده و دیگر روسیه شوروی است . اما حکومت ژاپون در زمان جنگ دوم جهانی و ماقبل آن اگر چه يك حکومت میلیتاریست و دیکتاتوری خشن و ستمگر بود ولی قادر نبود که در کلیه شئون زندگی اتباع کشور خود بنحوا کامل دخالت نماید .

از جمله اصطلاحاتی که غالباً مترادف با این اصطلاح بکار میرود عبارت است از کولکتیویسم، ابولوتیسم، اتوگرایی، اتوریتاریا-نیسم، دیکتاتوری، دسپوتیسم (استبداد)

اگرچه دو اصطلاح توتالیتاریانیسم و کولکتیویسم غالباً بجای یکدیگر استعمال میشوند، اما توتالیتاریانیسم اصطلاحی عام‌تر از کولکتیویسم است. اولی یعنی اعتقاد بوجود دولتی با قدرت دیکتاتوری یا هر نوع حکومت دیکتاتوری که قانون اساسی و هم استعمال و عادت، بدان قدرت کنترل کلیه اعمال و افعال و طرز فکر و مناطق امور بشری و تشکیلات انسانی را داده باشد اعم از اقتصادی و سیاسی و مذهبی و قریحه‌ای و علمی و اخلاقی، ولی اصطلاح دوم بیشتر شامل امور اقتصادی و کنترل و حق دخالت دولت و مؤسسه دیگر است در اموال اعضای يك جامعه و در هنگام استعمال اصطلاح ثانی بیشتر نظر متوجه اقتصادیات است. اما فرق این اصطلاح با اصطلاحات دیگر باجمال آن است که در اتوگرایی تنها یکتفر مالک قدرت نامحدود سیاسی است که از منبع برونی مانند ملت یا غیر آن ناشی نشده و بیشتر اطلاق بر زمامداری غیر از شاه میشود. اما ابولوتیسم اعم است و هم شامل شاه یا پیشوای دیکتاتور از نوع دیگر میگردد. در اتوریتاریانیسم قدرت و اتوریته در دست يك پیشواست یا چند الیگارش، معهذا این اصطلاحات چون هريك برای مردم درست تعریف نشده‌اند غالباً در تحریرات بجای یکدیگر استعمال می‌شوند.

خلاصه تاریخ سیر فلسفه توتالیتاریانیسم و کولکتیویسم بشرح زیر است: در یونان قدیم: واضع اولیه این عقیده در باختر زمین بنا به

احتمال قوی فیثاغورث فیلسوف یونانی (۵۸۰ ق. م.) و طرفداران دموکریتوس (۴۶۰ ق. م) و سقراط (۴۶۹ ق. م) و افلاطون (۴۲۷ ق. م) و ارسطو (۳۸۴ ق. م)، میباشند که شرح آن در تحریرات و آثار منسوب بهریک ازایشان دیده میشود .

(۳) قرن ۳ ق. م: بعد از فلاسفه فوق ، رواقیون (استائیکها) به پیشوائی زنون از این فلسفه حمایت کرده ولی این جامعه را جامعه جهانی و دولت واجب الاطاعه را دولت جهانی دانسته ، دولت ملی را مردود شمرده و قبول ندارند .

(۴) قرن ۱۶ ب. م: ماکیاولی فیلسوف ایتالیائی زنده کننده این فلسفه در قرون جدیده است و دیگر ژان بودن فرانسوی که عقاید ماکیاولی را تأیید نموده فرد را محکوم بحکم زمامدار و زمامدار را مظهر مطلق جامعه میداند .

(۵) قرن ۱۷ ب. م: توماس هابز حامی قدرت مطلقه زمامدار و سلطنت مطلقه است ولی طرز استدلال و بحث وی برخلاف موجب بیداری افکار و باعث نمولیرالیزم (آزادی طلبی) در انگلیس گردید .

قرن ۱۸: رواج فلسفه اصالت فرد است چنانچه به قرن فردیت ، معروف شده در این قرن فلاسفه معروف و مهمی که طرفدار فلسفه اصالت جمع باشند بوجود نیامده . فیخته و شلینگ آلمانی تا درجه ای جامعه را مقدم بر فرد شمرده اند .

(۵) قرن ۱۹: هگل، مارکس، انگلس، لاسال ، نیچه (آلمانی) طرفداری از این فلسفه کرده و آنرا در فلسفه های خود گنجانیده اند

(۶) قرن ۲۰: نینین ، استالین (روسی) - در فلسفه کمونستی

هیتلر (آلمانی در مرام نازیسم) و موسولینی (ایتالیائی در فلسفه فاشیسم) این فلسفه را وارد کرده عموماً طرفدار کولکئیویسم و انحلال فرد در جامعه هستند .

(رجوع شود به نازیسم ، فاشیسم ، کمونیسم ، دیکتاتوری ، ابسولوتیسم ، کولکئیویسم ، اتو کراسی ، اتوریتاریانیسم ، و دسپوتیسم) .

۸۰- تیرانی = تیرانیسید

Tyranny Tyrannicide

تیرانی بمعنی حکومت ستمگری و جور و ظلم است و حکومتی است که علاوه بر آنکه قدرت مطلقه بر نفوس و روحیات مردم داشته و اموال و همه چیز مردم در دست يك یا چند نفر زمامدار است ، زمامدار یا زمامداران طبق فلسفه ما کیاولی پایه حکومت خود را بر ظلم و ستمگری و آزار مردم استوار میسازند تا از فلسفه ترس تبعیت کرده باشند ، فلسفه خوف یا ترس آن است که میگوید مردم تنها باید بترسند تا اطاعت کنند و شق ثانی ندارد . این اصطلاح از زمان یونان قدیم شایع بوده و فلاسفه یونان قدیم آنرا نوعی از حکومت میدانسته اند ولی امروز این اصطلاح بعنوان صفت يك حکومت استعمال میشود .

تیرانیسید بمعنی ظالم کشی و اعتقاد به لزوم قتل سری و ترور زمامداران ستمگراست یکی از سرداران بزرگ روسیه تزاری جمله ای گفته که قابل توجه و اهمیت میباشد و ویلیام بللیت سفیر کبیر سابق آمریکا در مسکو آنرا در کتاب خود عنوان يك فصل قرار داد . است . سردار مزبور میگوید : « مزاج استبداد را تنها تروریسم و ظالم کشی

اعتدال می‌بخشد» .

۸۱ = تیموکراسی

Timocracy

این اصطلاح را افلاطون در کتاب جمهوری خود در مورد حکومت ودولتی بکار برده که بدست اشخاصی اداره میشود که تنها بخاطر شرف و حصول افتخار کار میکنند نه براساس عدالت و قضائیات و اموال و عناوین دیگر .

۸۲ = جمعیت مالتوس (فرضیه.....)

واضع این فرضیه ، رابرت مالتوس (۱۷۶۶ - ۱۸۴۴) اقتصاد شناس انگلیسی است و گوید : آنچه که زندگی را بالنسبه سهل مینساید، مانند آبادی اراضی و عمران و ترقی صنعت و کشاورزی . موجب افزایش جمعیت است و جمعیت بشر مدام روبه تزايد است . و چون وسائل زندگی بقدر کفایت جمعیت روز افزون فراهم نیست و تناسبی با آن ندارد ، و جمعیت به نسبت تضاعد هندسی ، اما وسائل زندگی به نسبت تضاعد عددی افزایش می‌یابد و جمعیت اضافی بوسائل هجوم میکنند، ناچار موجب مضیقه و باعث ایجاد خطرات میگردد ، مگر آنکه بوسیله حزم و احتیاط در تولید نسل و خودداری و جلوگیری جنسی و بوسائل مصنوعی از ازدیاد جمعیت جلوگیری بعمل آید . نتیجه فشار و هجوم جمعیت به وسائل زندگی این خواهد بود که صرف نظر از تغییرات موقتی در مزد و قیمت‌ها،

سهمی که کارگزار کل محصول اجتماعی بنام مزد دریافت میدارد معادل باشد با حداقل مایحتاج زندگی وی، یعنی حداقل لوازمی که تنها برای زیستن لازم است و دیگر نمیتواند زندگی بهتری داشته باشد یا تأمینی برای روزهای بیماری یا پیری یا بروز حوادث حاصل نماید. در واقع اگر کارگر را در حکم یک متاع بگیریم. قیمت مزبور قیمت طبیعی آن متاع خواهد بود، زیرا معرف ارزش کارگراست بعنوان یک ماشین اقتصادی یعنی اگر کارگر را یک ماشین اقتصادی فرض کنیم، اینمبلغ معرف قیمت کار آن ماشین خواهد بود. این فرضیه را فرضیه «مزد و منافع» مالتوس نیز مینامند.

۸۲ = حقوق طبیعی

عبارت از حقوقی است که اکثر فلاسفه قدیم و جدید معتقد بوده و هستند که از طرف خداوند یا طبیعت به انسان اعطا شده مانند حق حیات، حق زندگی، حق تحصیل اموال، و حق اینکه در جستجوی مسرت و سعادت و کسب لذت خود باشد. حقوق طبیعی بمنزله هسته مرکزی هر نوع فلسفه اصالت فرد میباشد، و بعد از فلاسفه قدیم، بار دیگر بوسیله فلاسفه و زمامداران فرانسوی و انگلیسی و آمریکائی قرن ۱۸ اکتشاف شده و تجدید حیات نمود. جان لاک انگلیسی دولت را بصورت حافظ و نگاهبان حقوق طبیعی فرد تصویر میکند، و این نظریه مبنای لیبرالیسم انگلیس و آمریکا قرار گرفت. قدیمی‌ترین اسناد مشروطیت در قرون جدید که حقوق طبیعی را نام برده و اجزاء حقوق کشوری قرار داده یکی لایحه حقوق ایالت ویرجینیا و پنسلوانی است سال ۱۷۷۶، و دیگر «اعلامیه حقوق بشر و اتباع فرانسه» در فرانسه سال ۱۷۸۹

و دیگر مواد متمم قانون اساسی آمریکا سال ۱۷۶۱ . فلسفه های کولکنیویست بسیاری از این حق ها یا تمام آنرا مردود می‌شمارد . (رجوع شود به لیبرالیسم ، رادیکالیسم ، دموکراسی ، لسه‌فر)

۸۴ = دپارتمان‌تالیسم

Departmentalism

دپارتمان در کشور فرانسه نام بزرگترین بخش های امور اداری از لحاظ جغرافیائی است که میتوان آنرا معادل با استان امروز در ایران و ایالات بیست سال قبل دانست . کشور فرانسه شامل ۹۲ دپارتمان است که سه دپارتمان آن در الجزیره قرار دارد . هر دپارتمان دارای یک رئیس مجریه ، یک رئیس شهربانی و یک شورای عمومی است با قدرت محدود وضع قانون. دپارتمان در آن کشور در درجه اول واحد حکومت ملی شمرده میشود ولی قدرت محلی آن بمراتب کمتر از قدرت ایالات متحده آمریکا است . در کشورهای متحده آمریکا هر وزارتخانه را یک دپارتمنت میخوانند و رئیس هر دپارتمنت عضو کابینه و بمنزله وزیر است .

مقصود از دپارتمان‌تالیسم سیستم حکومتی است که بدرجات مختلف به ایالات یا بخش های اجزاء کشور استقلال در امور داخلی خود دهد که در واقع مرادف با دسانترالیسم است یعنی عدم تمرکز همه امور در پایتخت کشور در برابر سانترالیسم که بمعنی تمرکز میباشد .

در روسیه بالشویکی پس از انقلاب ، که لنین و تروتسکی چند سال قدرت را بدست داشتند لنین طرفدار سانترالیسم و تروتسکی حامی

دپارتمان‌تالیسم بود و بهمین سبب لنین موافقت نداشت که تروتسکی که سمت کمیسر جنگ را داشت جانشین وی گردد.

۸۵ = دترمینیسم اقتصادی

Economic Determinism

دترمینیسم نام مکتب فلسفی جبر است در برابر اختیار.

دترمینیسم اقتصادی نام یکی از فرضیه‌های کارل مارکس است که گوید «خط مشی و سیاست دولتها و همچنین حوادث تاریخ عموماً و کلاً نتیجه اسباب و علل اقتصادی و نتیجه نیروهای جبری اقتصادیات است و نیز سیاست و هر شکل از ایدئولوژی را در تحلیل غائی باید بصورت سیستم اقتصادی تعریف و توجیه نموده لنین و استالین نیز بنوبت خود این فرضیه را پرورش داده و بتفصیل توجیه کرده‌اند.

۸۶ = دسانترالیسم

Decentralism

تقریباً مرادف است با دپارتمان‌تالیسم و عبارت است از انتقال نظارت و کنترل از قدرت مرکزی به واحدهای محلی یعنی تبدیل حکومت ملی (که در اصطلاح فلسفه سیاسی مفهوم تمرکز امور حکومت را در هیئت دولت مرکزی کشور دارد) به حکومت متحده ایالات یا ولایات یا شهرها (رجوع شود به دپارتمان‌تالیسم و سانترالیسم).

۸۷ - دسپوتیسم

Despotism

Despot بمعنی مستبد ، و دسپوتیسم سیستم حکومتی را گویند که تابع حکومت مطلقه و استبدادی و بدست زمامدار مستبد باشد . این اصطلاح غالباً مرادف با افسولوتیسم و اتوکراسی و اتوریتا-ریانیسم و دیکتاتوری بکار میرود :

افلاطون حامی يك نوع استبداد روشن فکر بوده .

Intellectual Despotism یعنی حکومتی که بدست چند نفر مستبد روشن فکر اداره شود و براساس فهم و ادراك و هوش و ذکاوت و عقل استوار باشد (رجوع شود به افسولوتیسم، اتوکراسی، اتودیتاریانیسم و دیکتاتوری) .

۸۸ - دموکراسی

Democracy

اصطلاح دموکراسی از اصطلاحات موضوعه تمدن یونان قدیم است و حکومت مردم را بر مردم دموکراسی مینامیدند . اما بعداً ارسطو در تقسیماتی که در کتاب سیاست برای انواع حکومتها قائل شد حکومت دموکراسی را بنوع فاسد و انحطاط یافته حکومت یولیتی تعریف کرده و آنرا عبارت میداند از حکومت طبقه پست و افراطی .

در قرون جدید که این اصطلاح و این فلسفه در کشور های باختری احیا شد بهمان مفهوم نیکوی خود بکار رفت و مورد ستایش و

بحث و تحلیل فلاسفه آزادیخواه (لیبرال) قرار گرفت و در جامعه آمریکائی بواسطه کثرت استعمال آن از طرف پیشقدمان تشکیل و استقلال دولت کشورهای متحده آمریکا پراهمیت آن افزوده گشت .

در اصطلاح قرون جدید عبارت است از حکومت مردم که معمولاً بوسیله توجه به آراء اکثریت مردم از طریق انتخاب نمایندگان تشکیل مجلس ملی اجرا میگردد و اداره امور حکومت در اختیار اکثریت آراء مردمی است که طبق قانون حق رأی دادن دارند . در بعضی موارد بسیار مهم و فوق العاده مراجعه بآراء عمومی میشود یعنی بطریق مستقیم، آراء اکثریت بدست میآید که آنرا رفراندوم یا مراجعه بآراء عمومی گویند ولی در موارد دیگر نمایندگان به اکثریت آراء انتخاب شده مجلس مقننه را تشکیل میدهند و وضع قوانین میکنند و مجلس ملی در نوبت خود در رؤسای قوه مجریه را یا از میان خود یا از افراد نخبه خارج از مجلس انتخاب مینمایند . دموکراسی در طی تاریخ اقسامی داشته و بچند نوع عمل شده . از جمله دموکراسی مستقیم یا دموکراسی خالص که رأی دهندگان مستقیماً در کلیه مسائل سیاسی و اجتماعی و کشوری رأی میدهند مانند شهرهای ایالت نیوا انگلند آمریکای امروز و کانتونها سویس و دولت شهر یونان قدیم اما اجرای این نوع دموکراسی در شهرهای بزرگ و کشورهای بزرگ غیر ممکن است و تنها در شهرهای خیلی کوچک تا درجه ای مقدور میباشد و در شهرهای بزرگ نوع دموکراسی نمایندگی معمول است . دیگر از اصول مهم و اساسی دموکراسی علاوه بر حکومت اکثریت آن است که برای اقلیت ها نیز حقوقی قائل اند . اکثریت حقوق اقلیت را زیر پا نمیگذارد . البته افراد اقلیت و اکثریت عموماً از لحاظ

حقوق کشوری مانند حق رأی و آزادی نطق و قلم و فرهنگ و اجتماعات و استخدام در مؤسسات دولتی و هم از لحاظ حقوق قضائی مانند استفاده از محاکم عرفی متساوی‌اند ولی مقصود از حفظ حقوق اقلیت که در بالا اشاره شد آن است که اکثریت پارلمانی وجود اقلیت را لازم شمرده و احترام می‌کند و به انتقاد ایشان گوش می‌دهد و آنها را محروم از ابراز عقیده و مخالفت با نظر اکثریت نمی‌کند.

اما در قرن بیستم و زمان معاصر اصطلاح دموکراسی بدو مفهوم متضاد و متباین استعمال شده و میشود و در مکتب که کلیه عقاید آنها در تضاد با یکدیگر قرار گرفته است هر دو این اصطلاح را بکار برده و هر یک مدعی است که دموکراسی حقیقی آن است که او دارد و طرف دیگر فاقد آن است. یکی روسیه کمونیست شوروی که با فلسفه توتالینه اداره میشود و میدانیم که این فلسفه در نقطه مقابل اصالت فرد و آزادی فردی قرار گرفته و دیگر دموکراسیهای غربی که در قرون جدیده احیا کننده این اصطلاح و این مکتب کهن و پرورش دهنده آن بوده‌اند.

توجیهی که روسیه شوروی از دعوی خود مینماید این است که دموکراسی را تجزیه می‌کند به دو جزء یکی دموکراسی سیاسی که عبارت باشد از سیستم حکومت پارلمانی و رعایت آزادیهای فردی و کشوری و دیگری دموکراسی اقتصادی که آنها را به تساوی اموال و تساوی استفاده عموم توده‌ها و مردم از آنچه که از طبیعت بدست می‌آید معنی کرده. و چون طبق فلسفه مارکس و لنین فرماندهی کلیه مظاهر حیات انسانی با اقتصادیات است و کلیه آثار و حوادث و تحولات، تابع مسئله اموال میباشد لذا دموکراسی سیاسی بدون دموکراسی اقتصادی معنی و مفهومی نداشته و جز نامی و عنوانی برای فریب مردم نیست و دموکراسی اقتصادی بمراتب

مقدم بر دموکراسی سیاسی است، بلکه دموکراسی سیاسی را غالب از نویسندگان کمونیسم بدون دموکراسی اقتصادی مضر دانسته و می‌گویند چون دموکراسی اقتصادی اجرا شود دموکراسی سیاسی را بخودی خود متضمن خواهد بود ولی دموکراسی سیاسی چنانچه می‌بینیم دموکراسی اقتصادی را در بر ندارد. البته این اظهار محتاج به پاسخ است که دموکراسی اقتصادی ادعائی کشورهای کمونیسم هم تا کنون دیده نشده که دموکراسی سیاسی را در بر داشته باشد مگر آنکه طبق وعده‌ای که داده‌اند بعدها ظاهر شود و آن محتاج به مرور زمان و آزمایش است.

در هر حال قدر مسلم آن است که دموکراسی اقتصادی با توجهی که کمونیسم امروزی از آن می‌نماید دارای عناصری است که با عناصر اصلی دموکراسی غربی که آنرا کمونیست‌ها دموکراسی سیاسی خوانده‌اند تضاد ذاتی دارد. مع هذا جریان امور اجتماعی جهان امروز که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد فلاسفه باختری را ناگزیر کرده است که در جستجوی یافتن راه حلی باشند که بین این دو شعبه دموکراسی مفروض یا دو نوع دموکراسی را آشتی دهد و حد وسطی بین این دو ایدئولوژی پیدا کنند که شاید موجب حفظ صلح عالم و تأمین آرامش و امنیت جهانی گردد.

برای تکمیل مطلب در باب طرق مختلف استعمال این اصطلاح باید اضافه کنیم که لنین در هنگامیکه از طرف دولت تزاری بیکی از شهرهای قطبی سبری تبعید شده بود کتاب طرز عمل تریدیونیونیسم را که از آثار فایانهای سوسیالیسم انگلیس بود در سال ۱۸۶۷ بزبان روسی ترجمه کرده و آنرا «دموکراسی صنعتی» نام نهاد (رجوع شود به لیبرالیسم و کمونیسم).

۸۹ - دوگماتیسیم

Dogmatism

دوگما بمعنی اصل و آئینی است که محتاج به استدلال نبوده و آنرا باید تبعداً و اصولاً بنحوقطعی قبول کرد و بدون چون و چرا آنرا از بدیهیات و مسلمیات شمرد از قبیل اصول عقاید مذهبی ولی این اصطلاح تنها شامل اصول مذهبی نبوده در فلسفه سیاسی راجتماعیات و اخلاقیات و فنون نیز همیشه مورد استعمال داشته .

دوگماتیسیم که آنرا فلسفه جزمی یا نظری توان خواند عقیده به این اصل است که باید کور کورانه از سابقه و سنت تبعیت نمود بدون پرسش و سؤال .

این اصطلاح معمولاً بعنوان صفت برای سایر مکتب‌های سیاسی یا اجتماعی آورده میشود .

۹۰ - دیالکتیک

Dialectic

این اصطلاح در فلسفه از طرف فلاسفه مختلف بمعنای مختلف استعمال شده ،

کلمه دیالکت Dialect در لغت :

(اولاً) بمعنی زبان محلی .

(ثانیاً) بمعنی مکالمه و مباحثه .

(ثالثاً) بمعنی شیوه سخن گفتن و لهجه و اصطلاحات زبان ملل

مختلفی است که با يك زبان مشترك صحبت میکنند مثلاً انگلیسیها

میگویند آمریکائیان دیالکت آمریکائی صحبت میکنند، آمریکائیان میگویند در آمریکا چهار دیالکت موجود است: دیالکت نیوانگلند، دیالکت غرب (غرب آمریکا)، دیالکت جنوب، و دیالکت سیاهان.

اما اصطلاح دیالکتیک را هر یک از فلاسفه زیر بشرحی که ذکر میشود در فلسفه بکار برده‌اند و معنی کلی و عمومی آن تابع روش فلسفی قرار دادن موضوعی است بصورت سؤال و جواب یا مکالمه و مباحثه بین الاثنین یا در میان چند نفر:

(۱) سقراط آنرا بمفهوم فوق یعنی مکالمه یا فلسفی کردن (تابع مباحثه منطقی و عقلی قرار دادن و روشن کردن مطلبی بوسیله مکالمه و تعقل در آن و سنجیدن وجوه رد و قبول و نفی و اثبات آن در ترازوی عقل و منطق و برهان) هر موضوع بصورت سؤال و جواب بکار برده.

(۲) افلاطون استعمال این اصطلاح را محدود نموده است به «روش منطقی» و مقصود وی دسته‌بندی و وحدت و تحت یک قانون در آوردن آثار مختلفه طبیعت است و در آوردن آنها در قالب ایده‌ها یا فرضیات متشکل و مرتب (ارگانیزه و سیستماتیک).

(۳) کانت در فلسفه جدید این اصطلاح را در بخشی از فلسفه و سیستم خود بکار میبرد که متافیزیک او را مجسم و تصویر مینماید بر ضد علم که ناشی از آثار است.

(۴) هگل آنرا نام روش منطقی (مانند افلاطون) فلسفه خود قرار داده که از ترقی بمرحله آنتی ترقی سیر کرده و از آن بمرحله سنز (ترکیب تضادها) میرسد.

(۵) مارکس: دیالکتیک مارکس مشابه است با دیالکتیک هگل

با این فرق که دیالکتیک هگل ایدالیسم است (یعنی تابع خیال‌پرستی) و دیالکتیک مارکس ماتریالیسم است (یعنی توجه بمسائل اقتصادی دارد زیرا اقتصادیات را تنها نیروی محرکه حوادث اجتماعی و سیاسی وریشه کلیه روابط اجتماعی میداند).

دیالکتیک ایدالیسم یا دیالکتیک هگل *Dialectical Idéalism*

اصول دیالکتیک هگل را که برای تمیز از دیالکتیک ماتریالیسم مارکس بنام دیالکتیک ایدالیسم میخوانند میتوان در هشت مطلب زیر خلاصه نمود یعنی دیالکتیک هگل در آن واحد هشت مطلب زیر را میرساند :

معنی اول دیالکتیک : در سیر امور عالم ، نقطه ضد هر فکر و فرض و قنیه یا مرام و مسلک و عقیده و روش ، در خود آن فکر و در بطن آن نهفته و موجود بوده و جزء لاینفک آن است و همراه پرورش اصل فکر نقطه ضد آن نیز پرورش می‌یابد . هر گاه موقعی فرارسید که اصل فکر بمرحله ضعف قدم گذاشت ، در آن موقع ضد فکر تقویت یافته بر آن غلبه میکند و موجب بروز عمل عکس (عکس العمل) میگردد . وی اصل فکر را تزلزل و ضد آنرا آنتی تزلزل اصطلاح کرده آنگاه گوید از ترکیب این دو عنصر با یکدیگر (ترکیب ضدین) عنصر دیگری نیز بوجود می‌آید بنام سنتز^۱ و در آن قضیه یا مرام یا فکر یا عقیده یا فرض مؤثر شده حالتی جدید بدان می‌بخشد .

معنی دوم دیالکتیک : ترکیب سه عامل لزوم منطقی ، لزوم فیزیکی ، و لزوم اخلاقی است با یکدیگر که عبارة اخرای همان سه عامل تفکیکی هیوم فیلسوف انگلیسی باشد یعنی عقل ریاضی ، واقعیات

تجربی، و معتقدات، و بخصوص ترکیب روانی با احتمالات اخلاقی. بعقیده هگل این هر سه عنصر یکی بوده و برخلاف عقیده هیوم غیر قابل تمیز و تفکیک از یکدیگر اند.

معنی سوم دیالکتیک: مقصود لزوم تاریخی یا لزوم در تاریخ و سلسله وقایع میباشد. یعنی تاریخ عبارت از یک سلسله حوادث منظم و متصل است که وقوع هر یک لازم بوده و آنرا خط سیر تاریخ نیز اصطلاح میکند.

معنی چهارم دیالکتیک: حقیقت یا واقعیت عین عقلیت، و عقلیت نفس واقعیت است و از یکدیگر جدا نبوده اختلافاتی بایکدیگر ندارند. آنچه که واقعیت دارد معقول (راسیونال) است و آنچه که معقول باشد محقق است.

معنی پنجم دیالکتیک: وجود تضادها و نیروهای متقابل در طبیعت موجب موازنه و کلید پایداری و دوام است و ایجاد نیروی محرکه میکند. لذا تضاد و تقابل هر گز مطلق نبوده و نسبی است.

معنی ششم دیالکتیک: دیالکتیک ترکیب سه عامل مذهب و اخلاق و واقعیات است و هم ترکیب مطلق یا نسبی.

معنی هفتم دیالکتیک: دیالکتیک ترکیب و توأم کردن نیروی احساسات است با قدرت مطلق، و روش دیالکتیک در آن واحد هم روش تحقیق است و هم توجه به اخلاقیات.

معنی هشتم دیالکتیک: دیالکتیک مقایسه حقیقت است با ظاهر و هم مقایسه مسائل اساسی است با مسائل اتفاقی، و یا مقایسه وقایع پایدار و ثابت است یا حوادث موقتی و متغیر.

دیالکتیک ماتریالیسم: رجوع شود به ماتریالیسم دیالکتیک

(چون این اصطلاح بهمین ترتیب یعنی با تقدیم کلمه ماتریالیسم بر دیاکتیک استعمال میشود لذا در حرف «م» آمده است .)

۹۱- دیکتاتوری

Dictator

دیکتاتور اسم فاعل کلمه دیکته و مقصود از دیکتاتور ، دیکته کننده احکام و قوانین است بمردم بدون آنکه حق چون و چرا داشته باشند و دیکتاتوری سیستم حکومتی است. مطلقه که بفرمان و امر مستبدانه وی چون و چرا یك فرد موسوم بدیکتاتور اداره شود و این اصطلاح نیز معمولاً بعنوان صفت سایر مکاتب سیاسی و روشهای حکومت بکار میرود .

و هم این اصطلاح غالباً مرادف با ابولوتیسم ، اتو کراسی ، اتوریتاریانیسم ، دسپوتیسم ، گولکتیویسم ، توتالیتاریانیسم یا بجای آنها استعمال میشود . (رجوع شود باصطلاحات مزبور)

دیکتاتوری پرولتاریا اصطلاحی است که مارکس آنرا بکار برده و آنرا یکی از مراحل تکامل کمونیسم و سیر انقلاب توده‌ها برای واژگون ساختن سیستم کاپیتالیسم میداند و عبارت است از مرحله‌ای که پس از انقلاب کمونیستی ، دولت سرمایهداری ساقط شده حکومت بدست کارگران مزدگیر می‌افتد و اولین هدف حزب سوسیالیست یا کمونیست پس از موفقیت انقلاب . تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا یا طبقه کارگر است که طبق این فرضیه باید تاملتی که لازم است بمنظور از میان برداشتن مخالفین و عوامل سرمایهداری و بورژوازی که مانع پیشرفت کمونیسم هستند و برای تحکیم و تثبیت موقعیت کمونیسم این-

دیکتاتوری یا حکومت مطلقه کارگران، برقرار باشد. اما در عمل بفرضیه فوق در روسیه، مشاهده شد که این دیکتاتوری در دست اقلیت یا طبقه نخبه حزب کمونیسم است. هرچند که حزب خود را منتخب پرولتاریا معرفی میکند، ولی قدم‌مسلم آن است که دیکتاتوری مزبور دیکتاتوری مستقیم و مشخص پرولتاریا نیست و دیکتاتوری رهبران حزب است.

۹۲- رادیکالیسم

Rdicalism

کلمه رادیکال مشتق از کلمه radix لاتین است بمعنی ریشه و از طرف لیبرال‌های انگلیس در قرن ۱۹ بکار رفت که مایل بودند به ریشه مطلب نفوذ کنند و بطور کلی طالب تجدید اساس کلیسا و غالباً طالب انحلال مجلس اشراف و در بعضی موارد حتی مایل به الغاء سلطنت بودند، و در ثلث آخر قرن ۱۹ رادیکالیسم جمهوری طلب در طبقه متوسط انگلیس قوت یافت. این اصطلاح بنحواخص در مورد مترقی‌ترین جناح لیبرالیسم سیاسی بکار رفته که آنها را جناح چپ نیز میخوانند.

اصطلاح رادیکالیست غالباً در مورد کسانی اطلاق شده که از مؤسسات سیاسی و اجتماعی موجود ناراضی و حتی عصبانی بوده‌اند.

اصطلاح رادیکالیسم متضمن عده کثیری از عقاید است که عموماً طالب تغییرات اجتماعی و درهم شکستن مرتب اوضاع حاضر و مایل بتأسیس مؤسسات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شایسته تری میباشند. در جامعه جدید کسانی را رادیکال میگویند که تقاضای اصلاحات اساسی معین

برای بهبودی اوضاع اقتصادی و اجتماعی و بهبودی موقعیت سیاسی توده‌ها دارند. رادیکالها معمولاً بنفع طبقات فقیر و محروم از امتیازات و برزند ثروتمندان و صاحبان مقامات عالیۀ اجتماعی و امتیازات مبارزه میکنند. اصطلاح رادیکالیسم نوین ابتدا در فرانسه قرن ۱۸ و ۱۹ و هم بطوریکه در بالا اشاره شد در انگلیس معمول گردید و در آمریکا توماس پاین^۱ از آن حمایت کرد. در انگلیس افراطیون لیبرال یا حزب ویک را که تحت نظر جیمز فاکس^۲ بودند رادیکال خواندند. اما در آمریکای امروز، اصطلاح رادیکال بیشتر برسوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها اطلاق میشود. در حالیکه در اروپا در مورد دستجات اصلاح طلب و طالب تحول (رفورمیست‌ها)^۳ بکار میرود که از احزاب اعتدالی و لیبرال‌های طبقۀ متوسط هستند مانند حزب رادیکال سوسیالیست فرانسه، یا جناحی از حزب لیبرال انگلیس. در یوگوسلاوی حزب رادیکال امروز یکی از محافظه کارترین احزاب است که پیروان مارشال تینوآنها را «ارتجاعی» مینامند.

در هر حال این اصطلاح امروز نه تنها در منطقۀ سیاست بلکه غالباً در کلیۀ مناطق بیشتر بر افراطیون (اکستریمیست‌ها)^۴ اطلاق میشود. رادیکالیسم دموکراتیک: یا دموکراسی افراطی نام یکی از نهضت‌های متعدد افکار سیاسی مردم انگلیس است در قرن ۱۷ که در جمعیتی بظهور رسید که بحزب تولرها^۵ موسوم گشتند.

۱) Thomas Paine

۲) James Fox

۳) Reformists

۴) Extremists

۵) Levellers

۹۳- رئالیسم

Réalism

رئالیسم یا واقع پرستی در برابر ایدئالیسم یا خیال پرستی قرار دارد رئالیست کسی را گویند که تا آنجا که ممکن است عوامل حقیقی و واقعیات را که در حوادث و امور و جریان عمل دخالت دارند بحساب می‌آورد و غالباً در مورد شخصی استعمال میشود که آنچه را که می‌گویند انجام میدهد. رئالیست سعی دارد خود را با واقعیات جهان و محیط و جامعه و محیط جامعه وفق دهد. ایدئالیست سعی دارد در پندار خود جهان و اوضاع را با ایدئالهای خود وفق دهد. (رجوع شود به ایدئالیسم)

۹۴- راسیونالیسم

Rationalism

راسیونالیسم یا فلسفه اصالت عقل عبارت است از اعتقاد به تقوی عقل بر همه چیز این فلسفه در قرن ۱۶ شایع گردیده و حاکم بر افکار مردم باختری گردید چنانچه قرن مزبور را «قرن عقل» مینامند. اما قبل از قرن مزبور اصطلاح راسیونالیست یا راسیونال بر فلسفه یا بعضی از حکمای متافیزیک اطلاق میشد که حقیقت را بجای مشاهدات تجربی در استدلال عقلی می‌جستند و فرانیس باکون ایشانرا به عنکبوتها تشبیه میکند که نسج تاری خود را در خارج بدن خود می‌بافند و هم این اصطلاح بر کسانی اطلاق میشد که مسیحیت را باین دلیل که از مرحله آزمایش عقلی نگزشته است رد میکردند همانطور که عناوین

شكاك، ملحد، بی‌اعتقاد، آزاد فکر و امثال آن نیز برای گروه اطلاق میشد، ولی اصطلاح راسیونالیست در اواخر قرن ۱۸ تغییر مورد استعمال داده محترم‌ترین صفت شمرده میشد. چندی بعد اصطلاح اگنوستیک برای چنان گروه بکار میرفت ولی اصطلاح اخیر شامل عدم اعتقاد بخداوند نیز بود، در صورتیکه کلمه راسیونالیست صریحاً حاکی از این مفهوم نبود. اصطلاح مزبور به اعضاء یکی از تشکیلات شكاك که عده آنها در انگلیس و اروپا بحدود ۴۰۰۰ نفر رسید نیز اطلاق میشد. اکنون اصطلاح راسیونالیست بیشتر در مورد کسانی بکار میرود که تابع مکتب پراگماتیسم و فلسفه استنباط (انتویسیونسم)^۱ هستند و هدف اصلی ایشان آن است که برای عقاید مذهبی توجیه عقلی نمایند، در آمریکا این اصطلاح بطور کلی مفهوم درجه مترقی و اعلای شكاك را میرساند. (رجوع شود به ایرسیونالیسم، پراگماتیسم و اگنوستیسیسم).

۹۵ - رواقیون

رجوع شود به استالیکیسم Stoicism

۹۶ - روابلیست

Royalist

عنوانی است که بطرفداران سلطنت در برابر جمهوری‌طلبان و مخالفین رژیم سلطنت داده‌شده و از قرون وسطی به بعد در اروپا شایع شده

و در قرون جدید در ادوار کشمکش بین انقلابیون و جمهوریخواهان در کشورهای اروپائی زیاد بکار رفته بر احزاب و جمعیت‌ها یا افراد طرفدار رژیم حکومت سلطنتی یا مانرشی اطلاق شده است .

۹۷ = ریتوالیسم

Ritualism

آداب پرستی و اعتقاد بلزوم رعایت فورمالینه‌های مذهبی و حقوقی و قضائی و بیشتر شامل رعایت تشریفات مذهبی و آئین و رسوم عبادت بعد افراط میشود .

۹۸ = ریلیتیویسم

Relativism

اعتقاد به نسبت را گویند در مورد کلیه مظاهر زندگی اجتماعی و اخلاقی و معتقدات در برابر مطلقیت یا ابسولوتیسم و این فاعدا اکثر از فلاسفه قدیم و جدید مورد بحث قرار داده‌اند .

در قرون جدیده مونتسکیو در مسائل اجتماعی و سیاسی، و در زمان معاصر در قسمت علوم فیزیک و جهان ماده و قوه، فرضیه نسبی اینشتین شهرت جهانی دارد .

طبق نظر مونتسکیو - ما در این عالم محاط بدو خاصیت یاد و حقیقت متضاد میباشیم : یکی هم شکلی و هم آهنگی که شامل عناصر نظم و توالی و ترتیب است مانند توالی روز و شب، توالی فصول، مرک بعد از

تولد، و نظام عالم وجود و هیئت شمسی، و دیگر اختلاف شکل و تنوع که شامل عناصر تغییر و تحول، تباین، تنوع و اختلاف می‌باشد مانند تنوعی که در موجودات مشهود است و در واقع عالم وجود تزکیبی است از این دو خاصیت هم‌شکلی و تنوع با وحدتها و تضادها، و بر طبق همین سیاق طبیعی است که متفکرین بدو فرقه تقسیم شده جمعی خاصیت یا حقیقت اول را مورد توجه قرار داده که آنها را **مطلق‌یون** گویند و دسته دوم که حقیقت دوم را در مد نظر گرفته‌اند به **نسبیون** معروف گشته‌اند. نسبیون در تحت تأثیر توجه به تنوعات و اختلاف اشکال در قسمت امور اجتماعی و اخلاقی و سیاسی، فرضیه خود را در عبارت زیر متشکل کرده گویند! «**نمی‌توان يك اصل مشترك مورد قبول همه مردم بدست آورد.**»

اما **مطلق‌یون** تحت تأثیر مشاهده وحدتها و هم‌شکلی‌ها قرار گرفته معتقد به وجود **يك ایدال یا غایت آمال مطلق یا يك کدا اخلاقی بنام «مجموعه نظام اخلاقی عالم»** گشته‌اند که آنرا بهترین شکل زندگی اجتماعی میدانند.

این دو مکتب مظاهر متعدد در منطقه‌های سیاست و علم الاجتماع و اخلاقیات پیدا کرده، از جمله مظاهر آن در سیاست و روابط انسانی مسئله آزادی فردی است (اندیویدوالیسم) در برابر اتوریته دولت و اجتماع (کولکنیویسم). فرضیه دوم که برای جامعه **يك** موجودیت اصلی آسمانی یا الهی یا طبیعی قائل می‌باشد از مظاهر مطلقیت و فرضیه آزادی فرد از مظاهر نسبیت و مورد اعتقاد نسبیون است.

افلاطون از دسته **مطلق‌یون** است و اگر چه بوجود تنوع اشکال

حکومت وعادات آتن و اسپارت و ایران اقرار کرده ولی میگوید دیک نوع طرز حکومت آسمانی مطلق که بهترین حکومت است وجود دارد که مبدأ آن آسمان است و اشکال مختلف حکومت‌های زمینی از آن نوع ایدالی منحرف گشته‌اند و درجه انحراف آنها را باید با مقایسه با آن حکومت مطلق سنجید و نیک و بد آنها را قضاوت نموده کتاب جمهوری وی درحقیقت مفسر روش و طرز اداره و معمولات آن حکومت ایدالی آسمانی است . (رجوع شود به پلاتونیسیم و ابسولوتیسیم) .

۹۹ = رویزیونیسم

Revisionism

نام فلسفه و مسلک ادوارد برنشتین^۱ سیاستمدار و نویسنده سوسیال دموکرات آلمانی است که از پیروان مارکس و مقیم آلمان بود و در ۱۸۷۲ به این جمعیت پیوسته بدستور انگلیس تا سال ۱۸۸۸ که از آلمان تبعید شد و بلندن رفت سیاست ناسیونال سوسیالیسم قیصر آلمان را مورد انتقاد قرار میداد و در زورخ روزنامه نگاری میکرد و پس از مسافرت بلندن با انگلیس همکاری میکرد . وی در ۱۸۸۹ مسلک رویزیونیسم یا تجدید نظری را وضع نمود که هدف آن اصلاح و تعدیل سوسیالیسم مارکسی انقلابی بود . معتقد بود که باید بوسیله تکامل تدریجی (اؤلوسیون) بمقصود و هدف سوسیالیسم رسید نه بوسیله انقلاب .

۱۰۰ = ژئوپولیتیک

Geo . Politic

نام علم جدیدی است که در سنوات اخیر ظهور کرده و مقصود از

آن مطالعه و تحقیق در روابط بین جغرافیا (یا موقعیت جغرافیائی
 امکنه روی زمین) است با حیات قدرت‌ها و امپراطوریهای بزرگ
 این اصطلاح را ابتدا **کجلن**^۱ دانشمند سوئدی پس از جنگ اول
 جهانی وضع نمود، ولی نفوذ شرایط جغرافیائی در سیاست بین‌المللی
 و فن جنگ از قدیم مورد مطالعه واقع شده یکی از آزموده‌ترین افراد
 متخصص در فن ژئوپولیتیک دریادار **ماهان**^۲ آمریکائی است که کتابی
 در باب قدرت دریائی نگاشته و دیگر **سرها نفورد مکیندر**^۳ است که
 فرضیه‌های خود را بر اساس قدرت زمینی بنا نهاده یعنی کنترل جهان
 از قلب **یوریشیا**^۴. علمای جغرافیا و علمای علوم سیاسی و نظامی آلمان
 بالاخره ژئوپولیتیک را مبدل به علمی جدید نمودند که مبنای آن
 بر بسط و توسعه تجاوزکارانه بوده و ایده‌های استقلال اقتصادی داخلی
 و امپراطوری جهانی آلمان قوی از حیث قدرت نظامی را تقویت میکند
 ژنرال **کارل هوس هوفر**^۵ استاد دانشگاه مونیخ که اولین مؤسسه
 تدریس ژئوپولیتیک را دائر کرد حامی و مروج بزرگ این علم گردید.
رودلف هس معاون هیتلر (که در محاکمه نورنبرگ بعنوان یکی از
 بزرگترین مجرمین جنگ محاکمه شد و محکوم گردید) یکی از
 شاگردان **هوس هوفر** بوده و او را به هیتلر معرفی کرد. افکار و عقاید
 ژئوپلیتیکی در کتاب **«نبرد من»** بقلم هیتلر نقش مهم را بازی میکند
 ناسیونال سوسیالیسم آلمان بتدریج این علم را بعنوان ابزار خود

Kjellén (۱)

Mahan (۲)

Sir Halford Mackinder (۳)

Eurasia (۴) (مجموع قاره اروپا و آسیا با یکدیگر)

Karl Haushofer (۵)

پذیرفتن آن را با افکار توتالیتاریان و عقاید نژادی آمیخته یکی از تعلیمات اجباری برای سران و مأمورین رسمی حزب نازی قرار داد. نازیها علمی نیز بنام ژئو استراتژی بوجود آوردند که از روشهای فتح جهان بوسیله علم صحیح بموقعیت های جغرافیائی مؤثر در استراتژی جهان گفتگو میکرد. (رجوع شود به امپریالیسم و نازیسم)

۱۰۱ - سانترالیسم

Centralism

سانترالیسم بمعنی اصول تمرکز در روش اداره حکومت يك کشور و تمرکز امور در حکومت مرکزی در پایتخت و در برابر پرووینسیالیسم قرار دارد) که تعویض اختیارات محدود و بدرجات مختلف است به ایالات و ولایات تابعه کشور. مثال این طرز حکومت و اداره امور کشور در زمان معاصر رژیم هیتلری است) که در آن، مقام حکومتیهای محلی بسطح ارگانهای اداری حکومت مرکزی تنزل داده شد. قدرت دولتهای فدرال آلمان با سرعت و سهولتی عجیب ملغی گردید، در حالیکه سنت قدیم آلمان آن بود که اصل تمرکز دولت، معمول در فرانسه، مابین باصفات و خصائص ملی است. درایتالی فاشیست نیز از همین طریقه پیروی بعمل آمد و چنان می‌پنداشتند که پرووینسیالیسم یا اصل عدم تمرکز کهنه شده و دیگر مناسب زمان بنظر نمیرسد. (رجوع شود به پرووینسیالیسم)

۱۰۲ - سانسوالیسم

Sensualisme' Sensationalism

این اصطلاح بعضی اوقات بجای اصطلاح نفس پرستی و هواپرستی

بکار میرود در حالیکه نام فلسفه موضوعه هلوئیوس فیلسوف فرانسوی (قرن ۱۸) است که *کوندباک*^۱ فیلسوف فرانسوی قرن مزبور آنرا تفسیر کرده و آنرا «تاریخ طبیعی فهم و تفاهم بصورت افکارمنتجه از حس‌ها» و هم «فرضیه علم» نام نهاده. جفرسون آمریکائی نیز از او پیروی نمود. بعضی اوقات مفهوم آن ظاهراً این است که علم ما محدود است به آنچه که بوسیلهٔ اعضاء حس خود درک نمائیم و تقریباً مشابه میشود با تعریف ماتریالیست در توجیهی که نویسندگان مذهبی از ماتریالیست نموده گفته‌اند ماتریالیست کسی است که اعتقاد بهیچ چیز جز آنچه که می‌بیند یا شخصاً میشنود ندارد، گویند ما از آنچه که می‌بینیم یا میشنویم یا لمس میکنیم استنباط‌هایی مینمائیم و بیشتر علم ما شامل این حسیات است.

ایر سوال از قدیم مورد بحث عده‌ای از فلاسفه بوده که آیا انسان واجد علمی هست که بوسیلهٔ حس‌ها درک نشده باشد؟ و آیا انسان واجد افکار و استنباطات و الهامات ذاتی نیز هست یا نیست؟ در جهان یونان قدیم، افلاطون معتقد شد که انسان، هم واجد افکار فطری و ذاتی است (که آنرا بقایای يك وجود قبلی میدانند) و هم درک مستقیم یا استنباط. سایر فلاسفهٔ یونانی این عقیده را منکر شدند. نفوذ فلسفهٔ افلاطون و اعتقاد مسیحیان بوجود روح، بر فلسفهٔ قرون وسطی حکومت میکرد اما جان لاک انگلیسی در قرن ۱۷ بهمان عقاید یونانی مخالف افلاطون رجعت نمود. بر سر این عقیدهٔ لاک هیاهویی در اروپا براف افقاد. این مکتب معتقد شد باینکه «هیچ چیز در قریحهٔ انسان وجود ندارد که قبلاً در حس‌های او وجود نداشته است» و مکتب مزبور به سانسوالیسم

موسوم گردید. آنچه از عقاید این مکتب امروز باقی مانده این قسمت از آن است که گوید: «مواد اصلیه کل علوم ناشی از آنچه است که حس‌ها بما نشان داده آموخته‌اند.»

۱۰۳ = سپتیک ، اسکپ تی کیسم

Sceptique , Skepticism

سپتیک عبارت از همان فلسفه شکاکین یا فلسفه شك می‌باشد و یکی از قدیمی‌ترین مکاتب فلسفی یونان قدیم بوده و در عرف مذهب‌یون معمولاً بر کسی اطلاق می‌شود که رد عقاید مذهبی نماید یا نسبت بآنها شك آورد در یونان قدیم که این اصطلاح ابتدا در آنجا وضع گردیده شكاک به کسی اطلاق می‌شد که امکان وجود هر نوع علمی را که وراء ضروریات امور معمولی و مشترك حیات روزانه بشر باشد انکار نماید. عبارت دیگر مفهوم سپ کیسم یا شكاک خیلی نزدیک بود بمفهوم اصطلاح جدید اکنوس تی کیسم طبق تعریف هوکسلی^۱ طبق این عقیده، دماغ نمیتواند با مسائلی که فلاسفه در آن باب بحث می‌کند سر و کار داشته باشد. در نتیجه ملاحظه شکست چند روش مثبت متنوع تحقیق چندین مکتب بزرگ سپ تیک در یونان بوجود آمده اما در عهد تمدن رومی اگرچه شکاکان منقرض بمفهوم فوق وجود داشتند ولی این مکتب با نفرت و مخالفت تلقی می‌شد و مکتب‌های معتدل رواقیون و اپیکور بخصوص در اواخر جهان یونان و روم رواج داشت. در زمان رنسانس این اصطلاح احیا شده ولی بکسانی اطلاق می‌شد که نسبت بمعقادات مسیحی شك کرده یا آنها را رد مینمودند، و اصطلاح شكاک در دریدف کافر و بی‌ایمان بکار میرفت. البته انکار خداوند یا آتئیسم در آن زمان

بالنسبه نادر بود . هنگام نمو آتئیسم^۱ در قرن ۱۸ این اصطلاح ، هم در مورد آتئیست و هم در مورد دئیست^۲ استعمال میشد. اما امروز کسانی که این اصطلاح را در مورد خود بکار می‌برند بدین مفهوم است که نسبت به چیزی شك و تردید دارند که بسببی ناگفتنی نمی‌خواهند آن چیز یا عقیده را رد کرده باشند . مفهوم اصلی شك در یونان قدیم آن بود که « علم بهر چیز که وراء تجربه قرار گرفته باشد محال است » **گورگیاس** که پیشوای یکی از مکاتب س‌پ‌تیس‌م یونان قدیم است نام کتاب خود را « راجع بعدم وجود طبیعت » گذاشته و بنیان تحقیق کتاب در این سه جمله خلاصه میشود :

(۱) هیچ چیز وجود ندارد .

(۲) اگر هم وجود دارد آنرا نمیتوانی بشناسی

(۳) اگر هم آنرا شناختی نمیتوانی علم خود را بدیگری انتقال دهی .

هربرت اسپنسر (قرن ۱۹) نیلسوف انگلیسی بعدها کتابی نوشت ضخیم‌تر از کتاب **گورگیاس** تحت عنوان « مجهولات » یا ندانستنی‌ها تا بوسیله آن علم مؤ‌کد خود را بدیگران بیاموزد . اما نویسنده‌ای هم در قرون وسطی حد وسط را گرفته کتابی را تحت این عنوان نوشت . « در باب هر چیز دانستنی و چند چیز دیگر » (رجوع شود به اگنوس تیکیس‌م) .

۱۰۴ = مرمو نیالیسم

Ceremonialism

مورد استعمال این اصطلاح در قرون وسطی بمفهوم اعتقاد کامل

(۱) Atheism

(۲) Deist اعتقاد بوجود خداوند ولی رد پیمران وسایر مسائل منهبی .

با انجام تشریفات و آداب و رسوم مذهبی مسیح بوده. در اثر تحریرات **سوم دوکام**^۱ فیلسوف انگلیسی قرن ۱۴ و بعد از وی **ویکف**^۲ در انگلستان و **ژان هس**^۳ در بوهیمیا، عقایدی بر ضد سرمونیالیسم وجود آمد که آنرا میتوان مقدمهٔ رفورماسیون یا اصطلاحات مذهبی دانست. و طبق عقیدهٔ مزبور «ایمان وحس عقیده و عمل با ایمان است که بمنزله وزن و ارزش میدهد. تشریفات و سرمونی‌ها و ادعیه واذکار، و تاج و لباده، موجد کشیش و روحانی نیست».

در زمان حاضر این اصطلاح انحصار به تشریفات مذهبی نداشته بطور کلی آنرا در مورد اعتقاد بهر نوع تشریفات اعم از مذهبی یا غیر مذهبی بکار میبرند.

۱۰۵ - سزاریزم، تزاریزم

Czarisme , Tsarisme

سزار یا تزار که آنرا بفارسی قیصر خوانند لقب امپراطور روسیه از سال ۱۵۴۷ تا ۱۹۱۸ یعنی هنگام قتل آخرین قیصر روسیه بوده و همچنین عنوان پادشاه بلغار بوده از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۴۵. اصطلاح سزاریزم یا تزاریزم که بمعنی رژیم حکومت قیصری است همان مفهوم استبداد و اتوکراسی و قدرت مطلقهٔ امپراطور را دارد که با تیرانی یعنی ستمگری همراه باشد. این اصطلاح از آغاز انقلاب بالشویکی و سالهای اولیهٔ کمونیسم در تحریرات پیشوایان انقلاب روسیه تزار بکار رفته است

Guillaume D, occam ' William of Occam (۱)

Wiclef, Wycliffe (۲)

Jean Huss, John Huss (۳)

۱۰۶ = سکولاریسم

Secularism

سکولر^۱ در زبانهای انگلیسی و فرانسوی بمعنی دنیوی (آنچه که مربوط به این جهان خاکی است) و مشتق از کلمه لاتن سکولوم^۲ است بمعنی امور این دنیا. و سکولاریسم یعنی دنیا پرستی یا اعتقاد به اصالت امور دنیوی ورد آنچه که غیر از آن است. بنابراین شامل ردمذهب نیز میشود و غالباً مرادف با سِپ تِسم استعمال میگردد. این اصطلاح در انگلستان زیاد بکار میرود زیرا ابتدا در قرن ۱۹ جمعی شکاک و آتئیست (منکرین خدا) در حدود یک هزار نفر جمع آمده تشکیلاتی تحت نظر هولی اوک^۳ مؤسس این فرقه که شاگرد رابرت اوون^۴ بود بوجود آوردند. فکرایشان آن بود که از خصومت شدید که هدف آن بحد افراد حمله به کلیساها باشد اجتناب نموده و در آن نوع جمعیت‌ها شرکت نمایند بلکه هدف خود را هدفی مثبت معرفی کردند و آن توجه به امور این جهان خاکی بود. این فرقه در تحت رهبری برادل^۵ پیشرفت قابل توجهی نمود ولی در حال حاضر چندان پیشرفتی ندارد. اکنون عبارت از مجمعی است از خدا ناپرستان (آتئیست‌ها) و بیشتر اشخاصی مجنوب آن میشوند که میل دارند انتقادی شدیدتر و متجاوزانه‌تر به مذهب و کلیساها بعمل آید.

Seculaire' Secular (۱)

Saeculum (۲)

George Jacob Holyoake (۳)

Robert Owen (۴)

Bradlaugh (۵)

۱۰۷ = سندیکالیسم

Syndicalism

تریدیونیون یا اتحادیه‌های کارگری را در فرانسه سندیکا نامند. سندیکالیسم نام يك مکتب سیاسی و هم يك جنبش سیاسی انقلابی است که سازشی بین سوسیالیسم و آنارشیسم بوجود آورده و سعی دارد بوسیله اتحادیه‌های کارگری؛ دولت و دموکراسی پارلمانی را از طریق طغیان و هر نوع شدت عمل (بدون انقلاب متشکل سیاسی) براندازد. این گروه ابتدا از جمله تئوریست‌های رادیکال سوسیال بودند که عقاید خود را از مارکس گرفته ولی خود را در خارج سنت اصلی سوسیالیسم حزبی مارکس قرار دادند و علاوه بر افکاری که از مارکس گرفتند عقایدی نیز بعضی از سوسیالیست‌های دیگر مانند پرودون^۱ و افکاری نیز از آنارشیست‌ها از قبیل باکونین و کروپاتکین اخذ نموده آئین خود را بر دو پایه زیر قرار دادند:

(۱) اجتناب ناپذیر بودن کشمکش طبقاتی.

(۲) لزوم پروتاریا برای تکمیل اشکال سازمان و مؤسسه دسته.

جمعی مناسب خود.

این فرقه مانند کمونیست‌ها قسمت‌های انقلابی مارکسیسم را پذیرفته ولی از سنت مارکس خارج گشته مخالف و منکر عمل سیاسی هستند بلکه معتقدند بعمل مستقیم یعنی اعتصاب عمومی کارگران و اشکال دیگر طغیان و شدت عمل نه انقلاب متشکل سیاسی. و بالاخره مانند فرقه گیلد سوسیالیست (سوسیالیسم صنفی) طرفدار شکل پلورالیست سازمان

و صنعت و کارخانه هستند و مانند انارشیست‌ها هدف ایشان انحلال دولت است بنحوی که هدف فوری و اولیه نه هدف بعید و ایدئالی آنطور که مارکس گفته است.

طبق این فرضیه، اتحادیه‌های کارگران بمنزله ستون فقرات جامعه آینده محسوب میشوند. کارگران هر رشته از صنعت و کارخانجات تشکیل یک صنف داده خود مستقلا در تمام شئون اقتصادی و اجتماعی بر خود حکومت میکنند و نمایندگان این صنوف تشکیل مجمعی داده روابط سیاسی خارجی را اداره میکنند و بنابراین کشور و جامعه محتاج بدولت نیست و وجود دولت ضرورتی ندارد.

در فرانسه و سایر کشورهای لاتین بین سندیکالیسم انقلابی و سندیکالیسم رفورمیت فرق می‌گذارند ولی در کشورهای انگلیسی زبان این اصطلاح تنها بمفهوم سندیکالیسم انقلابی بکار میرود. سندیکالیسم در فرانسه و سایر نقاط دیگر از سال ۱۸۹۰ تا قبل از جنگ اول جهانی نقش مهمی بازی کرده و پیشرفت نمود ولی از ۱۹۲۰ بعد بتدریج اهمیت خود را از کف داد.

سندیکالیستها با شرکت در انتخابات دموکراتیک و تحمیل قدرت بوسائل دموکراتیک نیز مخالفند. از این لحاظ و هم از لحاظ مخالفت ایشان با وجود دولت، آنرا *انارکوسندیکالیسم* (سندیکالیسم انارشیسم)^۱ نیز مینامند. سندیکالیسم چندی در اسپانی و ایتالیا و آلمان نیز پیشرفت نمود چنانکه تعداد ایشان در آلمان به یکصد هزار نفر رسید و در کشورهای دیگر نیز جمعیت‌های کوچکنتری از این فرقه بوجود آمد که از ۱۹۱۸ بعد ملحق به کمونیستها شدند.

در آمریکا سندیکالیستها سازمانی در ۱۹۰۵ بوجود آوردند که نزدیک به سندیکالیسم انقلابی فرانسه بود و طبق قوانینی که در ایالات برضد این فرقه و توقیف هر کس که برای تغییرات اجتماعی متوسل بقتل یا تخریب و شدت عمل شود وضع گردید، بتدریج این فرقه منحل شده از میان رفت قوانین مزبور به سندیکالیسم کریمینال^۱ موسوم گردید. از پیشوایان و نویسندگان مهم این فرقه ژورژ سورل^۲ فرانسوی است که کتابی بنام «انعکاس طغیان»^۳ نگاشته مرام این فرقه و فلسفه مکتب سندیکالیسم را بنفصیل شرح داد و از جمله توصیه‌های وی آن است که «هر وقت توانستی و دست یافتی، قانون دولت را بشکن و زیر پا گذار» و این همان توصیه‌ای است که در یونان قدیم «کریسیاس و تراسی‌هاکوس» فلاسفه سوفیست کرده‌اند.

۱۰۸ - سوژکتیویسم

Subjectivism

سوژکتیویسم که آنرا ایدئالیسم سوژکتیف نیز مینامند و دو برابر اوژکتیویسم^۴ (یا ایدئالیسم اوژکتیف) قرارداد، در فلسفه نام آئینی است که گوید: «دماغ تنها بمسائلی آگاهی می‌یابد که بوجدان آدمی معرفی شده و وجدان از آن آگاه گشته است» این عقیده بسهولت منتج به ماتریالیسم یا فلسفه اصالت ماده می‌گردد که منکر وجود ماوراء الطبیعه است. مفهوم دیگر مکتب سوژکتیویسم این است که «تمام

Criminal Syndicalism (۱)

Georges Sorel (۲)

Réflexions sur la violence (۳)

Objectivism (۴)

آنچه که وجود و موجودیت دارد همان نفس فرد است، و حقیقت تنها عبارت است از فکر فرد و رأی هر فرد، اما فلسفه ابژکتیویسم برخلاف عقیده فوق می‌باشد. بنا به مفهومی که اشاره شد، فلسفه پراگماتیسم موضوعه ویلیام جیمز آمریکائی و فلسفه هیومنیزم موضوعه شیللر را باید از نوع فلسفه سوژکتیویسم دانست.

از اقدم فلاسفه کلاسیک این نوع سوژکتیویسم، بر کلی^۱ است ولی در قرون جدیده واضع اولیه آنرا باید کانت دانست.

۱۰۹ = سوسیالیسم

Socialism

این «ایسم» در جهان امروز از همه «ایسم‌ها» بیشتر شهرت دارد و در نقطه‌ای از جهان نیست که همه روزه چه در مطبوعات و چه در گفت‌گوها و مباحثات رسمی و غیر رسمی بحثی از آن در میان نباشد. مفهوم این اصطلاح سابقاً کنترل تمام شئون حیاتی اعضاء جامعه بوده که بالطبع شامل کنترل مؤسسات اقتصادی هم از طرف دولت می‌شود ولی امروز مفهوم آن شامل کنترل اقتصادی و صنعت و نام مکتب سیاسی و هم جنبشی است که هدف آن ایجاد سازمان دسته جمعی (کولکتیف) جامعه است بنفع مردم بوسیله مالکیت دولت نسبت بکلیه وسائل تولیدی اعم از صنعت و کارخانجات و وسائل حمل و نقل و امور بانکی و غیره و کنترل و اداره آنها از طرف دولت. سوسیالیسم را گاهی با کمونیسم اشتباه کرده و یکی می‌خوانند و سبب این مطلب آن است که مدتی مدید تابعین کارل مارکس

مؤسس کمونیسم جدید، خود را سوسیالیست میخواندند. اما سوسیالیسم بطوریکه در تاریخچه سیر آن در پایان این مبحث ملاحظه خواهیم کرد ریشه قدیمی دارد و حتی سوسیالیسم جدید قبل از مارکس بوجود آمده و حامیان متعدد قبل از مارکس داشته از قبیل سن سیمون^۱، فوریه^۲ و لوی بلان^۳ فرانسوی و رابرت اوون انگلیسی که مؤسس اولیه سوسیالیسم نوین خوانده میشود و دیگر جمعیت فابیائهای انگلیس و سوسیالیستهای که یا مقدم بر مارکس بود و یا عقاید سوسیالیستی آنها با افکار مارکس اختلاف داشتند امروز بسیاری از احزاب موسوم به «سوسیالیست» یا «سوسیال دموکرات» عقیده مارکس را راجع بوجود کشمکش طبقاتی، و «لزوم تحصیل قدرت سیاسی بوسائل شدید و طفیانی» و «دیکتاتوری پرولتاریا» مردود می‌شمارند. بعضی از این احزاب در کشورهای مسیحی سوسیالیسم را با عقاید مذهبی آمیخته احزاب بنام «سوسیالیست مسیحی» تشکیل داده‌اند، بعضی دیگر تشکیل احزاب «سوسیالیست میهن پرست» (پاتریوتیک) دادند مانند حزبی که بنش مؤسس جمهور چک اسلواکی بنام ناسیونال سوسیالیست تشکیل داد (این اصطلاح ناسیونال سوسیالیست را نباید با حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان هیتلری اشتباه کرد زیرا حزب نازی اصطلاح سوسیالیسم را در عنوان خود اصولاً بدین منظور بکار برد تا احزاب سوسیال دموکرات آلمان و کمونیست آلمان را درهم شکنند). حزب کارگر انگلیس که

Saint - simon (۱)

Fourier (۲)

Louis Blanc (۳)

مهم‌ترین حزب سوسیالیست معتدل می‌باشد و بین آن با حزب کمونیست انگلیس شکافی قابل توجه وجود دارد کلیه فرضیه‌های توتالیتاریان را مردود شمرده معتقد به سیر تکامل تدریجی بطرف اقتصاد سوسیالیستی در درون قالب دموکراسی سیاسی است که آزادی کشوری را برای اتباع خود محفوظ میدارد. در آمریکا حزب سوسیالیست به پشوائی نورمان توماس^۱ و همچنین احزاب سوسیالیست فرانسه و ایتالی و کشور-های اسکاندیناوی برنامه‌هایی مشابه برنامه انگلیس دارند.

مخالفین سوسیالیسم اینطور استدلال میکنند که سوسیالیست‌ها می‌توانند مؤسسات اقتصادی خصوصی و شخصی لزوماً منجر به اداره امور کلیه شئون و مناطق زندگی فردی شده و بالاخره منتهی به ظهور دولت توتالیتاریان پلیسی می‌گردد.

در انواع سوسیالیسم: فرق عمده کمونیسم را با سوسیالیسم میتوان از مقایسه سوسیالیسم لیبرال انگلیسی با سوسیالیسم مارکسی درك نمود:

سوسیالیسم لیبرال (که از قرن ۱۷ تا کنون منسوب به انگلیس می‌باشد) معتقد است تنها بلزوم کنترل وسائل تولیدی ولی مخالف کنترل امر توزیع محصول می‌باشد.

سوسیالیسم مارکسی (که آنرا سوسیالیسم روسیه نیز توان خواند) معتقد به کنترل تولید و توزیع هر دو می‌باشد. کمونیسم نیز معتقد به کنترل توزیع و هم تولید است. لذا بین کمونیسم با سوسیالیسم مارکسی یا سوسیالیسم روسیه فرقی نیست ولی با سوسیالیسم معتدل

انگلیسی فرق دارد .

محتاج بتوضیح است که طبق تعریفی که سیدنی وب^۱ در پایان جنگ اول جهانی از سوسیالیسم نمود و آنرا جزء مرام حزب کارگر نوشت علاوه بر هدف ملی کردن کارخانجات و وسائل تولیدی و سوسیالیزه کردن منافع بمنظور ایجاد یک سلسله موازین بهداشتی و فرهنگی و تفریحات برای همه ، همکاری تحت نقشه را در توزیع ، بمنفعت تمام اشخاصی که خواه بوسیله دست یا بوسیله فکر در انجام امور اقتصادی شرکت دارند نیز جزء هدف سوسیالیسم قرارداد ولی این قسمت از مرام که اشاره بتوزیع هم هست با طرز توزیع سوسیالیسم مارکسی که باید بنحومطلق تحت دستور و اراده دولت کمونیستی باشد فرق دارد .

اکنون علاوه بر دو اصطلاح فوق‌الذکر به سایر انواع سوسیالیسم اصطلاحات و عقایدی که با سوسیالیسم ارتباط یافته و یا براین عنوان بنحوی افزوده شده است به اختصار اشاره میکنیم :

سوسیالیسم نوین : بطور کلی انواع سوسیالیسم زمان معاصر را سوسیالیسم نوین میخوانند تا با عقاید سوسیالیستی قدیم که ایده کنترل وسائل تولید را از طرف دولت در بر نداشته فرق گذاشته شود و غالباً رابرت اوون^۲ انگلیسی را که مالک و مدیر یک کارخانه بود و نقشه‌هائی برای بهبودی احوال کارگران وضع نمود مؤسس سوسیالیسم نوین میخوانند و مارکس قسمتی از عقاید خود را از او و بعضی دیگر از پیشقدمان سوسیالیسم نوین گرفته است .

سوسیالیسم تکاملی^۳ : اصطلاحی است که برنشتین^۴ سیاستمدار

(۱) Sydney webb

(۲) Robert Owen (۱۷۷۱ - ۱۸۵۸ ب م)

(۳) Evolutionary Socialism

(۴) Eduard Bernstein

و نویسندۀ سوسیال دموکرات آلمانی وضع نموده و با کالوتسکی و لیب‌نخت تا يك نسل بعد از مارکس بوسیله آثار و نشریات خود بر سوسیالیستهای آلمان موسوم به ایی‌گونی^۱ حکومت داشتند. برنشتین در لندن در تحت تأثیر فایبانه‌ها قرار گرفت و لذا موجد مرام رویزیونیسم (تجدید نظری) گردید که هدف آن تعدیل و ملایم کردن مزاج مارکسیسم و تبدیل آن از حالت انقلابی بمزاج اعتدالی و تکاملی بود و عقاید خود را در کتاب خویش موسوم به سوسیالیسم تکاملی ذکر نمود که در ۱۸۹۹ بزبان آلمانی انتشار یافت.

سوسیالیسم علمی:^۲ بعلاوه برنشتین برای اثبات عقاید خود آمدوار قام اساتیبستیکی و اطلاعاتی جمع‌آوری کرده و معتقد گردید که طبق اسنادی که تهیه نموده مسئله بحران غیر قابل اجتناب در کاپیتالیسم موضوع ندارد و نمیتوان ظهور آنرا بر اساس علمی اثبات نمود، زیرا مطابق آمار موجود، تعداد سرمایه داران بجای آنکه طبق پیش بینی مارکس محدود و معدود شود بعکس افزایش یافته وی چنین ابراز عقیده نمود که «سوسیالیستها» باید یکی از دو راه را انتخاب کنند یا افسانه انقلابی منکی به متافیزیک مجرد هگلی را بپذیرند که ممکن است محرك احساسات گردد ولی البته رابطه با حقایق اجتماعی ندارد، و یا آنکه سوسیالیسم علمی را قبول کنند که تحقیقات سوسیولوژیکی (علم الاجتماع) و اساتیبستیکی را هم بحساب بیاورد بنا بر این سوسیالیسم علمی را برای سوسیالیسمی اصطلاح میکند که توأم با تحقیقات اجتماعی و آمار و ارقام و شواهد و اسناد باشد.

سوسیالیسم فایبان : نام جنبش سوسیالیستی گروهی است در انگلیس که تحت نفوذ افکار مارکس قرار گرفته ولی مارکسی نیستند و علاقه به ایجاد يك فلسفه اجتماعی نشان نداده آنچه که مورد توجه ایشان بود عبارت بود از توجه بمسائل مربوط به فن اداره و سازمان مرتبط بکنترل اجتماعی کارخانه و صنعت ، و دیگر بکار بردن قدرت سیاسی برای بهبودی سطح زندگی طبقه کارگر . از لحاظ فلسفه اقتصادی فرضیه اجاره ریکاردو و فرضیه قیمت اراضی هانری جورج (۱۸۳۹ - ۱۸۹۷) را پذیرفتند که میگوید :

(۱) قیمت اراضی معرف قدرت انحصار و درجه انحصار اراضی است.
(۲) باید بیشتر مالیات بر اراضی وضع شود تا موجب آزادی صنعت و کارخانه از قید مالیات گردد .

(۳) بوسیله از میان بردن منافع انحصاری ، باید فرصت های اقتصادی بطور مساوی در دسترس عموم قرار گیرد .

سوسیالیسم صنفی (گیلد سوسیالیسم) نیز بعد از جمعیت فوق در انگلیس بوجود آمد . هر دو فرقه درد و عقیده اقتصادی و اخلاقی زیر مشترك بودند که :

(۱) معتقدات و ارزشها را مشترکاً جامعه تعیین میکند نه افراد .
(۲) هر مؤسسه (که شامل اموال شخصی و دستگاه تملك نیز میباشد) باید بر اساس سودجویی و فایده بخشی (اوتیلیته) اجتماعی آن سنجیده شود و برحق شمرده شود .

این گروه در مورد بدبینی نسبت به نتایج خسته کننده کارهای یکنواخت و جاری صنعتی در انسان بآمار کس همعقیده بودند ولی عقیده

مارکس را در باب لزوم کنترل اقتصادی هنرها در سیستم صنعتی مردود دانستند. و نیز معتقد بودند به لزوم ایجاد تشکیلات غیر متمرکز صنعت در اصناف (گیلدها) و بلزوم تقلیل قدرت سیاسی متناسب عمل فوق که با عقیده مارکس اختلاف داشت. ایدئولوژی آنان از این حیث مشابه ایدئولوژی اتحادیه هنرمندان (کرافت یونیونسم)^۱ بود.

سوسیالیسم پارلمانتی^۲ این اصطلاح را ژورژ سورل که از پیشوایان مکتب سندیکالیسم و مخالف با دموکراسی پارلمانی است در کتاب خود موسوم به «انعکاس طغیان» بکار برده، سوسیالیسم لیبرال کشورهای دموکراسی را مردود شمرده و آنرا سوسیالیسم پارلمانتی نام گذاشته و معتقد است که «سوسیالیسم» پارلمانی همیشه خود را بعنوان ارباب کارگران و حافظ نظم جامیزند و چنانچه طغیان پرولتاریا بنحو شایسته هدایت و اداره شود اثر از میان بردن سوسیالیسم پارلمانی را نیز خواهد داشت. (رجوع شود به سندیکالیسم)

خلاصه تاریخچه سیر فلسفه سوسیالیسم:

(۱) واضح اولیه آن افلاطون است که مسلك وی اریستو -

کراتیک و سوسیالیستیک بوده میگوید:

«ثروت افراد متعلق بعموم است و باید بمصرف عمومی رسد و مشاغل افراد را دولت تعیین کند، سوسیالیسم وی در حقیقت سوسیالیسم افراطی است و در مسئله رد ثروت افراد مشابه است با کمونیسم مارکس، و در مورد کنترل مشاغل افراد مشابه فاشیسم آلمان و ایتالی و کمونیسم

Craft - unionism (۱)

Parlementary Socialism (۲)

شوروی می‌باشد .

(۲) فلاسفه‌مذهبی اسکالستیک قرون وسطی معتقد بودند که مالکیت عامه طریقه کامل‌تری است از زندگی تا تملک شخصی، و تملک شخصی طبیعی نبوده نتیجه شرارت انسان است، و سیستم مزد گرفتن سبب فقر توده‌ها گردیده ناگزیر گشته‌اند باریج و زحمت خود بقدرتی که آنها را بنده ساخته اطاعت و آنرا یاری نمایند، و میتوان اکثر بدبختی‌ها و شرارتهای انسانی را بوسیله لغو مالکیت و بالاخص لغو مالکیت زمین ازمیان برد .

(۲) قرن ۱۷: (الف) حزب لولرز انگلیس بقیادت اوورتون و لیل برن (که آنها را لیبرالهای دموکراتیک نیز میخوانند) معتقد گشتند به اصل مساوات و لزوم هم‌سطح قراردادن مردم عوام ولردها و اشراف و رفع اختلافات اجتماعی و رفع اختلاف مقدمات اجتماعی و سیاسی و اموال .

(ب) حزب دیگرز (یا لولرهای واقعی) که آنها را اولین کمونیستهای یوتوپیان (خیالپرست) نیز گویند بقیادت جرارد وینستانی اولین فلسفه اجتماعی پرولتاریا را وضع کرده گفتند : «اصلاحات سیاسی بدون رفع تساویهای اقتصادی علی است مصنوعی و سطحی» و قویاً معتقد گشتند بلزوم لغو مالکیت اراضی .

(ج) جیمز هارینگتون پیشوای جمهوریخواهان انگلیس نیز معتقد بعقیده فوق بود .

(۴) قرن ۱۸ :جان استوارت میل فیلسوف انگلیسی خود را

سوسیالیست دانسته‌اما او را سوسیالیست اید آلیست (خیالپرست) می‌شمارند در برابر مارکس که او را سوسیالیست ماتریالیست (مادی) می‌شمارند .

(۵) قرن ۱۹ و ۲۰ : رابرت اوون انگلیسی مؤسس سوسیالیسم نوین خوانده می‌شود . کلرل مارکس واضع فلسفه سوسیالیسم جدید و کمونیسم جدید است و این فلسفه را متشکل کرده . نئین پیشوای انقلاب روسیه و پس از وی استالین از سوسیالیسم مارکسی حمایت کرده‌اند . سایر انواع سوسیالیسم قرن ۱۹ و ۲۰ دهمین مبحث ذکر شده . هگل نیز قبل از مارکس بطور کلی معتقد بلزوم کنترل افراد از طرف دولت بوده ولی وارد در بحث مسائل اقتصادی نشده ماکیاوولی و ژان بودن فلاسفه قرن ۱۶ نیز درباره لزوم کنترل افراد آدمی عقیده فوق را داشته‌اند ولی هیچ‌کدام را سوسیالیست نمی‌دانند .

(رجوع شود به مارکسیسم ، کمونیسم ، بالشیویم ، و گیلد سوسیالیسم .)

۱۱۰ - سوفیسم (سوفسطائی)

Sophism

در زبان یونانی سوفیسماد سوفیزا بمعنی تعلیم و آموزش و سوفوس بمعنی خرد و عقل است . اما سوفیست عنوان عده‌ای از فلاسفه ماقبل سقراط است و سوفیسم نام مکتب این فلاسفه است که قبل از مکتب سقراط و افلاطون و ارسطو بظهور رسیده عنوان سوفیست در یونان قدیم ابتدا بمرد دانشمند و شخص خردمند، و متفکر و هوشمند بخصوص

به فیلسوف و مرد حکیم اطلاق میشد و عنوانی محترم بود ولی بعدها که فلاسفه سوفیست مورد تحقیر و انتقاد و حمله سقراط و افلاطون قرار گرفتند این عنوان از احترام اولیه خود افتاد و بعدها به کسانی اطلاق میشد که در مباحثه و گفتگو وسیله زبان بازی و مغاطعه بر حریف غلبه نمایند لذا در منطق اصطلاح سفسطه نیز عنوانی خاص پیدا کرد.

اما حمله سقراط و افلاطون به سوفیست‌ها از این باب بود که سوفیست‌ها به ازاء تعلیم علم، از مردم پول میگیرند در حالیکه تعلیم و آموزش امری است مقدس و نباید آلوده به مادیات شده مانند امتعه و اجناس در معرض فروش گذاشته شود بلکه باید بنحو آزاد و بلاعوض و افتخاری به مردم تسلیم گردد و فیلسوف باید در نشر علم خود حالت آماتور را داشته باشد نه علم فروش.

سوفیست‌ها عبارت از معلمین و فلاسفه‌ای بودند متفرق که منشکل نبوده و تأسیس يك مکتب متشکل ننمودند و هر يك جدا گانه به ازاء اخذ وجه بتعلیم می‌پرداختند و مخالفین ایشان چنین استدلال میکردند که بدین طریق علم هم در انحصار پول یعنی در انحصار اشراف پولدار و اشراف زادگان قرار میگیرد و مردم دیگر از استفاده از آن محروم میمانند.

باید دانست که فلاسفه قدیم یونان یعنی فلاسفه ماقبل سوفیست‌ها کلیه هم خود را مصروف تحقیق در طبیعت و عالم و ستارگان آسمان و موجودات سطح کره زمین غیر از انسان نمودند.

دسته دوم، فلاسفه سوفیست هستند که بعد از دسته اول آید و توجه خود را از کائنات و طبیعت به انسانیات و آنچه که مربوط به انسان است

معطوف داشتند چنانچه پروتاگوراس (قرن پنجم ق.م) که از فلاسفه اولیه سوفیست است میگوید «انسان مقیاس همه اشیاء است» .

دسته سوم شامل سقراط و افلاطون و ارسطو میشود که سعی کردند طبیعت و انسان هر دو را جمعاً در یکدستگاه کامل فلسفه بگنجانند و روابط آن‌دورا بایکدیگر معلوم نمایند و از هیچ یک غفلت نورزند .

رویه هر فته فلاسفه سوفیست ماقبل سقراط اشخاصی بوده اند نسبت بزمان خود روشنفکر و دارای افکار مترقی و پیشرو و طالب تحول و انتقاد کننده بوضع موجود و مخالف با کنوانسیون یا قراردادهای موضوعه بشری، و بعقیده موجود مفسرین فلسفه مکتب‌های شکاکین و کلیبیون بعدها از عقاید سوفیستها سرچشمه گرفته که معتدل تر بود و شکاکین و کلیبیون آنرا بطرف افراط بر داده اند . همچنین فلاسفه سوزجری نیز از این جمع سرچشمه میگیرد .

از فلاسفه معروف سوفیست پروتاگوراس، انتیفون، تراسی - ماکوس و گوریاس عموماً متعلق به قرن پنجم قبل از میلاد میباشند. (رجوع شود به سپتیک و سینیک) .

۱۱۱ = سینیک = سینیکسم = (کلیبیون)

Cyniques. Cynics.

Cynisme. Cynicism

این فرقه را که کلیبیون مینامند بعضی با شکاکین (سپتیک) فرق نمیکذارند ولی بعضی از محققین فلسفه سیاسی این دو فرقه را از یکدیگر جدا دانسته و جدا گانه از آنها سخن گفته اند .

توضیح آنکه عقاید و گفتار فلاسفه این دو فرقه که غالب آنها معاصر یا تالی مکتب افلاطون و ارسطو میباشد بقدری بیکدیگر نزدیک

و مشابه است که تفکیک آنها از یکدیگر خالی از اشکال نیست و نتیجه هر دو فلسفه هم در غالب موارد یکی است. اگر بخواهیم فرق این دو فرقه را در يك جمله ذکر کنیم باید بگوئیم که شکا کین معتدل تر از کلبیون و کلبیون افراطی تر از شکا کین بوده اند زیرا شکا کین نسبت به همه چیز در عالم شك کرده ولی کلبیون منکر همه چیز شده اند.

دیگر آنکه غالب عناصر فلسفه این دو فرقه مأخوذ از عقاید سوفسطائیان اقدم یونان بوده و ریشه معتقداتشان از آن فرقه است لذا بعضی از مفسرین در تفکیک سوفسطائیان از این دو فرقه نیز دچار ابهام گردیده بعضی اوقات شکا کین را سوفیست یا بعکس سوفسطائیان را شك خوانده اند.

وجه تسمیه این فرقه به کلبیون یا سینیک ان است که مؤسس آن انتیسن^۱ مباحثات خود را در نقطه‌ای واقع در شهر آتن موسوم به سینوسارژ^۲ بمعنی سگ سفید انجام میداد. کلمه سینیک منسوب به ستاره سیریوس یا شعرای یمانی که یکی از ستارگان هیئت فلکی کلب اکبر است نیز معنی میدهد.

و دیگر از فلاسفه معروف سینیک دیوژن^۳ معروف می باشد که حکایاتی از وی مشهور است از جمله آنکه در روز روشن با چراغی افروخته در دست در کوچه‌ها گردش میکرد و در پاسخ سائل گفت «از دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست» و «بجستجوی آدمی هستم و بدنبال يك بشر امین و درست میگردم» و دیگر آنکه در کورینت هنگامی که اسکندر مقدونی در معبری بروی میگنشت. از او خواهش کرد که از اسکندر

[۱] Antisthenes (۴۴۴-۳۷۱ ق.م) فیلسوف آتنی شاگرد سقراط
[۲] Cynosarge [۳] Diogenes (۴۱۲-۳۲۳ ق.م) شاگرد انتیسن

چیزی بخواهد وی در پاسخ گفت: «می‌خواهم از جلو من دور شوی تا از نور آفتاب محروم نمانم» و دیگر هنگامی که در تبعد بسر میبرد شخصی بدو گفت:

«همشهریانت تورا از شهر بیرون کردند؟» دیوژن پاسخ داد «اشتباه میکنی! من آنها را در شهر گذاشتم». گویند دیوژن در خمی شکسته زندگی میکرد و از مایملک جهان تنها يك کوزه شکسته داشت و چون روزی دید که شخصی بادست از آب نهر مینوشد کوزه را بشکست تا بقدر يك کوزه هم علاقه بجهان مادی نداشته باشد.

کراتس^۱ بزرگترین مبلغ این فرقه شمرده شده وی تمام اموال و علایق مادی خود را ترك گفته حیات فقر فلسفی را برگزیده مانند گدایان آواره بمسافرت پرداخته و فلسفه خود را تعلیم بمباد زوج وی هیپارشیا که زنی از خانواده بزرگ و ابتدایا کرد کراتس بود در حیات دوره گردی، و آواز کی نیز اورا ترك نگفت و همراه وی بود.

تابعین این فلسفه بطور کلی سعادت و فضیلت را در ترك تمام لذات شمرده سرو پای برهنه بالباس ژنده در میان مردم گردش کرده ایشان را باطنه و خشونت و متلك گوئی پند داده و همه چیز را رد میکردند.

بعقیده کلبیون و شکاکین اجرای فلسفه ایشان چیزی نیست که مزاحم زندگی اکثریت عظیم مردم شود زیرا «اکثر مردم از هر طبقه که باشند در هر حال حمقائی بیش نیستند و زندگی نیکو تنها خاص مرد خردمند و حکیم است. فلسفه بخودی خود مرد حکیم را از قید تعهدات نسبت بقوانین و کنوانسیونهای دولت و جامعه آزاد میکند. همه جا خانه و وطن مرد حکیم است و هیچ جا خانه و میهن

[۱] Crates شاگرد دیوژن در اواخر قرن چهارم میزیسته و رنون مؤسس مکتب رواقیون از شاگردان وی بوده است.

وی نیست . نه محتاج بخانه و وطن و کشور است و نه احتیاجی بشهر (سینه) یا قانون دارد زیرا تقوی و پرهیزگاری شخص خودش بمنزلۀ قانون وی میباشد . کلیۀ مؤسسات بشری علی‌التساوی مصنوعی است و بالتساوی خارج از اعتنا و توجه مرد حکیم ، زیرا برای کسانی که بمرتبه بی‌نیازی اخلاقی رسیده‌اند این مسائل کلاً غیر لازم است . تنها کشور حقیقی و جامعۀ واقعی آن است که حکمت و خرد تنها شرط و لازمۀ تابعیت آن باشد و چنین کشوری نه مکان لازم دارد و نه قانون . تمام مردم خردمند جهان هر کجا که باشند طبعاً تشکیل یک جامعۀ واحد داده و آنرا شهر جهان (سینه دنیا) مینامیم و مرد حکیم شخصی است متعلق بجهان و مرد جهان و تبعۀ جهان^۱ (کوسموپولیت) است . (رجوع شود به سپ تیک و سوفیت) .

۱۱۲ - شکاکین

(رجوع شود به سپ تیسیم و سینیک و سوفیت)

۱۱۳ - شوونیسم

Chauvinism

این اصطلاح مأخوذ از نام نیکلاشوون^۲ مداح فدائی ناپلئون است که از آن ببعد بمفهوم افراط و مبالغۀ کور کورانه درمپن پرستی استعمال میشود و می‌توان آنرا پاتریوتیسم افراطی خواند . (رجوع شود به پاتریوتیسم) .

Cosmopolite (۱)

Nicolas - chauvin (۲)

۱۱۴ - شیسم ، میسسم ، تیشیزم

Schism

شیما^۱ در زبان یونانی بمعنی شکاف است و شیسم بمعنی مسلک اعتزالی و انشعابی یا شعوبی است. ابتدا در قرون وسطی در مورد انشعاب در کلیسا و مذهب مسیح و تفکیک آن بفرقه‌های مختلف بکار رفته و هم مفهوم کناره گیری عده‌ای از روحانیون را از جامعه کلیسا داشت، و این کناره گیری را که سبب انفکاک در مذهب و ضعف کلیسا میشد غالباً جرء و گناه می‌شمردند و این فرقه را اعتزالیون یا انشعابیون می‌خواندند. ولی بعدها بمفهوم وسیع‌تری استعمال شده هر نوع تجزیه و انفکاک در جامعه یا احزاب و جمعیت‌ها یا مذاهب را شیسم خواندند چنانچه تجزیه حزب سوسیالیست و کمونیست روسیه آغاز انقلاب را بدو فرقه بالشویک و منشویک، شیسم خوانده و منشویکها را اعتزالیون نام نهادند. در مذهب اسلام و سایر مذاهب و فرق سیاسی نیز اصطلاح بهمین مفهوم بکار رفته است.

۱۱۵ - فابیانیزم

Fabianism

نام مسلک سیاسی يك سازمان سوسیالیستی در انگلیس است که از روشنفکران سوسیالیست آن کشور در سال ۱۸۸۴ تأسیس شد و سعی کردند که سوسیالیست را در طبقه متوسط معمول سازند و هم طرفدار

سوسیالیست تدریجی بودند . مؤسین آن فرانک پودومور^۱ و ادوارد پیز^۲ بودند و بعداً برناردشاو و سیدنی وب و عده دیگر نیز بدان ملحق شده و همین جمعیت بعداً پایه تشکیل حزب کارگرانگلیس قرار گرفت ، ولی بعد از تأسیس حزب کارگر ، این مجمع بعنوان مجمع تحقیقی و تبلیغی تحت عنوان « انجمن فابیان » (سوسیته فابیان) باقی ماند. اینان مقالاتی برضد فلسفه مارکس نشر دادند و مبنای عقاید ایشان این بود که :

۱- اصلاحات اجتماعی ، تکاملی طبیعی بوجود می‌آورد و وضع اقتصادی کارگر را بخودی خود بهبودی می‌بخشد و احتیاجی به انقلاب و شدت عمل و طغیان ندارد .

۲- کشمکش طبقاتی برای ترقی اجتماعی ضرورت ندارد .
(رجوع شود به سوسیالیست فابیان تحت عنوان سوسیالیسم)

۱۱۶ = فاشیسم

Fascism

این اصطلاح از کلمه فاشیسمو^۳ مأخوذ گردیده که بعنوان شعار اتورینه و قدرت در روم قدیم استعمال میشده و نام بسته‌ای بود از چند میله و یک تبر که آنرا پیشاپیش دستجات سپاه حمل می‌کردند .
موسولینی در زمان معاصر آنرا احیا کرده پیراهن سیاهان وی این علامت را حمل می‌کردند و اصطلاح فاشیسم نیز در ایتالی زمان

Frank Podomore (۱)

Edward Pease (۲)

Fassismo (۳)

موسولینی وضع شده و شایع گردید. بدین‌طریق فاشیسم ریشه تاریخی و قدیمی نداشته محصول عصر جدید می‌باشد و ترکیبی است از عده‌ای از عقاید که بطوریکه در همین مبحث اشاره خواهد شد هر عنصر آن از یکی از مکاتب سیاسی سابق گرفته شده و در واقع معجون و مخلوطی است از عقاید مسلک‌های سیاسی مختلف. دیگر آنکه برخلاف سایر مکتب‌های سیاسی که ابتدا مدت‌ها و شاید قرن‌ها روی آن صحبت و بحث شده و فلسفه آن بتدریج پخته و متشکل گردیده بعداً که زمینه افکار حاضر شده ممکن بوده است منشأ اثر و عمل در یک جامعه واقع شود، فاشیسم قبلاً یک فلسفه و مبنائی استدلالی و عقلی بوجود نیاورد بلکه جمعی گرد آمده بر رهبری یکی از افراد خود اعمالی انجام داده قدرتی بدست آورده‌اند و سپس ملاحظه کرده‌اند که احتیاج مبرم به چاره ناپذیر بوضع فلسفه دارند تا اعمال خود را برای افکار عمومی جامعه خود و مردم جهان توجیه نمایند و برحق جلوه دهند و سپس در میان فلسفه‌های مکاتب گذشته جستجو کرده ببینند آن عمل در کدام فلسفه تأیید و توجیه شده، همان توجیه را گرفته وارد فلسفه خود کرده و از مجموع این توجیهات فلسفه نوین فاشیسم را بوجود آورده‌اند و این تنها مسلک و مرام و روش سیاسی است در تمام تاریخ بشری که دارای این خاصیت است، برخلاف کمونیسم و دموکراسی و سایر مکاتب سیاسی که عمل بمرام مدت‌ها بعد از وضع فلسفه آن بمرحله وجود قدم گذاشته است. در حقیقت فلسفه فاشیسم فلسفه خلق‌الساعه است و بستگی داشته است به پیش آمدها و وقایع و عمایاتی که باید در برخورد با حوادث انجام پذیرد.

بهر حال فاشیسم را بطور کلی چنین تعریف کنند که عبارت است

از روشی از حکومت که بعد افراط حلت استبدادی و دسته جمعی (توتالیتز) و انقلابی دارد . این طرز حکومت ابتدا در ایتالی بظهور رسید و بعد تحت عنوان **فالانژیزم** و **فرانیشیم** در تحت پیشوائی ژنرال فرانکو در اسپانی و تحت عنوان **نازیسم** در آلمان بوجود آمد . در بسیاری از کشورهای اروپائی دیگر نیز تمام یا بعضی از عناصر فاشیسم مورد قبول احزاب سیاسی واقع شد و همچنین پیشوایان یا گروه پیشوایان بعضی از کشورهای آمریکای جنوبی نیز آنرا پذیرفتند که از آنجمله بود **پرون** رئیس جمهور آرژانتین .

فاشیسم در هر کجا ظهور کرده از عوامل زیر استفاده کرده یعنی وجود عوامل زیر بهترین زمینه برای ظهور و نمو فاشیسم گردید :

انشعاب و تجزیه اجتماعی حاصله از جنگ اول جهانی ، شیوع کسادى بازار اقتصاد ، کشمکش بین سرمایه‌داران و جنبش‌های کارگری ، ضعف مذهب و تنزل عقاید مذهبی و اخلاقی بین توده‌ها ، بیم سرمایه داران و طبقه متوسط اعلا از ظهور سوسیالیسم و کمونیسم و بقدرت رسیدن آن . بهمین سبب فاشیسم در درجه اول متوسل به طبقه متوسط ادنی گردید و در درجه دوم به سوداگران و بانکداران و صاحبان کارخانجات و صنایع که از سوسیالیسم و کمونیسم وحشت داشتند . روحانیون و مذهبیون نیز در آغاز از ترس کمونیسم که مذهب را کاملاً مردود میدانست به ترقی و صعود فاشیسم کمک کردند . فاشیسم در اکثر موارد موفق گردید دهقانان و کشاورزان را که از جنبش‌های کارگران صنعتی خشمگین بودند بدنبال خود بکشاند و حتی دستجات عظیم کارگرانی را که از اعتصابات

منجر بشکست و از کشمکش‌های بین افراطیون چپ و احزاب لیبرال خسته شده بودند باخود همراه نماید. پیشوایان نظامی را، ناسیونالیسم افراطی فاشیسم مجذوب ساخت زیرا فاشیسم افسانه‌ای وضع کرده گفت که:

«ملت آلمان مأموریتی خاص از طرف تقدیر و سر نوشت دارد که بر تمام جامعه بشری و لااقل بر همسایگان خود حکومت کند، و فرد بمنظور لزوم تجاوز و جنگ باید کاملاً مطیع دولت باشد.» مرتبه پیشوا را بمرتبه الوهیت یا نیمه خدائی رسانید و او را تنها فردی معرفی کرد که قادر است ملتی را از زوال نجات داده به عطف «مأموریت تاریخی» خود برساند. فاشیسم حزبی بقیادت افراد هوشمند و فعال بوجود آورد که در فنون تبلیغات جدید مهارتی بسزا داشته، مردم را بنحو استمرار بحالت شوریدگی و آشفتگی و هیجان نگاه میداشتند جوانان حزب را از کودکی با لباسهای متحدالشکل بصورت گروه‌های نظامی مانند در آورده افکار فاشیستی را در ایشان تلقین کرده غالباً آنها را به مارتس و رژه در خیابانها و امید داشتند. و همینقدر که حزب بقدرت میرسید تمام احزاب دیگر را منحل کرده و مؤسسات دموکراتیک و آزادی مطبوعات و اجتماعات و مجالس ملی و اتحادیه‌های کارگری آزاد را از میان میبردند انتخابات صورت ظاهر داشت و تنها کاندیدهای حزب در تحت فشار نظامی انتخاب میشدند، واحدی جرئت ابراز مخالفت نداشت. فاشیسم بیکی ازدو طریق بقدرت رسیده یا بوسیله روشهای مبتنی بر اعمال زور و نیرو، مانند ایتالی و اسپانیا و یا بوسیله تخریب وضعی کردن مؤسسات دولت دموکراتیک و سپس تحمیل اکثریت پارلمانی در قوه مقننه و یا انتخاب پیشوای حزب بسمت پیشوای کشور، مانند آلمان و آرژانتین و همینقدر

که فاشیسم بقدرت میرسید معمولا روش امپریالیسم و میلیتاریسم و اوتارکی (استقلال اقتصادی و بی نیازی اقتصادی) و توسعه اراضی و سیاست خارجی متجاوز را در کشورهای دیگر پیش می‌گرفت. از هر نوع انتقاد با کمال خشونت و بی‌رحمی بوسیله سپاه‌های متحدالشکل حزب و پلیس‌های مخفی جلوگیری میشد. روش‌های توتالیتار (استبداد دسته جمعی) در کلیه شئون و منطقه‌های جامعه از قبیل امور اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و مذهبی در تحت دستور حزب فاشیست و دولت فاشیست اجرا میشد. ناسیونالیسم افراطی در بعضی موارد منجر بفلسفه تفوق نژادی گردیده و بالاخره به مرام انتی سمی تیسیم (ضد یهود) منجر شد. فاشیسم ایتالیا ابتدا با یهودیان بدوستی رفتار میکرد. اما بعد از سال ۱۹۳۸ در تحت فشار آلمان که در آنجا عقیده ضد یهود قوت یافت جزء اصلی نازیسم یا فاشیسم آلمان قرار گرفت، و وضع قوانین ضد یهود نمود.

در انگلیس، سراسوالدموسلی^۱ در سال ۱۹۳۱ حزبی بنام « اتحادیه فاشیست های انگلیس » تأسیس نمود که به پیراهن سیاهان انگلیس معروف گردیدند و در ماه مه ۱۹۴۰ از طرف دولت انگلیس شخص وی توقیف شد و در زمان جنگ در توقیف بود و حزب مزبور از میان رفت.

در کشورهای متحده آمریکا گروه های فاشیستی به نامهای مختلف از قبیل پیراهن نقره‌ای‌ها و کلمبیان‌ها بوجود آمدند که در درجه اول شدیداً بر ضد سیاه‌پوستان و در درجه دوم مخالف یهودیان بودند. و اما عناصری که مکتب فاشیسم از آنها ترکیب یافته و منابع

فلسفی آنها بشرح زیر است :

(۱) ناسیونالیسم و تفوق نژاد آلمان را از فلسفه هگل آلمان گرفته.
(۲) قسمتی از مراسم سوسیالیسم را از مارکس و قسمتی از سوسیالیست‌های انگلیس اخذ نموده .

(۳) شعار فاشیسم یعنی «رایش سوم» را از آرتور مولر واندونبروک اقتباس نمود^۱.

(۴) سختی و شدت عمل و بی‌رحمی دولت را از فلسفه ماکیاوولی اخذ کرده .

(۵) قسمتی از توجیه و بسط ناسیونالیسم را از بندتو کروشه و گیووانی جنتیله و آلفردو روکو^۲ ایتالیائی گرفته است .

(۶) فلسفه غیر عقلی (ایرئونیسم فلسفی) فاشیسم از شوپنهاور و نیچه و هانری برگسون مأخوذ است .

(۷) نیروی محرکه موقوه مولده افسانه‌ها را از ایدئولوژی سندیکالیسم ژرژ سورل فرانسوی گرفته .

(۸) فاشیسم اسپانی (فالانژیزم) بعضی از عناصر خود را هم از سورل و هم از ویلفرد و پارتو^۳ اخذ کرده است .

(۹) رد دموکراسی و نفی لیبرالیسم را از آلفردو روکو اقتباس کرده .

(۱۰) افسانه نژادی و تفوق نژاد نوردیک را از هوستن استوارت چمبرلین^۴ انگلیسی گرفته که وی نیز آنرا از گوینو فرانسوی اخذ

Arthur Moeller Vanden Bruck (۱)

Benedetto Croce, Giovanni Gentile, Alfredo Rocco (۲)

Vilfredo Pareto (۲)

Houston Stewart Chamberlain (۴)

نموده و هانس کونتر^۱ و اسوالد اشپنگلر^۲ آنرا پرورش داده‌اند و توجیه فلسفی آن بوسیله آلفرد روزنبرگ^۳ انجام شد.

(۱۱) عقیده به اهمیت قدرت برهنه و اینکه مذهب و اخلاق و فرهنگ عموماً باید در اختیار دولت و بازار دست دولت باشد مأخوذ از عقاید ماکیاوولی است.

(۱۲) فرضیه وحدت قدرت را بادولت از تریتشکه^۴ آلمانی گرفته که وی آنرا در کتاب سیاست خود پرورش داده است.

(۱۳) جنبه میستیک (اسرار آمیز بودن اصول عقاید حزبی و حالت معنائی و ابهام بدولت و حکومت دادن) فاشیسم را آلفرد روزنبرگ جستجو کرده و در تحریرات میستر اکهارت^۵ تئولوژیست آلمانی قرن ۱۴ یافته است.

(۱۴) عقیده بقرمان پرستی و آزادی را بوالهوسی و نتیجه خودپرستی شمردن که از عناصر مهم فاشیسم است مأخوذ از عقاید توماس کارلیل اسکاتلندی (قرن ۱۸) میباشد و از زمان وی این عقیده معمول گردید.

و اینک اصول عقاید سیاسی فاشیسم و نازیسم را که از کتب هیتلر و موسولینی پیشوایان و مؤسسين این مکتب و سایر نویسندگان فاشیسم اقتباس و جمع‌آوری شده است. بطور خلاصه برای سهولت مراجعہ ذکر میکنیم:

Hans Gunther (۱)

Oswald Spengler (۲)

Alfred Rosenberg (۳)

Treitschke (۴)

Meister Eckhart (۵)

(۱) دولت : دولت در فاشیسم نتیجه همان ایدالیزاسیون دولت ملی هگل است .

(۲) حکومت و حزب : حکومت بر پایه قدرت و زور و نیروی برهنه استوار است (ماکیاولیسم) طبقه حاکمه (الیت) ، هم حزب و هم حکومت را تشکیل میدهد و تفکیک و تمیز این دو از یکدیگر غیر ممکن است .
(۳) ضد مارکسیسم و ضد دموکراسی : فاشیسم خصم هر دو مسلک مارکسیسم و دموکراسی است و هر دو را مردود می‌شمارد آزادی و دموکراسی را بوالهوسی و خود پرستی (اگوئیسم) و ایده جنسجوی مسرت را از امیال پست میداند .

(۴) توتالیتاریانیسم و کولکتیویسم : منافع فرد را فدای مصالح جامعه و فرد را مستهلك در حزب و دولت میداند و كاملاً طرفدار مكتب توتالیتاریانیسم و کولکتیویسم است .

(۵) ناسیونال سوسیالیسم : این نام برای هر خواننده یا مستمع گمراه کننده است زیرا فاشیسم آلمان نه ناسیونالیست بود و نه سوسیالیست . از آنجا که طرفدار تفوق يك نژاد بود نه يك ملت ، و حامی افسانه نژادی بوده و هدف آن تسخیر همه جهان و تشکیل حکومت واحد بود پس ناسیونالیست نبود و سوسیالیست هم نبود چون کارخانجات را ملی نکرده از تصرف صاحبان کارخانه خارج نکرد مگر در صورت لزوم و ضرورت قطعی در هنگام جنگ که در امر کارخانجات دخالت نمود و رویهمرفته با کارخانه داران مساعد بود ، و با وجود اتحادیه های کارگر مخالف .

(۶) میلیتاریسم : سر بازی و خدمت نظام در عرف فاشیسم مهمترین مشاغل محسوب شد و مورد توجه مخصوص بود و میلیتاریسم در آن رکی مهم

بوده و نقشی عظیم بازی میکرد .

(۷) ایرسیونالیزم فلسفی : فاشیسم مخالف وجود عقل و فلسفه عقلی و اصالت عقل بوده معتقد است بوجود نیروئی کور در ما و راءطبیعت انسان که آنرا اراده مینامد و عقیده دارد به اینکه این اراده بدون هدف و مقصود بنحو استمرار الی غیرالنهایه می‌سازد و خراب میکند .

(۸) کنترل فرهنگ و فکر و عمل افراد : فرهنگ و فکر و عمل و کلیه شئون حیاتی افراد باید تحت کنترل شدید دولت قرار گیرد . فرهنگ آن دستوری و تلقینی است نه فرهنگ آزاد .

(۹) افسانه نژادی : (اولا در آلمان) آنرا ایدآل ژرمنیک نیز نامیدند . طبق این عقیده ، نژاد بوردیک آراین بر تمام نژادهای جهان تطبیق داشته و باید بر کل جهان آدمی تسلط یابد و فرهنگ (کولتور) خود را بنوع بشر تحمیل کند (شبهه مرام پان ژرمن یا پاکس ژرمنیکا یا صلح ژرمنی) (ثانیا در ایتالیا) فاشیسم ایتالی خواب دوره روم قدیم را میدید و هدف آن احیای عظمت روم قدیم بود (پاکس رومانکا یا صلح رومی) .

۱۰ - جنگ : جنگ در مذهب فاشیسم برحق و صحیح است و ملت همیشه باید آماده جنگ باشد .

(۱۱) سیاست و مذهب خط فاصلی در فاشیسم بین سیاست و مذهب و فرهنگ و صنعت نیست . کلیه عناصر فوق در اختیار دولت بود . همه چیز متعلق بدولت و در دست دولت است و هیچ چیز خارج از دولت نیست (ماکیاوالیزم) .

(۱۲) ایدآلیسم و میستی کیسم : فاشیسم بیش از هر مسلک سیاسی دیگر معتقد به افسانه و حالت معنائی و اسرار آمیز بودن اصول عقاید

حزبی است .

(۱۳) سازش طبقاتی: فاشیسم برخلاف مارکسیسم معتقد بامکان ساز بین طبقات است و وجود کشمکش طبقاتی ذاتی را در جامعه رد میکند .

(۱۴) اخلاقیات : جوهر اخلاق را عبارت از قدرت میدانند . یعنی هر نیرو پس از آنکه موفقیت بدست آورد و بر سایر نیروها غلبه یافت ، بخودی خود يك نیروی اخلاقی و بر حق شمرده می شود : (الحق لمن غلب) و همان حصول موفقیت دلیل بر حقیقت آن است (مشابه عقیده ماکیاوولی) .

(۱۵) ژنی پیشوا و نبوغ ملی: فاشیسم معتقد به نبوغ پیشوا و نبوغ ملی است .

(۱۶) سیستم يك حزبی: فاشیسم معتقد بلزوم وجود يك حزب است نه بیشتر . احزاب دیگر باید عموماً از میان بروند .

(۱۷) روابط جنسی زن و مرد و لزوم کنترل ازدواج و اصلاح نژاد ، هیتلر مشغول تهیه نقشه مبسوطی برای اصلاح و رفورم روابط جنسی و کنترل ازدواج و روابط زن و مرد و اصلاح نژاد بود ، و اجرای قسمتی از مرام خود را هم در این رشته آغاز نمود ولی موفق بشکلیل آن نشد و جنگ جهانی مانع از اجرای کامل آن گردید . هدف وی در اجرای این نقشه ، اصلاح و خالص نمودن نژاد ژرمن بود و میخواست بوسیله دخالت دولت در جفت گیری و انتخاب ازدواج و مداخله در روابط زن و مرد ، نژادی سالم و قوی (مانند اسپارت قدیم) بوجود آورد و نسل نژاد های ضعیف و بیمار را بوسائل علمی (یعنی خنثی کردن نقطه ها بوسیله تلقیح) براندازد چنانچه نقطه عده کثیری از زنان و مردان

مبتلا به بیماریهای آمیزشی یا کسانی را که نژاد و نسب ژرمنیک آنها مشکوک بوده و یا ضعیف بودند بوسیله پزشکان مخصوص عقیم گردید بطوریکه دو جنس قادر بجمع آمدن با یکدیگر باشند ولی نسلی از ایشان بوجود نیاید و نیز در تهیه نژاد مصنوعی (یعنی برحسب انتخاب انسب و جمع آوردن قوی‌ترین و سالم‌ترین مردان و زنان با یکدیگر و گرفتن فرزند از ایشان) اقدام نمود.

(۱۸) سندیکالیسم و دولت کورپوراتیف؛ موسولینی قسمتی از مرام سندیکالیسم را پذیرفته و اجرا نمود و فرضیه دولت کورپوراتیف را وضع کرد یعنی همکاری کامل کارگران با صاحبان کارخانه که هدف ایشان منحصرأ ازدیاد محصول ملی و مواد تولیدی باشد.

(رجوع شود به توتالیتاریانیزم، نازیسم، امپریالیسم، میلیتاریسم، ناسیونالیسم، دسپوتیسم، اتوکراسی و اتوریتاریانیزم)

۱۱۷- فاکسیونالیسم

Factionalism

فاکسیون بمعنی حزب است و این اصطلاح (فکشن) را جورج واشنگتن در آغاز استقلال آمریکا بجای پارتنی (حزب) استعمال میکرد.

فاکسیونالیسم یعنی حزب پرستی و عقیده بلزوم وجود احزاب سیاسی و اتکاء دولت و حکومت با احزاب عامه که آنها را سیستم حزبی (پارتنی سه‌متم) نیز مینامند. در یونان قدیم نیز در دوره دموکراسی، آتن به احزاب عامه حوزه نفوذ خود اتکاء داشت، یعنی فاکسیونالیسم رایج بود. فاکسیونالیسم در دموکراسیهای غربی امروز جزء ذاتی حکومت دموکراسی و پارلمانی شمرده میشود در حالیکه فاشیسم و

کمونیس که سیستم آنها سیستم يك حزبی است نه تعدد احزاب ، فاکسیونالیسم را مردود میدانند .

فرق پلورالیسم یا فاکسیونالیسم آن است که اصطلاح اولی عمومیت داشته و شامل عقیده بلزوم تعدد جمعیت‌ها و انجمن‌ها از هر قبیل اعم از مذهبی و فرهنگی و علمی و سیاسی و اقتصادی می‌باشد در حالیکه فاکسیونالیسم تنها مربوط بنعداد احزاب سیاسی است در انگلیس و آمریکا که سیستم دو حزبی معمول است یعنی دو حزب بسیار قوی وجود دارد و بقیه احزاب با وجود آزادی عمل ، ضعیف می‌باشند فاکسیونالیسم هم ضعیف یا متوسط است. ولی در فرانسه که احزاب قوی متعدد می‌باشند سیستم چند حزبی معمول است و اوج فاکسیونالیسم در حد اعلی قرار دارد.

۱۱۸ = فاناتیسم ، فاناتیکیسم

Fanatisme Fanaticism

فاناتیك بمعنی شخص متعصب و فاناتیسم یا فاناتیکیسم بمعنی اعتقاد تعصب آمیز و تابع تعصب است از هر نوع که باشد اعم از عقاید مذهبی یا سیاسی یا اجتماعی یا اخلاقی یا اقتصادی بعقیده عموم فلاسفه ، تعصب در مسائلی که محتاج بتعقل و اندیشه می‌باشد بهیچوجه ما را بکشف حقایق هدایت نمیکند و مانع استدلال و منطق و سنجش موضوع میگردد شخص متعصب هیچ چاره‌ای ندارد جز آنکه بازور عقیده خود را بدیگری تحمیل کند و دماغ متعصب نیز حالت جمود و رکود و وقوف داشته فکر جدید یا هر نوع اصلاح و تعبیری در فکر سابق خود را نمی‌پذیرد بنابراین فاناتیسم در نقطه مقابل فلسفه قرار دارد ، زیرا فلسفه عبارت از علم تعقل و بکار انداختن فکر و عقل و محصول مباحثه است. فاناتیسم عبارت از ارای تعبد

والزام واجبار است در قبول یا حفظ يك فكر .

فاناتیسم انحصار بمسائل مذهبی نداشته در سیاست نیز احزاب فاناتیک زیاد شده‌اند و این اصطلاح از قدیم تا کنون همین مورد استعمال را داشته و حفظ کرده است .

۱۱۹ - فئودالیسم

Feudalism

فئودالیسم عنوان يك سازمان بزرگ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است که در بسیاری از نقاط اروپا و خاور دور و هم حاور میانه در قرون وسطی ، قبل از ظهور و تشکیل دولتهای ملی جدید (که در قرون ۱۶ و ۱۷ آغاز شد) بوجود آمد . خصائص عمده این سیستم عبارت بود از اینکه هر قسمت بزرگ از اراضی کشور بنام املاک در تصرف یکی از اشراف بنام فئودال بود که از طرف شاه به آنها واگذار شده و اشراف نیز آنها را بمستأجرین اجازه میدادند و اشراف یا نمایندگان آنها در حوزه املاک خود نسبت به رعایا و کشاورزان ساکنین آن منطقه اختیارات قضائی و حکومتی و مالی و سیاسی داشتند به ازاء این واگذاری، اشراف وظائفی را باید در برابر پادشاه انجام دهند، از جمله آنکه عده ای سرباز یا تفنگچی از املاک خود تحت سلاح آورده برای خدمت بشاه حاضر داشته باشند . اشراف در برابر رعایا متعهد بودند که آنها را در برابر خطرات خارج از حوزه املاک نیز حفظ نمایند . فئودالها در حقیقت يك نوع استقلال در امور خود داشتند . و بدیهی است که در ادوار فئودالیسم ، حکومت مرکزی و پادشاه ضعیف بوده و غالباً اسمی بیش

نبودند. در زمان حاضر هر گاه اصطلاح فئودالیسم بکشوری اطلاق شود مفهومی ضعیفتر از سابق داشته و مقصود این است که عده‌ای از اشراف و مالکین، املاکی را مالک میباشند و رعایای ایشان یا از حقوق سیاسی محروم هستند و یا بمقداری قلیل و ضعیف از حقوق سیاسی و کشوری خود میتوانند بهره‌مند شوند.

۱۲۰ - فورمالیسم

Formalism

فورمالیسم بمعنی ظاهر پرستی و توجه بیش از اندازه بظواهر و صور امور بشکل ظاهری آنها، یا اعتقاد افراطی به حفظ ظاهر در امور مذهبی یا سیاسی یا اجتماعی یا کارهای اداری است. چنانچه فورمالیته که همین مفهوم را دارد در امور ادارات دولتی زیاد استعمال میشود ولی اصطلاح فورمالیسم بیشتر در مورد عبادات مذهبی و حیات اجتماعی بکار رفته است.

۱۲۱ - فیزیوکراسی

Physiocracy

عده‌ای از طرفداران اوتیلیته (یوتیلیتاریانیسم یا مسلك سودجوئی) در فرانسه قرن ۱۸ که مسائلی را بر عقیده به سودجوئی و فلسفه مفیدب افزودند به فیزیوکراتها معروف شدند و مرام ایشان را فیزیوکراسی خواندند. در رأس ایشان فرانسوا کوئسنی^۱ پزشک و عالم اقتصادی فرانسه که این مرام را متشکل نموده چند کتاب در این

زمینه برشته تحریر در آورد .

خلاصه عقاید این فرقه چنین بود که صحیح است که لذت و درد سرچشمه کلیه اعمال آدمی است و رعایت منافع شخصی ، قانون هر جامعه نیک محسوب میشود ، اما دخالت در آن ، وظیفه قوه مقننه نبوده و مقننه باید از دخالت در وضع قوانین اقتصادی خودداری نماید ، زیرا هر فرد ، خود بهترین قاضی منافع خویش میباشد . ایجاد محدودیتها نسبت بمجاهده و ابتکار فرد باید بحد اقل تقلیل داده شود . قوانین طبیعی اقتصادی بخودی خود وجود دارند و بنحو طبیعی آنچه را که شایسته است بجا میآورند .

قانون طبیعت را چنین معنی کردند که عبارت است از « عدم دخالت دولت و مقننه در امور اقتصادی و وا گذاشتن آن بطبیعت » در حالیکه سالفین آنرا چنین تعریف میکردند که عبارت است از « ایجاد موازینی برای عدالت و استدلال صحیح ».

این قسمت از مرام فیزیوکراسی در حقیقت مرادف با همان اصطلاح **له‌فر** امروز است .

دیگر آنکه معتقد بودند که « چون تمول و ثروت از طبیعت یعنی بوسیله کشاورزی و هم از معادن حاصل میشود ، لذا باید مالیات بر کشاورزی موقوف شود و مالیات از خاک گرفته شود . »

طرز توزیع ثروت را نیز کوئسنی شرح داده و عقیده وی مقدمه مرام کاپیتالسم است . آدم اسمیت انگلیسی مرام فیزیوکراتها را مورد انتقاد قرار داده است . (رجوع شود به **له‌فر**)

۱۴۲ - فیلانتروپست

Philantropist

فیلانتروپ بمعنی افراد انسان دوست و خوشین به نوع بشر و فیلانتروپست بمفهوم بشردوستی استعمال شده معادل است با هیومنیسم و هیومنی تاریان (رجوع شود به هیومنیسم).

۱۴۳ - قرارداد اجتماعی (فرضیه...)

(کنتراسمیو سیمال)

Social Contract

از زمان قدیم این مسئله در میان فلاسفه مورد بحث بود که مجوز وجود و بقای حکومت و دولت چیست؟ آیا وجود دولت حقی است آسمانی و الهی یا طبیعی، و یا آنکه نتیجه قرارداد یا کنتراتی است بین مردم یا زمامداران یا زمامداران، یا با قانون، طبق این فرضیه، دولت نتیجه رضایت آزاد افراد به تفویض حکومت خود بزمامدار و دولت و در حکم قراردادی است مشروط بین آن‌ها که زمامدار و دولت حکومت کند بشرط آنکه رعایت حقوق مردم را بنماید و خیر جامعه را در نظر داشته باشد و قدرت زمامدار و دولت محدود است. طبق این فرضیه، چون قرارداد مشروط است، بالطبع قابل فسخ و نسخ است و زمامداری، امری مسلم وابدی و بلا شرط نخواهد بود. یعنی هر وقت زمامدار یا دولت از انجام وظائف خود و رعایت شرائط قرارداد کوتاهی کنند میتوان زمامدار یا دولت را ساقط نمود و حق زمامداری را بدیگری مفوض کرد. البته در کیفیت شرائط

این قرارداد و حدود آن فلاسفه سابق عقاید مختلف ابراز داشته‌اند .

فهرست مختصری از سیر عقاید مربوط به فرضیه قرار داد

اجتماعی در باخترزمین از ازمینه قدیم تا قرن ۱۹

(۱) واضعین اولیه این فلسفه سوفسطائیان یونان قدیم (قرن ۵

و ۴ ق م) مانند پروتاگوراس و کورسیاس بوده که گفتند « دولت نتیجه حصول توافق بین مردم است با قوانین و آن قوانین را مردم بمیل خود وضع نموده و طبق آن ، دولت را بوجود آورده‌اند . سقراط نیز معتقد به قرارداد اجتماعی ضمنی است که اتباع کشور با رضایت خود وضع کرده‌اند .

(۲) قرون ۳ و ۴ ق م: اپیکوریانها بطریق ضمنی این عقیده را پذیرفته و از سایر نکات و عقاید فلسفی آنها استنباط میشود .

(۳) قرون اول ق م : سیرون فیلسوف رومی نیز بطریق ضمنی آنجا که از حقوق و قانون سخن بمیان آورده است میگوید :

«حقوق و قانون برای سلامتی و حفظ اتباع جامعه وضع شده و هر کس که مقررات غیر عادلانه برای ملل وضع نماید اقوال و پیمانهای خود را شکسته است.» و نیز در بحث خود در باب حقوق الهی (که سیرون آنرا حقوق طبیعی مینامد) اطاعت تبعه را نسبت بحقوق دولت مشروط میشمارد نه مطلق .

(۴) قرن ۵ ب م : سن اگوستین گوید : « تبعیت از حکم دولت تازمانی صحیح است که دخالت و تحمیل در امر مذهب نکرده و گرنه باید از حکم دولت سرپیچی کرد .»

(۵) قرن ۱۷ ب م: (الف) توماس هابز انگلیسی گوید : « صحیح است که دولت طبق قرارداد اجتماعی بین مردم و دولت بوجود آمده ولی

این قرارداد یکطرفی است و غیر قابل فسخ از طرف مردم، و همینقدر که مردم یکمرتبه حق حکومت را بدولت وا گذاشتند دیگر حق فسخ آنرا ندارند.

(ب) هالیفاکس انگلیسی گوید: «ملت خالق حکومت و حکومت برپایه رضایت مردم بنا شده.»

(ج) جان لاک انگلیسی گوید: قرارداد اجتماعی و سیاسی دو طرفی و متقابل است نه یکطرفی و مشروط.

(۶) قرن ۱۸ ب م: (الف) مونتسکیو فرانسوی نیز معتقد به قرارداد اجتماعی دو طرفی و متقابل است.

(ب) روسو فرانسوی این موضوع را به‌تر و بیشتر از سالفین خود تشریح و تحلیل کرده و کتابی مبسوط تحت همین عنوان «قرارداد اجتماعی» برشته تحریر آورده که شهرت جهانی دارد.

(ج) ادmond برك انگلیسی می گوید «قرارداد اجتماعی ممکن است از لحاظ تاریخی فرضی صحیح باشد ولی قابل شکستن و فسخ نیست.

(د) دیوید هیوم انگلیسی فرضیه قرار داد اجتماعی را بواسطه وضع تئوری «لزوم وفاداری سیاسی تبعه بمنظور حفظ نظم» ضعیف کرده است.

(۷) قرن ۱۹: جر می بنتهام فرضیه قرار داد اجتماعی را رد کرده است.

۱۲۴ = کاپیتالیزم

Capitalism

کاپیتالیزم یعنی سیستم سرمایه داری، و آن عبارت از یک سیستم

اقتصادی است که در آن ، وسائل عمده تولید بواسطه سرمایه‌های شخصی فراهم شده و بمالکیت شخصی صاحبان سرمایه باقی میماند . امورا داره و گردانیدن دستگاه تولیدی نیز در اختیار مالکین کارخانجات است که کارگران را بعنوان روزمزد اجیر کرده بکار می‌گمارند و کارخانجات مختلف تولید کننده متاع واحد نیز در تولید اجناس و فروش آن بمنظور جلب منافع بایکدیگر رقابت می‌ورزند و گاهی نیز ممکن است بتفع خویش و بضرر مصرف کنندگان بایکدیگر متحد شده قیمت اجناس را بالا ببرند .

این اصطلاح از زمان ظهور فرضیه کمونیسم جدید زیاد شایع شده و نویسندگان و فلاسفه کمونیسم این سیستم را مورد حمله شدید قرار داده اساس عقاید خود را بر لزوم تخریب و از میان بردن سیستم سرمایه‌داری قرار دادند . (رجوع شود به کمونیسیم ، لنینیسیم و استالینیسیم).

۱۲۵ - کاتا کلیسم

Cataclysm

کاتا کلیسم بمعنی طوفان جهانی و زیر و زبر شدن اوضاع زمین و هر حادثه یا واقعه‌ای که اوضاع زمین یا دستگاه جهان بشری را واژگون سازد . اصل اصطلاح برای نزول بلاهای بزرگ و طغیانهای شدید و عظیم و وسیعی استعمال شده که اوضاع عادی طبیعت را در سطح کره زمین دیگرگون سازد ولی بعداً در حوادث سیاسی نیز بهمین مفهوم بکار رفته است .

۱۴۶ - کار و کارگر (فرضیه ...)

(رجوع شود به «فرضیه ارزش و کار»)

۱۴۷ - کاسموپولیتانیسم

Cosmopolitanism

نام فلسفه یا طریقی از زندگی است که ایدالها و افکار و عقاید و مؤسسات ملل و اقوام دیگر را هم علاوه بر ایدالها و مؤسسات ملی خود محترم شمرده و سعی دارد آنها را با حسن تفاهم درک کند و با آن مدارا نماید و آنها را تحمل کند. باتمسک شدید بعقاید و رسوم محلی یا ملی و میهن پرستی تنگ نظر و سخت گیر و افراطی یا شووی نیسم مخالف است. معتقد بتعمیم ارزشها و معتقدات سیاسی و فرهنگی به حوزه‌های وسیعتر از حوزه ملی بلکه بهمه جهان است. کاسموپولیتانیست معمولاً همه جهان را میهن خود پنداشته مردم جهان را با یکدیگر برادر میداند و حامی اصل وحدت جهان است و از این حیث تقریباً مرادف می‌شود با انترناسیونالیسم (رجوع شود به انترناسیونالیسم)

۱۴۸ - کالوینیسم

Calvinism

نام فلسفه و مکتب سیاسی و مذهبی منسوب به ژان کالوین^۱

(۱) Jean Calvin (۱۵۰۹ - ۱۵۶۵)

تئولوژیست و رفورمر فرانسوی در قرن ۱۶ که در ۱۵۴۱ وی را برای اصلاحات مذهبی بژنودعوت نمودند و در آنجا نیز اصلاحاتی انجام داد و انضباطی بسیار شدید در کلیسای ژنو برقرار کرد. عقاید کالوین بعداً به هلند و اسکاتلند و آمریکا و نقاط دیگر نیز سرایت کرده ولی در نقاط دیگر، شکل دیگر بخود گرفت که غالباً با نظر اصلی کالوین تفاوت داشت و همین تغییر شکل کالوینیسم بیشتر اهمیت سیاسی یافته و باعث شهرت آن گردید. شکل اولیه و اصلی کالوینیسم، مقاومت در برابر زمامداران سیاسی را مردود دانست و فاقد عنصر آزادیخواهی (لیبرالیسم) و مشروطه طلبی و اصول حکومت نمایندگی بود و هر جا که کالوینیسم محیطی آزاد برای نمو داشت تشکیل يك حکومت تفوكراسی داد که نوعی الیگارشی (یا حکومت عده معدود منتقد) بود که در نتیجه اتحاد کشیشان با طبقه متوسط اعلا یا محترمین بوجود آمده و توده مردم در آن حکومت شرکتی نداشتند و بطور کلی حکومتی بود غیر آزادیخواه و زورگو و ارتجاعی. حکومت خود کالوین در ژنو و حکومت پیوریتانها در ایالت ماساشوستس آمریکا که از متفرعات کالوینیسم بود نیز همین خاصیت را داشت. اما کلیساهای کالوینیست در هلند و اسکاتلند و سایر نقاط آمریکا بالعکس وسیله عمده نشر فرضیه حق مقاومت و تجویز آن در اروپای غربی و آمریکا گردیدند.

کالوین نیز مانند لوتر معتقد به اطاعت کور کورانه افراد مردم از دولت بود ولی این قسمت از تأکیدات وی در کالوینیسم تعقیب نشد. دیگر آنکه کالوین معتقد به انتخاب بوده و در عین حال بتقدیر هم عقیده داشت یعنی هم معتقد به فلسفه اختیار است و هم به جبر در حالی که این دو بایکدیگر تضاد داشتند.

کالوینیسم در اسکاتلند اصول حکومت نمایندگی را بطریق خاص بموقع اجرا گذاشت که از لحاظ سیاسی خالی از اهمیت نبود اما کالوینیسم بطور کلی تکیه بر سلطنت نداشت و تمایلی باین امر نشان نداد. کالوین معتقد بود که قدرت سیاسی باید مؤید قدرت روحانی باشد ولی برای اتوریتۀ روحانی نسبت به اتوریتۀ جسمانی تفوق قائل بود.

پایۀ افکار سیاسی و اجتماعی کالوین رویهمرفته جنبۀ اشرافی (اریستوکراسیک) داشت.

در فرانسه غالباً دو اصطلاح کالوینست و ژزوویت دو نام برای يك مسلك جلوه میکرد و هر دو را يك چیز میدانستند زیرا هر دو مسلك طرفدار استقلال اتوریتۀ روحانی و بکار بردن قدرت دنیوی برای مؤثر ساختن قضاوت کلیسا در باب ارتدو و کس و انضباط اخلاقی بودند^۱.

۱۴۹ - کانگرگاسمیانالیسم

Congregationalism

این فرقه مذهبی که در انگلیس در قرون ۱۵ و ۱۶ ظهور کرد و آنها را فرقه مستقلین (اندپاندانت)^۲ نیز میخوانند شعبه‌ای بودند از پیوریتانها که بتدریج نمو کرده و اهمیت ایشان در سیاست بمراتب بیش از سایر فرق مذهبی بود.

این فرقه برخلاف کالوینیسم معتقد بودند که اصلاح کلیسا بدون توسل بدمستگاه سلطنت و دستگاه مذهبی یادستگاه دیگر میسر میباشد.

(۱) رجوع شود بتاریخ فلسفۀ سیاسی بقلم مؤلف جلد ۲ صفحات (۴۹۱-۴۹۲)

(۲) Independents

هر دسته كوچك يا بزرگ از مسیحیون میتوانند تشكيل يك كنگرگاسیون يا گروه را دهند كه آن خود يك کلیسای واقعی است و میتواند كشیش خود را تعیین کرده نوعی عبادت یا هر شكل اصلاحی را كه صلاح میداند برای خود انتخاب كند بدون دخالت یا تصویب مقامات كشوری یا قدرتهای مذهبی . بعلاوه برای انجام عبادات مذهبی ، وجود يك سلسله مراتب كشیشی و اسقفی بعنوان رابطه ، ضرورت نداشته و عبادت ، یعنی ارتباط با مسیح و خداوند رابطه نمیخواهد ، بنابراین طبق عقیده ایشان کلیسا عبارت میشود از مجمع داوطلبی و آزاد متشكل از معتقدین همفكر و هم عقیده كه كمك مقامات كشوری را لازم ندانسته و مردود می‌شمارد ، مفهوم کلیسا در نظر ایشان عبارت بود از همان گروه یا كانگرگاسیون ، و گروه را همان کلیسا ، و کلیسا را عین گروه دانستند گروه صورت يك فدراسیون را دارد كه حالت آن مانند شورا و بمنظور مشاوره در امور است . بدین طریق فرقه مزبور قدمی از عقاید حوزه کلیسای ملی فراتر گذاشته مدعی لزوم درجه بیشتری از اغماض مذهبی گردیدند .

و نیز این فرقه تقریباً معتقد به تفكیک قدرت سیاسی از قدرت روحانی بودند .

۱۳۰ - گرافت یونیونیسم

Craft - Unionism

گرافت یونیون عنوان نوعی اتحادیه کاری است كه مركب باشد از كارگرانی كه در يك حرفه خاص كار میکنند و عضویت آن در

انحصار اهل همان حرفه است از قبیل اتحادیه نجاران یا بناها یا آهنگران و از این قبیل ، برخلاف اتحادیه صنعتی کارگران که عبارت است از اتحادیه‌ای که اعضاء آنرا کارگران درون يك کارخانه تشکیل میدهند کرافت یونیون‌یسم در آمریکا پایه یکی از اتحادیه های بزرگ آمریکا را تشکیل میدهد که به فدراسیون کارگران آمریکا معروف است . در ایران نیز همین طریقه سابقاً کم و بیش معمول بوده و اکنون هم معمول است که هر يك از صاحبان حرفه معین تشکیل اتحادیه میدهند و آنرا صنف اصطلاح میکنند مانند اتحادیه صنف بزاز یا آهنگر یا کتابفروش و امثال آن .

۱۳۱ - کشمکش طبقاتی (فرضیه...)

(۱) رجوع شود به اسکونومی کلاسیک که بفرضیه هم آهنگی طبیعی و کشمکش طبقاتی در آنجا اشاره شده .

(۲) این اصطلاح در فلسفه های کمونیسم و مارکسیسم حائز اهمیت مخصوص میباشد زیرا فرضیه های مزبور قویاً معتقد بوجود کشمکش طبقاتی بوده و در سیر تاریخ و تحول جامعه ها و تمدنها طبق آن فلسفه ، کشمکش طبقاتی نقشی مهم در عهده دارد . بعضی فلسفه های دیگر هم منکر وجود کشمکش طبقاتی گشته اند .

(رجوع شود به کمونیسم : مارکسیسم، لنینیسم ، استالینیسم)

۱۳۲ = کمونیسم

Communism

کمونیسم که آنرا برعربی وفارسی «مذهب اشتراکی» نامند اگر

چه فلسفه آن بطوریکه در تاریخچه سیر عقاید مربوط به آن در همین بحث اشاره خواهد شد ریشه بسیار قدیمی دارد ولی این اصطلاح در ثلث آخر قرن ۱۹ بیشتر شایع شده و بخصوص از سال ۱۸۴۰ میلادی بعد زیاد رواج یافته ریشه این عقیده حتی در افسانه‌های خیلی قدیمی مربوط به «عصر طلایی» ایدالی که طبق آن، همه چیز مشترك و در اختیار عموم قرار داشته است، نیز دیده میشود و آنرا کمونیسم ایدالی نامند که مفهوم آن خیلی وسیع بوده محدود به امور اقتصادی و اموال و منابع تولید نیست و حتی شامل اشتراك عمومی در زنان و مسائل جنسی هم میشود.

اما کمونیسم جدید بمفهوم وسیع امروز عبارت است از اعتقاد بلزوم کنترل جامعه (که دولت نمایندۀ آن است) نسبت به کل حیات اقتصادی اجتماع و بالاخص مالکیت کل مشترك عامه نسبت بوسائل تولیدی مانند کارخانجات صنعتی، ماشین‌ها، راه آهن، اراضی، بانکها و غیره. گروه‌های مسیحی صدر مسیحیت کمونیسم را عملاً معمول داشتند. اما اصطلاح کمونیسم بمفهوم اخص که امروز در السنه وافواه در همه نقاط جهان بکار میرود عبارت است از کمونیسم مارکسیسم (رجوع شود به مارکسیسم) که جنبۀ میلیتاریسم آن مقدم بر عقیده سوسیالیستی قرار گرفته و بیش از هر چیز جنبۀ میلیتاریست و حالت نظامی دارد یعنی مفهوم آن پیشرفت مرام را با زور و قوه نظامی در برداشته و معتقد به حفظ رژیم کمونیسم بقوه نظامی و حفظ حالت نظامی است. مظهر کمونیست معاصر، کمونیسم روسیه شوروی است که آئین کارل مارکس را بصورت يك سلاح مؤثر سیاسی در آورده. پیشوایان معروف این فلسفه در زمان معاصر عبارتند از مارکس، انگلس، و. لنین. و

بزرگترین قهرمان آن در مرحله اجرا و عمل ، استالین شمرده میشود .

امروز در متجاوز از پنجاه کشور از کشورهای جهان احزابی بنام احزاب کمونیست بدرجات مختلف قوت و ضعف وجود دارند که از همان افکار مارکس پیروی میکنند و هدف ایشان بدست آوردن قدرت سیاسی و ایجاد سیستم سوسیالیستی طبق نمونه روسیه شوروی است ، در بعضی از کشورها نیز وجود احزاب و تشکیلات کمونیستی طبق قوانین موضوعه مقننه تحریم و ممنوع گردیده . احزاب کمونیستی این کشورها معمولاً با تشکیلاتی ارتباط دارند که جنبه بین‌المللی دارد و بنام کمینترن (مخفف از کمونیسم انترناسیونال یعنی کمونیسم بین‌المللی) نامیده شده از مسکو اداره میشود ، و چون چند مرتبه تعطیل شده و بار دیگر تأسیس گردیده معمولاً ادوار مختلف آنرا انترناسیونال اول و دوم و سوم اصطلاح کنند . سومین انترناسیونال در سال ۱۹۱۹ بوجود آمد و هدف آن ایجاد يك جنبش کمونیستی در تمام کشورهای جهان بود . در برابر کمونیسم انترناسیونال ، کمونیسم اوولوسیونیست (کمونیسم تکاملی) وجود دارد که احزاب سوسیال دموکرات اروپائی و حزب کارگر انگلیس بدان تعلق دارند . دفتر مرکزی کمینترن در مسکو قرار داشت و در سال ۱۹۴۳ بسبب اینکه مغتقد شدند که وجود آن مانعی در طریق جنگ با آلمان است که کشورهای کمونیست و کشورهای دموکراسی غربی مشترکاً در آن وارد بودند ، آنرا منحل کردند و این عمل بیشتر بخاطر جلب رضایت و مساعدت انگلیس و آمریکا بود تا از طرف روسیه اطمینان حاصل کنند که تبلیغات کمونیستی را در آن کشورها و سایر کشورهای غیر کمونیست موقوف خواهد کرد . اما قدر مسلم آن

است که احزاب کمونیست کشورهای غیر کمونیست جهان از مسکو الهام میگیرند و آنرا «خط مشی حزبی» نام میگذارند. بعد از لنین، و در هنگام تسلط استالین، کمونیست‌ها کشورهای غیر کمونیست بعنوان مقاصد تا کثیکی تبعیت از روش و عقاید استالین نموده شعار مهم کمونیسم مارکسی یعنی «انقلاب جهانی» را از برنامه خود حذف کرده، روش خود را آن قرار دادند که با احزاب دیگر در تشکیل دولت شرکت نمایند، و بتدریج پست‌های وزارت و سایر پست‌های حساس و مهم را اشغال نموده از این طریق حکومت را در هر کشور در دست گیرند نه از طریق انقلاب و طغیان و همچنین به نفوذ فرهنگی و تبلیغ جوانان و ورخنه در افکار شاگردان آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها اهمیت بسیار دادند. کمونیست‌ها معتقدند که بالاخره در همه جا قدرت خواهند رسید و طبق نمونه و روش روسیه شوروی ایجاد دیکتاتوری نموده سیستم سوسیالیسم مارکسی را برقرار خواهند کرد.

پس از درگذشت استالین در ماه مارس ۱۹۵۳ که بترتیب‌ها لنینوف و بولگانین و خروشچف جانشین وی گشتند تحولاتی عظیم در دستگاه حکومت شوروی و حزب کمونیست و هم ایدئولوژیهای شدید و سخت دوره استالین بوجود آمد و رژیم کمونیسم راه ملایمت و سازش را پیش گرفت و اصل «همزیستی مسالمت آمیز» (با رژیم‌های دموکراسی و کاپیتالیسم باختری) را که استالین در سالهای آخر عمر خود تنها در این صحبت میکرد خروشچف بموقع عمل گذاشت. این شیوه باعث خشم و عدم رضایت اولیاء کمونیسم جوان و تازه پا گرفته چین کمونیسم گردید و شکافی در اردوگاه کمونیسم بوجود آورده در سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴

مبارزهٔ قلمی ایدئولوژیک شوروی و چین کمونیسم و حملات آنها به یکدیگر و رد یکدیگر باوج خود رسید. چین همچنان طرفدار سیستم و روش استالین بود و شوروی رژیم استالین را مردود و منحرف و مضر شناخت و این کشمکش همچنان ادامه دارد اما سایر کشورهای کمونیستی اکثر آنها (کشورهای بالکن) طرفدار شوروی هستند. در اصلاحات ایدئولوژیکی تازه شوری اصل «دیکتاتوری پرولتاریا» را مناسب زمان امروز ندانسته اینرا ازتاکتیک و برنامه حزب کمونیسم حذف کرده اند همچنین سایر مراحل میل به کمونیسم را که مارکس و انگلس و لنین بدان معتقد بوده اند لازم نمیشمارند و معتقدند که بتدریج تمام کشورهای کاپیتالیسم ابتدا به سوسیالیست و بعد به کمونیست مبدل خواهند شد.

اینک ذیلا خلاصهٔ تاریخچهٔ سیر عقاید سوسیالیستی و کمونیستی را در مغرب زمین از ازمینهٔ قدیم تا قرن ۱۹ برای سهولت مراجعه ذکر می کنیم :

فهرست مختصری از سیر عقاید سوسیالیستی و

کمونیستی در باختر زمین از ازمینهٔ قدیم تا قرن ۱۹

(۱) در تاریخ مسطور مغرب زمین، اولین نطفه این فکر را در عقاید فلاسفه سوفیست (سوفسطائیان قرن پنجم قبل از میلاد) مانند انتیفون، تراسی هاگوس، دیمودگیاس مشاهده میکنیم. مثلا تراسی هاگوس در تعریف عدالت بطریق طعنه گوید که عبارت است از منافع اقویا زیرا در هر کشور، طبقه حاکمه قوانینی وضع می کنند که بمنافع

خودشان باشد » .

(۲) فرضیه کمونیسم افلاطون (قرن ۴ قبل از میلاد) و اصرار وی در القای اصل مالکیت و ازدواج در میان مأمورین و مستخدمین دولت و لشکریان که در کتاب جمهوری وی آمده است .

(۳) در عقاید اپیکور و تابعین او (قرن ۴ و ۳ ق.م.) نیز نطفه این فکر دیده میشود .

(۴) فلسفه شکاکین بنحو صریح و روشن حاوی فلسفه قدیمی و خامی است از فلسفه پروتئاریا یا چیزی مشابه آن (حکومت طبقه فقرا) و تعلیمات ایشان بیشتر خطاب بفقرا و برای ایشان بوده ، کلیه قوانین و مقررات موضوعه و رسوم و قراردادها و مسائل کنوانسیونل را تخطئه و تحقیر میکردند .

(۵) فلسفه کلبیون که پیشوایان ایشان انتیس تن و دیوژن در کتب تعلیمات خود که از میان رفته ، طبق تحقق و عقیده محققین فلسفه سیاسی نقشه يك نوع کمونیسیم ایده‌الیزه را طرح کرده‌اند که در آن اموال و ازدواج و حکومت هر سه الفاشده و ناپدید می‌گردد .

(۶) در فلسفه رواقیون یونانی و هم‌رواقیون رومی . در قرون بعد از میلاد فکر عدم موافقت یا لا اقل عدم رضایت از تملک اموال در عقیده و اصرار ایشان به مساوات و برابری و برادری تمام مردم جهان بایکدیگر و هم در فلسفه مادی ایشان جلوه‌گری میکند .

(۷) - فلاسفه رومی (قرون ۴ و ۵ بعد از میلاد) که سن اگوستین شاید بهترین معرف فلسفه ایشان باشد این فکر را بصورت تحقیر دولت و رد و تحقیر قوانین بشری و در توصیف عدالت آسمانی و تخطئه عدالت

انسانی نمایش میدهند فرد را محکوم به اطاعت مطلق از دولت ندانسته، عدالت قانون بشری را مادون عدالت آسمانی و الهی قرار میدهند.

(۸) فلاسفه آغاز مسیحیت و فلاسفه مذهبی مسیحی قرون وسطی موسوم به اسکالستیک به تبعیت از همان اصل موضوعه مذهب مسیح که اموال را بدرجه اشد تحقیر نموده و آنرا ریشه فساد عالم و مایه شرارت جامعه بشری دانسته، گفتند که «مالکیت عامه طریقه کامل‌تری است برای زندگی از تملک شخصی، و تملک شخصی طبیعی نبوده نتیجه شرارت انسان است. دیگر آنکه سیستم مزد گرفتن و کار کردن سبب فقر توده‌ها شده زیرا بوسیله رنج و زحمت خود بقدرتی که آنها را بنده ساخته است کمک‌می کنند و میتوان حداکثر بدبختی‌ها و شرارت انسانی را از طریق لغو مالکیت و بخصوص لغو مالکیت زمین ازمیان برد.»

(۹) این فکر از مسیحیت به اسلام نیز وارد گشته چنانچه اسلام نیز اموال و اولاد را مایه فتنه و فساد دانسته است (ان اموالکم و اولادکم فتنه).

(۱۰) و نیز همین فکر بود که در آغاز قرن شانزدهم میلادی منتهی بظهور انابپتسم یا کمونیسیم مسیحی در آلمان و سوئیس و هلند و مراوی گردید و بعد بنقاط دیگر سرایت کرده و حتی بآمریکا رفت. فلسفه این فرقه که شامل عقاید سوسیالیستی و کمونیستی بود اطاعت از دولت را عملی اهرم‌نی و شیطانی و مردود دانسته، طرفدارالغاء دواصل مالکیت و ازدواج و هم حامی لغو قوانین موجود گردید.

(۱۱) در قرن ۱۶ و ۱۷ مبارزه پروتستانها با قدرت مطلقه عاری از این فکر نبوده باسیر و جریان مزبور بی ارتباط نبود.

ماکیاولی و ژان بودن نیز معتقد بتعدیل در تقسیم ثروت بوده ولی هیچکدام را در اصطلاح امروز سوسیالیست نمیخوانند زیرا توجه سوسیالیسم نوین بیشتر معطوف به کنترل اقتصاد است از طرف دولت . (۱۲) در انگلستان که در قرون جدید زودتر از سایر نقاط اروپا کانون انقلاب فکری واقع شده ، این فکر در قرون ۱۷ و ۱۸ به چند صورت و بنحوی شدید و آشکار بنام نهضت های دموکراتیک و سوسیالیسم و کمونیسم افراطی خودنمایی کرد : (الف) حزب لاورلز به قیادت اوورتون و لیل برن که آنها را دموکراتیک لیبرال گویند معتقد شدند به اصل مساوات و هم سطح قرار دادن مردم عوام با اشراف (لاردها) و رفع اختلافات اجتماعی و مقامات سیاسی و اختلاف اموال . (ب) حزب دیگرز یا لاورلزهای صنفی که آنها را اولین کمونیست های یوتوپیان قرون جدید گویند به قیادت جرارد وینستانی که اولین فلسفه اجتماعی پرولتاریائی را در قرون جدید وضع کرده گفتند اصلاحات سیاسی بدون رفع عدم تساویهای اقتصادی، عمل مصنوعی و سطحی است و قویاً معتقد بودند بلزوم لغو مالکیت اراضی . جیمز هارینگتون پیشوای جمهوریخواهان انگلیس نیز عقیده فوق را داشت .

(۱۳) جان استوارتمیل فیلسوف انگلیسی خود را سوسیالیست دانسته و صریحاً طرفدار سوسیالیسم اعلام نموده ولی در تاریخ فلسفه سیاسی او را سوسیالیست ایدئالیست می خوانند در برابر مارکس که او را سوسیالیست ماتریالیست می شمارند .

(۱۴) البته نطفه این فکر در فلسفه های ضد استبدادی و ضد قدرت

مطلقه در فرانسه قبل از انقلاب و در عقاید فلاسفه قرن ۱۸ اروپا مانند ولتر و روسو و مونتسکیو نیز دیده میشود .

(۱۵) در قرن ۱۸ بحث در اقتصادیات و تحلیل مسائل اقتصادی وارد میدان فلسفه سیاسی میشود که در بیان عقاید آدم اسمیت و سایر فلاسفه اقتصادی بدان اشاره شده .

(۱۶) در قرون ۱۹ و ۲۰ کارل مارکس، فردریک انگلس، لیب نخت، کالتسکی، لنین، استالین و تروتسکی این فلسفه را بشکل نوین متشکل نموده مکتب کمونیسم جدید را بوجود آوردند (رجوع شود به مارکسیسم، لنینیسم، استالینیسم، تروتسکی ایسم و سوسیالیسم)

۱۳۴ - کمیته ایسم دموکراتیک

Democratie Comiteism

این اصطلاح را ظاهراً لنین وضع نموده و مکرر در تحریرات خود بکار میبرد . تروتسکی و سایر نویسندگان کمونیست نیز آنرا استعمال کرد مقصود از آن کمیسیون‌های معمول در رژیم دموکراسی است که باعث کندی جریان امور و تعویق در انجام کارهای لازم میشود و همین روش کمیسیون بازی را لنین یکی از نقاط ضعف دموکراسی دانسته و بدان حمله کرده است .

۱۳۴ - کمیترون (کمونیست اتر فاسیونال)

عنوان بین المللی سوم (مجمع کمونیست بین المللی سوم) است

که لنین در سپتامبر ۱۹۱۵ در کنگره حزب سوسیالیست بین‌المللی اساس آنرا گذاشت و بدان در قسمت کمونیسم در همین کتاب اشاره شده (رجوع شود به کمونیسم).

۱۳۵ - کنترورسیسم

Controversisme , Controvesialism

عنوان گروهی از روشنفکران آغاز قرون وسطی است که کار ایشان مناظره و بحث و مشاجره لفظی و منطقی در باب رابطه دولت با کلیسا بود، ولی هدف انقلابی نداشتند و بعداً این فکر را متوجه اتوریته و قدرت دولت یا قدرت موضوعه قرارداد و اصل «عادت» را عنوانی قرار دادند برای طرفداری و دفاع از آزادیهای قدیم بر ضد قدرت موضوعه که حالت استبدادی داشت و تابع اراده فرد واحد بود و می‌گفتند: «عادت ارث پدران است و آزادی نیز از قدیم وجود داشته و جزء عادات بوده و چنانچه شاه یا زمامدار بخواهد خود مختاری را پیشه سازد، سلب آزادی قدیم و غصب ارث آباء و اجداد افراد جامعه را نموده است» این فرضیه را به «حقوق طبیعی» نیز مربوط ساختند.

۱۳۶ - کنستیتیونیسم

Constitutionalism

بمعنی مشروطیت عنوان آئین و عقیده ایست که طبق آن قدرت حکومت بر مردم باید مشروط و محدود باشد به اصولی معین و مشخص و تعریف شده و قابل اجرا در مورد سازمان سیاسی کشور، و طرز جریان قانونی و رسمی

امور کشور از هر حیث طبق قانونی بنام قانون اساسی تعیین شده باشد بطوریکه حقوق اصلیه و اساسی افراد و گروه‌ها محفوظ مانده و بدان تجاوزی بعمل نیاید. حکومت مشروطه ممکن است سلطنتی باشد یا جمهوری، و در هر حال مشروط است بشرایطی که در قانون اساسی ذکر میشود و در صورت عدم انجام شرایط حق حکومت از زمامدار یا هیئت زمامداران ساقط میگردد و مردم می‌توانند بطریق انتخاب و با رأی اکثریت حکومت را به اشخاص دیگر بپارند.

اصطلاح کنستیتوسیونالیسم معمولاً در برابر اصولوتسیم (حکومت مطلقه) استعمال میشود، حکومت آتن قدیم در قرن دموکراسی آتن از نوع مشروطیت بوده در قرون وسطی نیز نوعی مشروطیت نسلی معمول بوده و بعضی مجالس انتخابی وجود داشته که مشروطیت قرون وسطائی معروف است و مشروطیت جدید تا درجه‌ای از آن ریشه گرفته (رجوع شود به اصولوتسیم).

۱۳۷ - کنسرواتیسم

Sonservatism

کنسرواتیسم بمعنی مسلک محافظه کاری است که شامل کلیه موارد میشود اعم از مذهبی و سیاسی و اجتماعی، و کنسرواتیسم بمعنی شخص یا حزب محافظه کار و متمایل بعقیده و روش محافظه کاری است.

کنسرواتیسم یا محافظه کار کسی را گویند که بالاخص از لحاظ نظریات سیاسی مایل به «حفظ» و نگاهداری هر چیز اساسی و باارزش است که در زمان گذشته در میان ملت وی معمول بوده و تنها ابداعات و

اصلاحاتی را قبول میکند که بنحو مطلق مورد ضرورت تشخیص داده شود، و هیچ يك از افکار و سنن و عادات اساسی قدیم را مورد انتقاد قرار نمیدهد. اشخاص محافظه کار معمولاً معتقد به اتوریته و قدرت هستند (نه بمفهوم اتوریته یا نیسم افراطی) در حفظ معتقدات و ارزشهای خانوادگی و اخلاقی، و رعایت سنن، حفظ نقش اشرافی را در جامعه لازم شمرده و سعی دارند از نفوذ توده‌های عظیم در رهبری امور دولت جلوگیری نمایند. محافظه کاران غالباً (اما نه لزوماً) طرفدار کلیسا و سلطنت بوده‌اند.

محافظه کاران معمولاً صاحب مزاج اعتدالی بوده و گاهی نیز بصورت ناسیونالیست‌های افراطی جلوه کرده‌اند. غالباً جوانان را رادیکال و عامه را محافظه کار می‌خوانند و بنا بر این رادیکالیسم در برابر کنسرواتیسم قرار می‌گیرد ساکنین دهات و قراء و شهرهای کوچک معمولاً محافظه کارتر از مردم شهری هستند. آدموند برک فیلسوف انگلیسی را پدر مکتب کنسرواتیسم جدید انگلیس می‌خوانند، وی انقلاب فرانسه و روح تحول افراطی را شدیداً مورد حمله قرار داد. آمریکائیان در میان پیشوایان انقلاب آمریکا غالباً الکساندر همیلتون را که بیشتر جنبه محافظه کاری داشته با توماس جفرسون که بیشتر رادیکالی بوده است مورد مقایسه قرار میدهند. حزب محافظه کار انگلیس موسوم به «توری»^۱ مثال خوبی از کنسرواتیسم قرن بیستم است، در آمریکا معمولاً حزب جمهوریخواه را محافظه کارتر از حزب دموکراتیک و جنوبیان را محافظه کارتر از مردم شمال آمریکا میدانند. همواره نباید محافظه کار را با ارتجاعی ((راکسیونر)) اشتباه

کرد و همچنین فاشیسم را نباید محافظه کار شمرد زیرا فاشیسم احترام واقعی نسبت به سنن و عادات و ارزشهای قدیمه ندارد، بلکه بعکس نوعی جنبش انقلابی تلقی میشود (رجوع شود به فاشیسم و اتوریتر یا نیسم).

۱۳۸ - کنسلیه ، کنسی لیاریسم

Conciliaire , Cnnciliarism

کنسی لیاریسم یا فرضیه مصالحه، نام فرضیه ایست که میومد و کام (ویلیام اف دو کام) فیلسوف انگلیسی قرن ۱۴ وضع نموده و طبق این فرضیه ، قدرت مطلقه پاپ را در مسائل مذهبی مردود و از باب شرك و كفر دانسته و معتقد است که :

(اولاً) در باب مسائل غامض مذهب و نکات مورد شك به متن کتاب مقدس رجوع کرد . این دعوی در واقع ناقض دعوی پاپ بود که فرامین خود را منبع حقایق مذهبی و الهامات الهی معرفی میکرد . (ثانیاً) پیشنهاد تشکیل شورای عام از دانشمندان مسیحی و اجرای سیستم نمایندگی و حکومت مشروطه را در حوزه کلیسا نمود . فلسفه وی موجب شد که رابطه بین قدرت مطلقه سیاسی را با رعایای دولت و حقوق رعایا را برای مقاومت در برابر دولت بمیدان بحث آورده بتدریج محور بحثهای سیاسی قرار دهد ، و بدین طریق مقاومت مردم را در برابر قدرت مطلقه سلطنت ، حق وجدانی رعایا و ناشی از حقایق مسیحیت شمردند .

۱۳۹ - کنکوردانسیا

Concordantia

این اصطلاح از فرضیهٔ کنسلیلیه یا مصالحه ناشی گردید و مفهوم آن چنین بود که « چون قدرت غائی در کل جسد کلیسا (یعنی جامعهٔ مسیحیون) نهفته ، لذا اعضاء آن اعم از پاپ یا شورا یا کالج کاردینالها را نمیتوان جدا گانه مرجع غائی دانست و نیز نمیتوان هیچ يك را نمایندۀ دیگری شمرد، بلکه باید این سه بایکدیگر همکاری نمایند و هم آهنگی و تعاون نسبت بیکدیگر داشته باشند . نیکلادوکیوسا^۱ کاردینال آلمانی که از جملهٔ کنسلیلیریست ها بود این مطلب را به حوزهٔ سیاست و حکومت نیز بسط داده چنین گفت که حکومت عبارت است از يك جمعیت تعاونی و هم آهنگ (که آنرا کنکوردانسیا مینامد) به نمایندۀ قدرت يك زمامدار که با قدرت حاکمهٔ مستقله در رأس آن قرار گرفته باشد ، (رجوع شود به کنسلیلیاریسم) .

۱۴۰ = کنوانسیون ، کنوانسیون نالیسم

Conventionalism

کنوانسیون در اصطلاح علوم سیاسی چند معنی زیر استعمال شده (۱) موافقت نامه‌ای که بین دو یا چند دولت در امور مربوط ببازرگانی یا مقررات اداری تماسهای بین‌المللی و سایر مسائلی که در درجهٔ دوم اهمیت است منعقد میگردد. موافقت نامه‌هایی مربوط بمسائل مهم و درجهٔ اول را معمولاً پیمان یا عهد نامه اصطلاح میکنند

(۲) نام مجلس فوق‌العاده‌ایست که قدرت مستقله حاکمه بدان داده میشود برای ایجاد تغییرات مهم در قانون اساسی مانند کنوانسیون پارلمانهای سال ۱۶۶۰ که شارل دوم را احضار و یار دیگر به سلطنت رسانید و کنوانسیون سال ۱۶۸۹ که ویلیام و ماری را بنخت سلطنت نشانید یا کنوانسیون ملی فرانسه در سالهای ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۵ .

(۲) نام مجلسی است که بفواصل غیر منظم زمان برای تجدید نظر در قانون اساسی و پیشنهاد آن به انتخاب کنندگان تشکیل میشود .

(۴) نام جلسه‌ای است از رأی دهندگان يك حزب در يك شهر یا بخش و نمایندگان شهرستانهای يك ایالت که کاندیدهای حزبی را برای انتخابات تعیین کرده ، برنامه و هدفهای حزب و مقررات سازمان حزبی را وضع مینمایند .

توضیح آنکه بر جلسات و مجامع بین‌المللی اطلاق کنوانسیون نمیشود و آنرا اکثرانس اصطلاح میکنند .

کنوانسیون نالیسم یعنی افراط در پیروی از آئین‌های قراردادی و کنوانسیونها .

۱۴۱ - کوایتیسم

Quietism

بمعنی مسلك بردباری و تحمل و سکوت و بعضی اوقات بمفهوم تسلیم و ترك نفس و درویشی نیز استعمال میشود .

۱۴۲ = دولت کورپوراتیف

Corporative State

این اصطلاح در حکومت فاشیسم در ایتالیا معمول گردید و موسولینی مدعی بود که می‌خواهد دولت کورپوراتیف تشکیل دهد ولی طرح وی کاملاً صورت واقعیت نیافت. طرح وی عبارت از آن بود که کورپوراسیون‌هایی که واجد شخصیت حقوقی باشند بطریق افقی از اتحاد سندیکاهای کارفرمایان و کارگران از هر شعبه مخصوصی از صنعت تشکیل دهد.

در سال ۱۹۳۴ بیست و دو کورپوراسیون با تعداد نمایندگی مساوی از کارگران و کارفرمایان کارخانجات صنعتی تشکیل شد. عده‌ای هم نماینده از خارج بعنوان نمایندگان مصرف کنندگان اجناس بر آن افزودند. مفروض چنین بود که این کورپوراسیونها وضع مقرراتی برای انضباط لازم در تولید و نظم و ترتیب اداره صنایع بنمایند. اگر چه توضیح این مطالب ممکن نشد که دقیقاً معلوم شود مقصود از این بیان چیست اما فاشیسم ایتالی ادعا میکرد که نمایندگی صاحبان کلیه مشاغل در مقننه عملی بدین طریق در انتخابات فاشیسم منظور شده و حکومت، حکومت کورپوراتیف است یعنی صاحبان کلیه مشاغل در امر حکومت شرکت دارند.

۱۴۳ = کولکیتیویسم

Collectivism

عبارت از آن سیستم اجتماعی یا عقیده‌ایست که سعی دارد جامعه را

بوسیلهٔ مساعی جمعی یا همکاری اداره نماید. اصطلاح کولکتیویسم در برابر اندیویدوالیسم (اصابت فرد) بکار میرود و همچنین شامل سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی دسته جمعی مانند سوسیالیسم و کمونیسم و سندیکالیسم و حتی فاشیسم نیز میشود. کولکتیویسم به انجام امور اجتماعی بصورت جمعی و اشتراك و ترکیب مساعی افراد با یکدیگر در تحت رژیم اتوریتریان و استبدادی کم و بیش اهمیت میدهد. در منطقهٔ اموراتصادی با لسه‌فر و کاپیتاللیسم و سوداگری آزاد مخالف است.

این اصطلاح غالباً مرادف با توتالیتریانیسم استعمال میشود ولی اصطلاح ثانی مفهومی وسیع‌تر دارد و اصطلاح کولکتیویسم بیشتر در مسائل اقتصادی بکار میرود (رجوع شود به توتالیتریانیسم)

۱۴۴ - گوبینی‌سیم

Gobinism

عقیدهٔ منسوب به ژوزف گوبینو^۱ که در کتاب خود موسوم به «عدم تساوی نژاد انسان» فرضیهٔ موسوم به گوبینی‌سیم را وضع کرده گوید که «آریان‌های موخرمائی و دارای جمجمهٔ بلند یا تیتون‌ها تفوق بر سایر نژادهای انسان دارند».

این فرضیه در قسمت فرضیهٔ «افسانهٔ نژادی و تفوق نژاد نوردیک» فلسفهٔ آلمان نازی مؤثر افتاد (رجوع شود به فاشیسم).

(۱) Joseph Arthur Gobineau (۱۸۱۶ - ۱۸۸۲) دبیر ات
فرانسوی، خاورشناس و موسیقار لوژیست.

۱۴۵ - گیلد سوسیالیسم

Guild Socialism

(رجوع شود به سوسیالیسم ، قسمت «سوسیالیسم صنفی».)

۱۴۶ - لسه‌فر

Laissez Faire

لسه‌فر اصطلاح فرانسه و معنی لغوی آن این است . « بگذار هر شخص آنچه که میل دارد انجام دهد، این اصطلاح عنوان دیگری است برای فرضیه «اکنونومی کلاسیک» و معرف اصول فلسفه مزبور بوده ، مفهوم آن این است که امور اقتصادی . چنانچه دولت یا خرقدرت الزامی دیگر در آن مداخله نکند ، بخودی خود حلال مشکلات خود می‌باشد و به بهترین نحو اداره میشود ، و براساس این فرضیه قرار دارد که وجود يك نظم هم آهنگ که در آن فعالیت فرد مواجه با موانعی مانند مقررات دولتی نشود ، چرخ امور اقتصادی را بتقع عموم بکار می‌اندازد ، واصل منافع شخص که تابع روش عقلی باشد در مدت مدید عین منافع عامه است . این فرضیه در آغاز قرن ۱۷ وضع گردیده و گروهی از اقتصاد شناسان فرانسوی موسوم به فیزیوکراتها بهدایت تورگو آنها پرورش دادند ، و آدم اسمیت پدر اکنونومی کلاسیک انگلیس در کتاب خود موسوم به «ثروت ملل» آنها تأیید نمود (رجوع شود به اکنونومی کلاسیک ، فیزیوکراسی لیبرالیسم ، و توتیلیتاریانیسم)

۱۴۷ - لگالیسم

Legolism

لگالیسم یعنی عقیده به اصالت قانون و اصول قضائی و حقوقی ، و همه چیز را از دریچه قضائیات و مسائل حقوقی نگریستن . این عقیده در افکار سابق یونانی وجود نداشت و اگر وجود داشته نقش آن در اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان بسیار ضعیف بوده و قابل ملاحظه نبود . این طرز فکر و تصور نسبت بدولت و مردم و روابط بین افراد بایکدیگر و بین دولتها که باید بر اساس موازین قضائی باشد ، از زمان دولت روم قدیم معمول شده و جزء ذاتی فلسفه سیاسی گردید و تا با امروز هم در روابط و سیاست داخلی و خارجی بین المللی همیشه همین حالت حقوقی و شرایط حقوقی (لگال) مطمح نظر است نه حالت و شرایط اخلاقی و سوسیولوژیکی که در یونان قدیم معمول بود . در واقع این طرز فکر لگالیسم، یعنی کلیه روابط بشری را در ترازوی قضائیات و قانون و حقوق سنجیدن ارث تمدن رومی است که بجهان امروز رسیده .

مفهوم لگالیسم در قسمت دولت و روابط آن با مردم آن است که: دولت مخلوق قانون است و در باب دولت و جامعه و کشور نمیتوان و نباید با اصطلاحات جامعه شناسی (سوسیولوژیکی) و اخلاقی (اتیکس) بحث نمود بلکه باید از لحاظ صلاحیت حقوقی و اصالت قانونی و قضائی (که آنرا لگان اصطلاح میکنند) بحث کرده و معلوم نمود که دولت از جهت مزبور صالح است یا نیست .

۱۴۸ = لنینیسم

Leninism

لنینیسم شکلی خالص از مارکسیسم است که منسوب به لنین پیشوای انقلاب بالشویکی روسیه می‌باشد و چون در روسیه بموقع اجرا درآمد بیشتر از سایر اشکال مارکسیسم رواج یافت. لنین اصلاحات و تغییراتی در بعضی از اصول مارکسیسم داده و موادی بر آن افزوده و عناصری از آن حذف کرده است تا مناسب اوضاع و محیط روسیه گردد که وقوع اولین انقلاب کمونیستی در آن کشور بفکر مارکس هم نرسید، زیرا نظائر آن کشور را هنوز پخته و آماده برای قبول این مرام نمیدانست و بعکس انتظار داشت که انقلاب کمونیستی در جهان ابتدا از انگلستان شروع شود.

عقاید لنین در دوره قبل از انقلاب روسیه با دوره بعد از انقلاب که وارد عمل گشته و قیادت انقلاب را خود بدست گرفته متفاوت است. در دوره قبل از انقلاب به تبعیت از عقیده مارکس و سیر تاریخی دیالکتیک معتقد بود که کشور روسیه هنوز استعداد انقلاب کارگری را ندارد و بدان مرحله تقلائی پرولتاریا نرسیده، بلکه باید ابتدا انقلاب بورژوا در آن صورت گیرد (مانند انقلاب فرانسه) و رژیم قدرت مطلقه و استبداد تزاری باید ابتدا مبدل به دموکراسی و مشروطیت و حکومت طبقه متوسط گردد، و پس از آن که صنعت و کارخانه رو به ترقی گذاشت و تعداد کارگران افزون گشت و در طبقه کارگر و دهقان آگاهی وجدان و بیداری بوجود آمد و زمینه انقلاب پرولتاریا فراهم گشت، انقلاب مزبور صورت گیرد. پس از آغاز انقلاب، در ورود بروسیه و بعد از آن که قدری بر اوضاع مسلط شد و رژیم کرنسکی را برانداخت باز هم

همین نظر را داشت، ولی رفقای جوان وی بدو خیره خیره نگرسته
 او را ارتجاعی و کهنه خواندند و نزدیک بود او را کنار گذارند و خود
 انقلاب پرولتاریا را بدست گیرند. لنین که بسیار موقع شناس بود و
 وضعیت خود را در خطر دید، بفوریت تغییر عقیده داد، انقلاب ناگهانی
 پرولتاریا را بدون طی مرحله انقلاب بورژوا و برخلاف دیالکتیک
 مارکس قبول کرد و قیادت آنرا شخصاً در عهده گرفت، و چون این
 تغییر عقیده برخلاف تحریرات سابق وی بود، ناچار برای توجیه
 تغییر عقیده و روش جدید خود کتاب «دولت و انقلاب» را در تفسیر
 عقاید مارکس و انگلس نگاشت که البته از طرف منتقدین انتقادات
 بسیار نسبت بمندرجات آن شده و اینک خلاصه اصول عقاید لنین و جرح
 و تعدیل یا اصلاحاتی را که در فلسفه مارکس بعمل آورده است ذکر
 می‌کنیم البته در این فهرست بذکر اصول عقاید وی بعد از انقلاب
 می‌پردازیم و از ذکر عقاید وی قبل از انقلاب که برپایه توضیح فوق
 قرار گرفته بود صرف نظر می‌کنیم.

فهرست اصول لنینیسم یا عقاید سیاسی لنین بعد از انقلاب:

(۱) لنین بقیه اشکال مارکسیسم را منحرف میدانند. لنینیسم
 معتقد است به اصلاح فلسفه مارکس در هنگام لزوم، ولی در عین حال
 متعصب است در لزوم عدم انحراف از اصول و مسائل مربوط به آئین
 کلی و عمومی لنین مارکسیسم را یک آئین درمذهب می‌شمارد. مارکسیسم
 لنین یک آئین قاطع و عمومی (دوگماتیک^۱ و ارتودوکس^۲) است.
 هدف لنینیسم ایجاد رفقای برای اداره تشکیلات مبارزه انقلابیون

پروفسیونل (انقلاب‌چیان) است : لنین در فرضیه زیر را به مارکسیسم افزوده است :

(اول) فرضیه جنگ امپریالیستی که سبب ظهور آنرا لزوم طبیعی از پرده برون افتادن اختلافات غائی دانسته و آنرا به یک منازعه کاپیتالیست برای تقسیم یغماها معنی میکند که در آن کارگران هیچ ملتی منافع حیاتی ندارند .

(دوم) فرضیه کمونیزم در مرحله امپریالیسم که طبق این فرضیه هنگامیکه کاپیتالیسم در سیر تکامل خود بمرحله امپریالیستی میرسد ، همراه آن ، نهضت ثانوی کشمکش طبقاتی بوجود میآید و کمونیزم آشکار میگردد . و جهانی شدن بازار بواسطه ترقی صنعت و ظهور انحصارات و رقابت بین انحصارچیان ملل که منجر به رقابت بین دولتها و کشمکش بین المللی بمنظور استثمار میشود ، موجب تقویت و تکامل کمونیزم جهانی میگردد .

(۲) انقلاب : لنین دارای فکر انقلابی است . وی زنده کننده قسمت انقلابی مارکسیسم است و بدین قسمت از فلسفه مارکس بیشتر اهمیت میدهد و برای نهضت انقلابی دور کن قائل است : **(اول) وحدت ایدآل بوسیله مارکسیسم (دوم) وحدت ماتریال بوسیله سازمان انضباطی شدید حزبی .** لنین با طبقه کاپیتالیست و بورژوا و ابن الوقت شدیداً مخالف و معتقد است باید آنها را برانداخت .

(۳) سوسیالیسم : بعقیده لنین ، سوسیالیسم باید از خارج حوزه پرولتاریا بوسیله بورژوا برای کارگر متعلق به اتحادیه‌ها (تریدیونیونیست^۱)

آورده شود .

(۴) **حزب و تاکتیک حزبی :** لنین واضع تاکتیک حزبی کمونیسم است بشرح زیر: (۱) عده افراد حزب باید محدود و منحصر به يك دایره تنگ و محدود باشد (۲) باید انضباط شدید بجهت حفظ اسرار حزبی در حزب برقرار باشد (۳) حزب از نخبه روشن فکران والیت اخلاقی و ممیمیز از جسدکارگر تشکیل میشود ، و سازمانی است که عده‌ای از اعضاء حزب در تقلاي پرولتاریا برای نیل بقدرت بوجود میآورند. (۴) بعقیده لنین درحزب، فکر و عمل هر دو باید کنترل شود، معهذا با انتقاد ملایم موافق است (۵) حزب ، دیکتاتوری پرولتاریا را بوجود میآورد آنرا اداره میکند و این دوره دیکتاتوری پرولتاریا حد فاصل بین دوره انقلاب و دوره ایدال یعنی دوره جامعه بی طبقات است. (۶) طرفدار سیستم يك حزبی است و معتقد است که غیر از حزب کمونیسم نباید حزب دیگری وجود داشته باشد مگردرزندان .

(۵) **دیالکتیک:** دیالکتیک مارکس را تنها برای مطالعات تاریخی واجتماعی مفید میداند .

(۶) **دترمینیسم اقتصادی :** بعقیده وی سیاست و هر نوع ایدئولوژی را سیستم اقتصادی باید تعیین کند و درمورد آن تصمیم بگیرد .

(۷) **توزیع اجناس :** اجناس معرفی در مراحل اولیه انقلاب باید منساویاً تقسیم شود ولی در مراحل بعد، هر کس بقدر قوه خود کار میکند و بهر کس حوائج ضروری زندگی وی داده میشود .

(۸) **کولکتیویسم :** لنین کولکتیویست است، یعنی منافع فرد را فدای جامعه میداند و با اندیویدوالیست یعنی آزادی فردی مخالف است.

ولی تا درجه ملایمی با انتقاد و آزادی مطبوعات موافقت دارد .

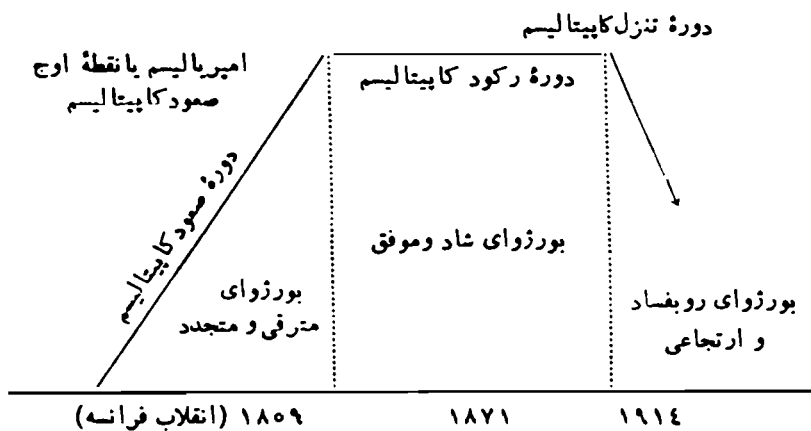
(۹) **توتالیتاریانیم :** توتالیتاریانیت است و طرفدار حق دخالت حکومت در امور اقتصادی و تمرکز آن در دست حکومت و اداره اموال بدست دولت میباشد .

(۱۰) **مذهب - مذهب را** تریاک مردم و وسیله تخدیر اعصاب ایشان می‌شمارد .

(۱۱) **تعریف دولت :** گوید دولت محصول غیر قابل آشتی بودن طبقات و مظهر خصومت طبقاتی است . وجود دولت بخودی خود ثابت میکند دشمنی‌های طبقاتی غیر قابل رفع ، و سازش بین ایشان امکان ندارد . دولت آلت استثمار طبقات ستمکشان است و قدرتی است که از جامعه برخاسته ولی خود را مافوق جامعه قرار داده و بیش از پیش از آن جدائی گرفته . از صفات ممیزه دولت یکی دسته بندی و تقسیم رعایای دولت است بر اساس تقسیمات ارضی ، و دیگر تأسیس نیروی مسلح است . وجود نیروی مسلح ، خود دلیل شکاف بین طبقات اجتماعی مردم است و نیز جلوگیری دولت از مسلح شدن تمام مردم ، خود دلیل بوجود طبقات متخاصم و وجود حالت دشمنی و آشتی ناپذیری بین طبقات مردم میباشد .

(۱۲) **صعود و نزول کاپیتالیزم :** معتقد است که از سال ۱۸۵۹

(انقلاب فرانسه) تا سال ۱۸۷۱ کاپیتالیزم قوس صعود را پیموده و طبقه بورژوا نیز در این دوره ، مترقی و منجد و اصلاح طلب بوده از ۱۸۷۱ تا ۱۹۱۴ کاپیتالیزم در همان اوج ترقی خود در حال وقفه و رکود بوده و از ۱۹۱۴ به بعد قوس نزول را می‌پیماید و طبقه بورژوا در این دوره رو به فساد و انحطاط گذاشته طبیعت ارتجاعی دارد .



منحنی نمایش دوره صعود و نزول کاپیتالیسم طبق عقیده لنین

۱۴۹ = لیبرالیسم

Liberalism

مکتب لیبرالیسم بمفهوم وسیع‌تر خود عبارت است از اعتقاد باینکه انسان آزاد بدنیاً آمده و صاحب اختیار واراده است و باید مجاز باشد خود را بهر اندازه که ممکن است بنحو آزاد پرورش دهد لذا میتوان آنرا مکتب یا فلسفه آزادی طلبی نام گذاشت.

لیبرالیسم بدو شعبه اصلی تقسیم میشود: یکی لیبرالیسم سیاسی و دیگر لیبرالیسم اقتصادی. این فلسفه و مسلک از اواخر قرن ۱۸ و ۱۹ در انگلیس بظهور رسیده و نمو کرد و پیشوایان و مؤسین آن عبارت بودند از جرمی بنتهام، جیمز میل، جان استوارت میل، توماس هیل گرین و اگرچه این فلسفه اصلاً انگلیسی است ولی بعداً مقداری از فلسفه فرانسوی آلمانی در آن وارد شده شکل اولیه خود را تا درجه‌ای تغییر داد.

معتقدات اساسی لیبرالیسم سیاسی عبارت بود از آزادی فکر،

آزادی نطق، آزادی عمل فرد تا آنجا که منافای آزادی دیگران نباشد، و طرفداری از اصالت فرد. آزادی در فعالیت اقتصادی از طرف فرد به لیبرالیسم اقتصادی موسوم شد و مقصود از آن استقلال افراد بود در سوداگری و معاملات شخصی که عاری از کنترل سیاسی باشد، و هم آزادی در حقوق و اموال. این فلسفه جدید فلسفه اجتماعی طبقه بورژوا بود که جای حقوق طبیعت سابق را گرفته بود (قبلانیز هیوم حقوق طبیعت را رد کرده و منسوخ کرده بود) عنوان لیبرالیسم اقتصادی حربه‌ای شد در برابر موقعیت سیاسی و ممتاز مالکین، و بدست طبقه سرمایه دار بازرگانی افتاده بود زیرا در آن زمان در انگلیس کشمکش شدید بین سرمایه‌داران تجارتمندی و صنعتی (که طبقه نو ظهوری بوده و در نتیجه ترقیات صنعتی و تجارتی ظهور کرده بودند) با مالکین اراضی و املاک وجود داشت از اواخر قرن ۱۹ بعد انگلیس بتدریج تفوق صنعتی خود را از دست داد و در نتیجه منافع کاپیتالیستهای صنعتی و تجارتی رو به تقلیل گذاشت، و همچنین معاملات بصورت سازمانهای بزرگ درآمد بطوریکه افراد نتوانستند در معامله آزاد با این سازمانها رقابت و ایستادگی کنند. لذا بمرور زمان کشمکش بین کاپیتالیست و مزد بگیر یا کارگر و در نتیجه افکار لیبرال و طرفداران آن بدو گروه تقسیم شدند:

(۱) گروه محافظه کار و طرفدار حفظ وضع موجود (استانس کوئو).

(۲) گروه متمایل به سوسیالیسم که نظر آنها تملک کارخانجات است از طرف دولت بنام جامعه که آنها ملی کردن کارخانجات نیز اصطلاح میکنند.

مراحل سیر فلسفه لیبرالیسم در انگلیس : سیر فلسفه لیبرالیسم را در انگلیس می‌توان به چهار دوره یا چهار مرحله بشرح زیر تقسیم نمود :

(اول) مرحله بنتهامیسم : که منسوب است به بنتهام فیلسوف انگلیسی (از ۱۷۷۶ تا ۱۸۳۲ یعنی از زمان نشر اولین اثر بنتهام تا هنگام مرگ وی) - در این مرحله لیبرالیسم عبارت بود از يك نوع رادیکالیسمی که منظم گردیده یعنی بصورت سیستماتیک بیرون داده بنتهام آنرا تابع يك سیستم و دستگاه قرار داد و متضمن تفسیر مسائل مربوط به اقتصاد و قضائیات و سیاسیات است تفسیر سیاسی آن همان طرفداری از آزادی فکر و نطق و عمل و حمایت از فرضیه فردیت می‌باشد طرفداريك سلسله اصلاحات قوی است ثئوری حقوق طبیعت را رد نکرده و بدان متوسل میشود و مکمل فلسفه انتقادی قرن ۱۸ است .

مبین اولیه این فلسفه بنتهام است که اولین یوتیلیتاریان انگلیس در قرون جدیده محسوب میشود و فلسفه وی یوتیلیتاریانیسم مبتنی بر سنت اخلاقی انگلیس است که قسمتی از آنرا از هلوئیوس فرانسوی اخذ کرده و از افکار رادیکالیسمی قبل از انقلاب فرانسه نیز در آن وارد شده . اما در قسمت اقتصادیات ، ریشه فلسفه وی از عقاید آدم اسمیت مأخوذ گردیده و فلسفه اسمیت نیز در مرتبه خود تحت تأثیر فلسفه فیزیوکراتهای فرانسه قرار گرفته بود .

(دوم) مرحله جان استوارت میل و اسپنسر : (از ۱۸۳۲ تا ۱۸۸۰) که عبارت است از همان عقاید مرحله بنتهامیسم به انضمام اصلاحاتی که جان استوارت میل در آن بعمل آورده و قدری سوسیالیسم در آن وارد کرد که با فلسفه بنتهامیسم سازگار است ، ولی خدمتی که انجام داد

این بود که باب انتقاد را نسبت به فلسفه بن‌هام که طرفدارانش متعصب در حفظ آن بودند باز نمود.

جان استوارت میل که آخرین یوتیلیتاریان آن دوره محسوب می‌شود در عقایدی که از ۱۸۰۳ گوست گمت و بطور غیر مستقیم از فلسفه آلمانی بوسیله نفوذ عقاید کولریج^۱ و کارلیل^۲ اخذ کرده بود ترکیب نمود. اسپنسر نیز در این راه مجاهدتی نمود.

(سوم) مرحله توماس هیل گرین : (از ۱۸۸۰ به بعد) که عبارت است از دوره مجاهدت در تجدید سازمان افکار لیبرال بوسیله توماس هیل گرین و سایر ایدالیستها. تفسیر گرین یا تجدید تعریف وی از لیبرالیسم بر پایه یک ایدالیسم اخلاقی قرار گرفته بود که آنرا به کانت و هگل نسبت میداد، ولی آنرا به حقوق الهی انگلیس و همچنین به عقاید ارسطو نیز ارتباط داده و بدین طریق نیروی محرکه ایدالیسم اخلاقی را وارد لیبرالیسم نمود. گرین دخالت دولت را در امر اقتصاد در صورت لزوم جایز میدانند.

(چهارم) مرحله تجزیه لیبرالیسم : چندی پس از توماس هیل گرین لیبرالیسم بدو صورت مختلف افراطی و تقریپی در آمده و بدو قسمت متخالف متوجه گردید و آنرا میتوان مرحله تجزیه لیبرالیسم نامید.

(۱) لیبرالیسم کنسرواتیسم (آزادیخواهی محافظه کار)

(۲) لیبرالیسم سوسیالیسم. بدیهی است که در این تجزیه، معتقدات اساسی

(۱) Samuel Taylor Coleridge (۱۷۷۲ - ۱۸۳۴) شاعر و نویسنده انتقادی انگلیس.

(۲) Thomas Carlyle (۱۷۹۵ - ۱۸۸۱) مقاله نویس و مورخ اسکاتلندی.

لیبرالیسم سیاسی نیز بخطر افتاد یعنی آزادی فکر و تحقیق و بیان و مباحثه و انتقاد و اعتراض ، در خطر تزلزل و سقوط قرار گرفت لذا جمعی در صدد بر آمدند که حد وسطی بین این دو طریقه افراط و تفریط بیابند که هم اصول اساسی لیبرالیسم سیاسی محفوظ باشد و هم اقتصادیات تا درجه‌ای در تحت کنترل دولت قرار گیرد تا انحصار ها و شرکتها و مؤسسات بزرگ نتوانند بطور غیر مستقیم حقوق فردیت را که پایه لیبرالیسم سیاسی بود متزلزل سازند ، و بعبارت دیگر سوسیالیسم معتدل و محافظه کار را وارد در لیبرالیسم نمایند لذا میتوان این نوع فلسفه لیبرالیسم را که پس از ظهور دو فرقه بوجود آمد نیز متمم دوره سوم لیبرالیسم دانست و بدینطریق ممکن است تنها قائل به سه دوره گردید .

۱۵۰ - ماتریالیسم

Matérialism

مکتب ماتریالیسم یا مادیت و اصالت ماده از مکاتب بسیار قدیم است و تاریخ آن بزمان یونان قدیم میرسد و عبارت است از اعتقاد به اینکه تنها ماده وجود دارد. و روح و هر چیز دیگر که عنوان ماوراء الطبیعه و حالت متافیزیکی داشته باشد مانند خدایان و روح و فرشتگان وجود ندارند و تنها پندار و خیال آدمی آنها را واجد وجود می‌پندارد مادی استدلال و منطق مادی نیست با اتمیست (منکر وجود خداوند) ، با این فرق که ماتریالیست جنبه مثبت این فلسفه را تعقیب نموده و می‌گوید «ماده وجود دارد» و ضرورتی ندارد که فکر کنیم که چیزی غیر از ماده وجود دارد ولی اتمیست به جنبه منفی

این فلسفه توجه کرد ، میگوید « خدا وجود ندارد، البته نتیجه هر دو یکی میشود .

زoller^۱ یکی از نویسندگان معاصر و از محققین در فلسفه یونانی مینویسد که نه‌عشر از فلاسفه یونانی قدیم ماتریالیست بوده‌اند و فیثاغورث و افلاطون از جمله کسانی بودند که بعکس معتقد بوجود روح بودند ارسطو نیز به وجود روح معتقد نبوده بلکه به «اشکال» معتقد است و آنرا از ماده جدا نمیداند . امازنون و اپیکور عقیده بروح را استهزا کرده و فکری مهمل و بیهوده پنداشته‌اند پیروزی مذهب مسیح در اروپا ، عقیده ماتریالیسم کلاسیک را تا مدتها منسوخ نمود تا باردیگر در اواخر دوره رنسانس این فکر تجدید حیات نمود و در فرانسه قرن ۱۸ که آزادی ابراز عقیده معمول گردید قوت گرفت . در قرن ۱۹ بواسطه ترقیات سریع علمی و تفسیر عوارض طبیعت ، بالطبع ماتریالیسم زمینه بهتری برای پرورش یافت تا آنجا که امروز اکثریت بیولوژیست‌ها و روانشناسان ماتریالیست هستند .

ماتریالیسم علمی هابس Scientific Matérialism
نکته‌ای که به فلسفه سیاسی توماس هابس فیلسوف انگلیسی قرن ۱۷ اهمیت بخشیده همانا ابتکار وی در ابداع روش موسوم بروش علمی (متود سیانتیفیک) است که ماتریالیسم علمی هابس از آن ناشی گردیده وی اولین فیلسوف بزرگ قرون جدید محسوب میشود که سعی کرد فلسفه سیاسی را باسیستم جدید فکر و روش تازه تفکر ربط و وفق داده آنرا بر پایه اصول علمی استوار سازد و نه تنها کلیه حقایق طبیعت بلکه تمام سلوك و رفتار آدمی اعم از فردی یا اجتماعی را با رعایت

نکات فوق در فلسفه خود بگنجانند . علم‌سیاست را جزئی لاینفک از فرضیه کلی جهان طبیعی دانست و بواسطه وضوح و عدم ابهامی که در فلسفه و سبک تحریر وی وجود داشت حتی در مخالفینش مؤثر افتاد تا آنجا که ناگزیر شدند تبعیت از روش علمی وی بنمایند پایه فلسفه وی در این اصل مندرج است که «جهان فیزیکی عبارت از یک سیستم مکانیکی ساده است که تمام آنچه را که در آن واقع می‌شود میتوان بواسطه تغییر مکان اجساد نسبت بیکدیگر با همان قطعیت و روش هندسی توضیح داده و تبیین کرد» .

سیستم فلسفی خود را به سه قسمت تقسیم کرد :

(اول) آنچه که مربوط به اجساد است که امروز آنرا هندسه و مکانیک و فیزیک مینامیم .

(دوم) آنچه که مربوط به روان‌شناسی (پسیکولوژی) و وظائف الاعضاء (فیزیولوژی) افراد آدمی است .

(سوم) آنچه که مربوط به مبهم‌ترین اجساد می‌باشد و آن جسدی است مصنوعی موسوم به جامعه یا دولت .

وی حرکت و قوانین حرکت ، یا علت و معلول مکانیکی را تنها مدار گردش عالم و موجب بروز حوادث گیتی شمرده و میگوید کلیه این آثار ناشی و مشتق از هندسه و مکانیک است .

ماتریالیسم دیالکتیک Dialectic Matérialism این اصطلاح را ابتدا مارکس وضع نموده در برابر دیالکتیک ایدئالیسم هگل (رجوع شود به دیالکتیک) که مبنای آن اعتقاد به جبر تاریخ یا لزوم تاریخی و تکامل و موضوع سه عامل تزلزل - آنتی تزلزل - تزلزل است با این فرق که بجای عنصر ایدئالیسم هگل که معتقد بوجود عقل اعلا و ماوراء الطبیعه در تاریخ بود و آنرا حاکم بر کل حوادث جهان بشری می‌پنداشت ، مارکس

نیروی اقتصادی را پایه و اساس حوادث تاریخ بشر شمرده نیروی محرك بمقیده وی همان نیروی تولیدی و اقتصادی است، برخلاف هگل که نیروی روحی را محرك عالم بشری میدانست. مارکس در واقع ماتریالیسم و اقتصادیات را در همان قالب منطق و دیالکتیک هگل ریخته و روش وی را برای اثبات عقاید خود بکار برده فرضیه کمونیسم جدید را بوجود آورده است (رجوع شود به دیالکتیک ایدئالیسم).

۱۵۱ - مارکسیسم

Marxism

مکتب مارکسیسم عنوان فلسفه موضوعه کارل مارکس فیلسوف آلمانی (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) واضع فرضیه کمونیسم جدید می باشد که در واقع تبیین سوسیالیسم است طبق نظر و تفسیر مارکس و چون بعد از کمونیسم شقوقی مختلف بنام لنینیسم و استالینیسم و غیره پیدا کرد مارکسیسم عنوان کمونیسم مارکسی را بخود گرفت.

اصول مارکسیسم را میتوان در سطور زیر خلاصه کرد:

(۱) مارکسیسم دیالکتیک، (رجوع شود به ماتریالیسم).

(۲) کمونیسم: فلسفه هگل در سیر تکامل و نمو خود بدورشته منشعب میگردد يك رشته آن خط مشی ناسیونالیسم ایدئالیسم را میگیرد که منتهی به مرام فاشیسم میگردد و رشته دوم آن خط مشی دیالکتیک ماتریالیسم را میگیرد که منتهی به مرام کمونیسم میشود و اصول مرام کمونیسم در قسمت کمونیسم ذکر شده (رجوع شود به کمونیسم). پس فلسفه هگل را میتوان از جهتی مادر دو فلسفه کمونیسم و فاشیسم دانست.

(۳) فرضیه اجتماعی: سیستم تولید اقتصادی بمقیده مارکس دستگاہی است که کلیه ساختمان عقاید (ایدئولوژی) و مؤسسات جامعه

بر آن بنا شده است .

(۴) کشمکش طبقاتی : کشمکش طبقاتی در نظر مارکس تجلی دیالکتیک مادی یا اقتصادی است در تاریخ. مارکس گوید، «بدون جنگ طبقاتی امید شورش جهانی و تحول و بهبودی اوضاع غیر ممکن است، و هر نوع انقلاب و شورش که متضمن جنگ طبقاتی نباشد تو خالی خواهد بود» (۵) **فرضیه تکامل تمدن** : مارکس گوید : «در سیر تکامل تمدن

مراحل پی در پی بوجود می‌آید که در هر کدام یک سیستم خاص تولید و مبادلهٔ اجناس معمول است و روابط انسانی بر اساس این سیستم قرار گرفته است.» (۶) **سوسیالیسم جدید** : مارکس در سوسیالیسم قدیم جان استوارت

میل و توماس هیل گرین تجدید نظر و آنرا اصلاح نموده . سوسیالیسم موضوع خود را سوسیالیسم جدید مینامد . طبق این فرضیه گوید کاپیتالیسم خالق طبقه کارگر است (در نظر وی کاپیتالیسم بمنزله ترقی - کارگر افتی ترقی و سوسیالیسم در حکم سقز است) - گوید : « ضبط و تصاحب اجناس تولیدی مازاد از طرف سرمایه‌دار و اختیار تعیین قیمت مازاد اجناس (یعنی مازاد قیمت فروش اجناس بر اجرت کارگر) در دست سرمایه‌دار است و در واقع سرمایه‌دار سارق این مبلغ مازاد است . این خاصیت ، کاپیتالیسم را به انجام دوا مبادار میکند :

(اول) تولید بمقدار زیاد .

(دوم) **انحصار** : این جریان منجر بنمرکز ثروت و تجمع مال در دست عدهٔ کمتری شده و جامعه را بنحوی دقیق تر بدو طبقهٔ مشخص سرمایه‌دار و پرولتاریا (طبقه کارگر) تقسیم میکند . اکثریت جمعیت مردم بمبدل به مزد بگیر ها میشوند و روز بروز بر فقر ایشان افزوده میگردد . عدهٔ سرمایه‌دار محدودتر و جمع مال در این عده بیشتر و بالطبع شکاف ،

بین دوطبقه سرمایه‌دار و کارگر افزون می‌گردد تا منتهی به انقلاب کارگر (انقلاب پرولتاریا) می‌گردد.

(۶) انقلاب پرولتاریا : انقلاب کارگر بعقیده مارکس یعنی بیداری و فشار توده‌های متشکل نه برای تحصیل قدرت سیاسی بلکه برای بالا بردن سطح زندگی افراد توده‌ها و بهبودی احوال ایشان. هدف اول انقلاب باید از بین بردن دوطبقه کاپیتالیسم و بورژوا باشد.

(۷) جامعه بی طبقات یا ایدال مارکس : بعقیده مارکس پس از انقلاب پرولتاریا دوره‌ای بوجود می‌آید بنام دیکتاتوری پرولتاریا که دوره فاصل بین کاپیتالیسم و دوره ایدال است. دوره ایدال دوره‌ایست که جامعه بی طبقات بوجود می‌آید و دیکتاتوری پرولتاریا بخودی خود از میان میرود.

(۷) سوسیالیسم علمی یا فرضیه ارزش مازاد : مارکس واضع فرضیه ارزش مازاد است که به سوسیالیسم علمی موسوم شده و جزئی از ماتریالیسم اقتصادی است. می‌گوید: در تمام اجناسی که بازار می‌آید يك ماده مشترك و مجرد^۱ و هم جنس^۲ وجود دارد و آن عبارت است از **کار کارگر**. بهای این متاع براساس طول مدت کار است و قیمت هر جنس منوط است به شامل کردن بهای این متاع در آن جنس پس (اولا) اجناس باید بمقداری تهیه شود که بتواند مورد مبادله قرار گیرد. (ثانیا) قیمت آن براساس مقدار کاری تعیین شود که برای تولید لازم است. ارزش مازاد یا قیمت مازاد عبارت است از تفاضل قیمت فروش

جنس بر قیمت کار یا اجرت کار گر .

(۹) تفسیر اقتصادی تاریخ: بعقیده مارکس ، تاریخ، کشمکش بین طبقات است نعملل ، و حوادث تاریخی در تحت فشار نیروهای اقتصادی بوجود پیوسته ، رشته‌های منافع اقتصادی که طبقات را بهم می‌پیوندند محکم‌تر از رشته‌هایی است که افراد یک ملت را بهم می‌پیوندند. کشمکش اقتصادی تحت فشار نیروهای ایدال (بر خلاف عقیده هگل) تاریخ منتهی بیداری پرولتاریا میشود که نتیجهٔ نمو کاپیتالیزم است . مکانیسم تاریخ ، تقلای انقلابی بین طبقات است (بر خلاف عقیدهٔ هگل که آنرا تقلای بین ملل میدانند) .

(۱۰) دموکراسی و لیبرالیزم: مارکس، دموکراسی و لیبرالیزم و یوتیلیتاریانیزم را عقاید طبقهٔ متوسط (بورژوا) و ایدئولوژی منسوخ بورژوازی میدانند. آزادیهای عرفی مانند آزادی سیاسی و آزادی عقیده و مسکن و شغل و انتخاب و امثال آنرا ناقص شمرده و آزادی حقیقی نمی‌شمارد بدان سبب که مسائل اقتصادی را در بر ندارد، و آنرا آزادی موهوموخیالی، و در عمل آنرا غلامی می‌شمارد ، و بهمین سبب نیز مخالف انقلاب سیاسی است زیرا انقلاب سیاسی مسائل اقتصادی را در بر ندارد .

(۱۱) - کاپیتالیزم و بورژوا : مارکس بر انداختن سرمایه‌دار و طبقهٔ متوسط را لازم میدانند زیرا سرمایه‌دار را طفیلی و مفتخوار و بورژوا را آلت اجرای مقاصد سرمایه‌دار میدانند .

(۱۲) - تعریف دولت : دولت را آلت کشمکش طبقاتی می‌شمارد .

(۱۳) - بحران و کسادى متناوب : معتقد بظهور بحران و

کسادى متناوب در معاملات و بازار در جامعه‌های کاپیتالیزم است که

خود انقلاب کارگر را نزدیک می کند .

(۱۴) - توزیع ثروت : میگوید : «توزیع ثروت باید طبق شرایط جامعه تعیین شود» و در قسمت دستوری صریح و روشن نمیدهد .

(۱۵) کولکتیویسم : مارکس مخالف مسلک فردیت (اندیوید-والیسم) است و تحت عنوان حکومت طبقه کارگر در واقع طرفدار فلسفه کولکتیف میباشد .

مارکسیسم دوگماتیک Dogmatic Marxism این اصطلاح را استالین در تحریرات خود بکار برد و مارکسیسم را بدو قسم تقسیم میکند . (اول) مارکسیسم دوگماتیک (جزئی) که منظور از آن همان مارکسیسم اولیه و موضوعه مارکس است و اعتقاد به اینکه باید جزئیات آنچه را مارکس گفته رعایت کرد بدون توجه به مقتضیات زمان ، و نمیتوان در آن تغییری داد .

دوم مارکسیسم گره آتور Creator Marxism یا مارکسیسم خلاقه که بواسطه انجام اصلاحات لازم در مارکسیسم طبق مقتضیات زمان و تحولاتی که در اوضاع پیش میآید ، همیشه نیروی خلاقه خود را حفظ کرده بجلو میرود و کهنه نمیشود . استالین صریحاً میگوید که «من طرفدار دومی هستم .»

۱۹۲ - ماکیاولیسم

Machiavellism

مکتب ماکیاولیسم که آنرا «فلسفه استبداد جدید» نیز میخوانند عبارت از مجموعه اصول روش و دستوری است که ماکیاولی فیلسوف و سیاستمدار ایتالیائی قرن ۱۵ (۱۴۶۹ - ۱۵۲۷) برای

زمامداری و حکومت بر مردم میدهد و اولین مرتبه در تاریخ باختر زمین افکاری را برای روش حکومت استبدادی بروی کاغذ میآورد که سابقه نداشته و لااقل تا آن تاریخ این نوع باصراحت تحریر نشده بود، لذا آنرا استبداد جدید نام گذاشتند عقاید ماکیاولی را میتوان در سطور زیر خلاصه نمود :

خلاصه و اصول عقاید ماکیاولی یا مکتب ماکیاولیسم .

(۱) هدف فلسفه ماکیاولی: تأسیس دولتهای متحد و قوی و منمرکز ایتالی است که تابع کلیسا نباشد و در اروپا صاحب تفوق سیاسی گردد .
(۲) مرام کلی ماکیاولیسم : بدبینی (پی‌میسم) و طرفداری از ظلم و استبداد و حکومت مطلقه نامحدود .

(۳) طبیعت انسان: گوید انسان موجود سیاسی است و ذاتاً فاسد و فطرتاً شرور و خودخواه خلق شده لذا علاج دفع شرور انسانی و شرط برقراری نظم در جامعه همانا تشکیل حکومت مطلقه و مقتدر است ؛
(۴) زمامدار و فن زمامداری : «چون مردم طبعاً بد خودخواه خلق شده‌اند، لذا محرك زمامدار و اعمال وی باید :

(اولا) طبیعت خودپرستی (اگوئیسم) باشد و .

(ثانیاً) روش خود را بر اساس بدبینی قرار دهد، و اعمال و افعالش شدید و سخت و ظالمانه باشد و حدی نداشته باشد و چون طبیعت آدمی متجاوز و متعنت جوست، و طمع وی را حدی و سرحدی نیست ، و مدام میخواهد بر موجودی مال و مقام و موقعیت و قدرت خود بیفزاید، و چون قدرت و تملك اموال بواسطه کمبایی طبیعی محدود است، لذا کشمکش و رقابت بین افراد. جامعه را به هرج و مرج (انارشیسم) تهدید میکند، مگر آنکه قدرتی مافوق ایشان جلوشان را بگیرد، و مطامع آنها را ازنجیر

کند. زمامدار نه تنها معمار کشور و دولت است بلکه معمار اخلاق و مذهب و اقتصاد و همه چیز است، اگر زمامدار بخواند بماند موفق باشد نباید از بد کردن بهراسد و مبدا از شرارت احتراز جوید. زیرا بدون انجام شرارت و بدی، حفظ دولت محال است. بعضی تقواها موجب خرابی و بر دبدادی است و بعضی شرارت‌ها باعث بقا و سلامتی. تنها دولت متکی بزور موفق است و بس. هیچ ترازو و مقیاسی برای قضاوت عمل زمامدار در دست نیست بجز موفقیت سیاسی و ازدیاد قدرت.»

(۵) اخلاق و مذهب: و سایر پندارهای اجتماعی عموماً آلت دست زمامدار است برای نیل به قدرت و آنرا نباید در سیاست و اداره امور حکومت و زمامداری دخالت دهد یا رعایت نماید.

(۶) حقوق و قانون: ناشی از اداره زمامدار است زمامدار خود بمنزله قانون است. و قانون موضوعه وی واجب‌الاطاعه. ولی خودش از رعایت قانون و اخلاق مستثنی است و قانون بر حسب اراده زمامدار قابل نسخ و تغییر است. زمامدار مافوق قانون است و هر چه که خواهد میتواند بکند. اخلاق مخلوق قانون موضوعه زمامدار است.

(۷) حکومت: «بر پایه ضعف افراد بنا شده و افراد برای حفظ خویشتن از خطر افراد دیگر محتاج بکمک دولت‌اند.

(۸) روش حکومت: «زمامدار برای نیل بقدرت و ازدیاد قدرت برای حفظ آن مجاز است بهر عملی از زور و حیله و تزویر و غدر و جنایت و تقلب و نقض قول و پیمان شکنی و نقض مقررات اخلاقی متوسل شود. و هیچ نوع عملی برای نیل بقدرت و حفظ آن برای زمامدار ممنوع نیست. بشرط آنکه بامهارت وزیر کی و در صورت لزوم محرمانه و سری انجام گردد تا نتیجه منظور را بدهد اگر عمل ظلم و جنایت، زمامدار را منتهم میکند، در عوض. نتیجه عمل که همان موفقیت

است وی را تبرئه مینماید .»

(۹) سپاه و نظام اجباری: « دولت باید سپاه کامل و مجهز داشته باشد که از سربازان ملی تشکیل شده باشد نه افراد روزمزد (بطوریکه در قرون وسطی معمول بوده) خدمت نظام باید از هفده سالگی تا چهل سالگی انجام شود .»

اصل نظام اجباری ماکیاولی بعدها پایه نظام وظیفه یا نظام ملی یا اجباری و طریقه سربازگیری معمول در قرون جدید و معاصر گردید .

۱۵۳ - مالبرانشیسم

Malebranchism

نام فلسفه منسوب به نیکلادو مالبرانشی^۱ عالم علم الروح فرانسوی در قرن ۱۷ است که گوید . « دماغ نمیتواند علم بهیچ شیئی خارجی نسبت بخود پیدا کند مگر از طریق رابطه دماغ با خداوند » این فلسفه را در کتاب خود موسوم « به جستجوی حقیقت » در ۴ جلد شرح میدهد .

۱۵۴ - مانرشی

Monarchy

یعنی رژیم حکومت سلطنتی که افلاطون و ارسطو در تقسیمات خود از حکومت، آنرا یکی از اشکال خوب و مفید حکومت شمرده‌اند و عبارت از اداره امور دولت بدست یک فرد زمامدار بالارث که او را پادشاه یا سلطان میخوانند و بدو قسم است: سلطنت مطلقه (مانرشی

ابسولو) که در آن ، قدرت نامحدود تنها در دست شخص پادشاه قرار دارد . و دیگر سلطنت مشروطه (مانرشی کنستیتوسیونل) که در آن ، قدرت پادشاه محدود بوده و مجلس بنام پارلمان یا مقننه ، پادشاه را در انجام وظائف کشوری کمک میکند ، و با وضع قوانین نموده پس از صحت پادشاه آنرا برای اجرا بدست هیئت دولت یا قوه مجریه میدهد . در صورت اخیر قانون اساسی شاه را میری از مسئولیت معرفی کرده و بدین طریق شاه نماینده و مظهر وجود استقلال کشور محسوب میشود و وزرای دولت و رئیس ایشان در مسائل کشوری باید در نزد مقننه جوابگو باشند (رجوع شود به ابسولو تیسیم و کنستیتوسیونالیسم) .

۱۵۵ = مدیوالیسم

Médiévolism

یعنی واجد بودن حالت و طبیعت قرون وسطائی و اعتقاد بدان ، که شامل روش و طرز فکر و عمل جامعه‌های قرون وسطائی در کلیه شئون حیاتی علم از سیاسی و اجتماعی و مذهبی و اخلاقی نیز میگردد .

۱۵۶ = مرکانتالیسم

Mercantalism

نام يك فرضیه و خط مشی اقتصادی است که برای اصل قرار گرفته که يك ملت تنها بدینوسیله میتواند از لحاظ اقتصادی قوی شود که صادراتش بر وارداتش افزون باشد و بدین طریق اصطلاح موازنه‌ای شایسته در تجارتش ایجاد گردد . مرکانتالیسم طرفدار حمایت دولت از جانب

و حفظ کارخانجات و صنایع داخلی و ایجاد تسهیلات برای صدور و وضع و تحمیل تعرفه‌های گمر کی و مالیات بر واردات و اجناس خارجی است. قسمتی از این فرضیه بر اساس اصل لزوم حفظ صنایع داخلی از خطر رقابت خارجی، و قسمتی از آن مربوط به این عقیده است که طلا و پول با ثروت یکی است یعنی طلا اصل و عین ثروت است و فزونی صادرات بر واردات منتج به وارد کردن عین طلا و پول خالص بکشور میشود و بدین طریق ثروت کشور افزون میگردد .

مرکاتالیسم بخصوص در قرون ۱۶ و ۱۷ بصورت عکس‌العمل برضد سیستم‌های اقتصادی قرون وسطائی که در آن، پول، نقش ضعیفو ثانوی را در عهده داشته ، و تجارت بین‌المللی بر اساس معاوضهٔ اجناس و دانوستد قرارداد داشت اهمیتی بسزا یافته رایج گردید. بندها مرکاتالیسم جای خود را به اصل «تجارت آزاد» داد اما بار دیگر مرکاتالیسم در اواخر قرن ۱۹ و در نیمهٔ اول قرن بیست عودت نمود، و رجعت آن نتیجهٔ مجاهده برای حفظ صنایع داخلی هر کشور بود از خطر رقابت محصولات بهتر و ارزانتر خارجی که در بازارها عرضه میشد . و این رجعت مرکاتالیسم ، به نفو مرکاتالیسم یا مرکاتالیسم نوین معروف شد و منتج بوضع مالیاتها و تعرفه های گمر کی نسبت به واردات بنام حفظ امتعه داخلی در تمام کشورهای جهان گردید .

۱۹۷ - مساوات

رجوع شود به «اسمالتاریانیم داسمالتیر» .

۱۵۸ - مکانیکسم

Mechanicism

این اصطلاح غالباً مرادف با ماتریالیسم استعمال شده و بیشتر از طرف نویسندگان مذهبی بکار رفته است زیرا در دماغ شنونده یا خواننده بیشتر از ماتریالیسم ایجاد مفهوم «خشونت و سختی و بی‌روحي و سردی» را که از خواص ماشین و کارهای مکانیکی است مینماید که از حالت قابلیت مروت و انعطاف و نرمی طبیعت دور است. یکی از بانوان فرانسوی در ۳۰۰ سال پیش بالحن استهزا و شوخی در رد فلسفه دکارت گفته است: «آقای دکارت میگوید شما برای بوجود آوردن يك توله سگ تنها کافی است که يك ماشین را که به سگ نر موسوم است در مجاورت ماشینی دیگر که مادسگ نام دارد قرار دهید سپس از آن، ماشین ثالثی بوجود می‌آید بنام تولسگ» مردم آن زمان چون از علوم طبیعی اطلاعات کافی نداشتند فرضیه مکانیکی حیات طبیعت در نظر ایشان بصورت يك ماشین فولادی سخت و سرد جلوه میکرد. و همین سیاق، در استعمال کلمه ماشین و مکانیک در سایر موارد تا کنون باقی مانده چنانچه در کشورهای غربی در سیاست اصطلاح «ماشین حزب» را در مورد حزب، و «ماشین جنگی» را در مورد سپاه و ارتش، و «ماشین شیمیائی» را در مورد موجودات زنده نیز بکار می‌برند.

دیگر آنکه اصطلاح مکانیکسم در مواردی استعمال میشود که مقصود آن است که در موضوع مورد نظر يك اصل اسرار آمیز مانند آنچه که در حیات ارگانیسم یا زندگی موجودات حیة موجود است وجود ندارد بلکه مانند يك ماشین فلزی، اجزاء و اعمال و روابط اجزاء آن آشکار است.

۱۹۹ - منشویسم

Menshevism

منشویک نام حزبی است که در آغاز انقلاب بالشویکی روسیه از حزب سوسیالیست انشعاب یافته و مرام آن عبارت بود از تبعیت از سوسیالیسم معتدل و تکاملی و جزئی. حزب مزبور در آن موقع بدو فرقه بالشویک و منشویک تفکیک شد و پس از پیروزی بالشویک‌ها و بدست آوردن قدرت، بخصوص در خلال جنگ‌های داخلی، منشویک‌ها را از میان بردند و از آن زمان تا کنون دیگر چنین حزب و مرامی در روسیه وجود پیدا نکرده و تنها در صفحه تواریخ باقی مانده است.

کائوتسکی^۱ از جمله حامیان منشویک‌ها بود، تروتسکی نیز قبل از انقلاب چندی به حزب منشویک پیوست. در این باب در قسمت بالشویسم نیز توضیح داده شده. (رجوع شود به بالشویسم).

۱۹۰ - موبوکراسی

Mobocracy

موبوکراسی بمعنی حکومت رجاله و مردم عوام و بازاری و قبادت جهان که غالباً در خلال بحرانها و تحولات و انقلابات و شورشها بنحو موقت و در مدتی محدود و قلیل چنین اتفاقی می‌افتد که اداره امور جامعه

(۱) Kautsky (۱۸۵۴ - ۱۹۳۸) از اهل اتریش و نویسنده

سوسیالیست بزبان آلمانی از قهرمانان مارکسیسم و چندی معاون فردریک انگلس در لندن بودند.

بدست رجاله و اوباش یا مردم بازاری می‌افزد و همچنین بر ازدحام مردم غیرمتشکل و بی‌نظم و غوغا طلب و نیز بر سپردن کارها بدست مردمان حقیر و بی‌اطلاع و نالایق نیز اطلاق شده است .

افلاطون از موبو کراسی مذمت کرده و همچنین هرودوت در کتاب تاریخ خود در حکایتی که از مشاوره هفت نفر ایرانی برای تشخیص اینکه چه نوع حکومت برای ایران بهتر است نامی از آن برده ضمن انتقاد از دمو کراسی می‌نویسد : « دمو کراسی اگر چه تمام مردم را در پیشگاه قانون مساوی میداند ولی عیش این است که بسهولت ممکن است به موبو کراسی یا حکومت رجاله و عوام و قیادت جهال تنزل یابد یعنی حکومتی که در آن مردمان حقیر و بی‌اطلاع و نالایق مصدر کار باشند و مسلماً حکومت افراد برجسته و باهوش و صاحب‌گریزه و استعداد بر حکومت نادانان ترجیح دارد ... »

۱۶۱ = مونیزم

Monism

مونیزم در فلسفه نام آئینی است مربوط به کل عالم خلقت (کسموس^۱) و گیتی‌شناسی (کسمولوژی^۲) که سعی دارد کلیه عوارض جهان خلقت را در یک اصل تبیین نموده و تابع یک اصل قرار دهد که آنرا منشأ و اصل اول با جوهر غائی نیز گفته‌اند و لذا شاید بتوان آنرا به فلسفه وحدت وجود « معنی کرد . بعضی از فلاسفه اقدم یونان نیز چنین مجاهده را

Cosmos (۱)

Comology (۲)

انجام داده‌اند تا کل وجود عالم را در یک جوهر یا ماده اصلی تبیین نمایند. درازمنه جدید و معاصر نیز این مجاهده بعمل آمده گاهی جوهر اصلی وجود همه عالم را حرکت، و وقتی اتم و زمانی الکترون و زمان دیگر ارتفاعات امواج و امثال آن دانستند. مونیسم فلسفی در برابر دوالمیسم فلسفی^۱ (اعتقاد بوجود دو اصل در عالم مانند فرضیه اعتقاد بماده و نوه) و پلورالمیسم فلسفی (اعتقاد به بیش از دو اصل یا دو جوهر مانند فرضیه اعتقاد بوجود ماده و انرژی و اثر) قرار دارد. و دیگر از مفاهیم مونیسم اعتقاد به این است که مبدأ همه عالم وجود یکی است با یک چیز است و نیز فرضیه‌ای را گویند که حقایق متعدد و مختلف را رجوع به اصل واحد میدهد.

۱۹۲ - هیستی گیسم

Mysticism

مستیک بمعنی هر چیز اسرار آمیز و معنائی که عقل بشری و علوم انسانی از حل آن عاجز باشد یا حواس ظاهری انسان و مشاهدات انسان آنرا درک نکند و به ماوراء الطبیعه (متافیزیک) مانند مسائل روحی یا مذهبی و امثال آن تعلق داشته باشد و هیستی گیسم یعنی عقیده باسرار آمیز و مرموز بودن موضوعی که بمسائل متافیزیکی ارتباط داشته باشد؛ و در فلسفه بمفهوم این آئین استعمال شده که «حقیقت بدون کمک حس‌ها و دخالت فکر یا عقل قابل حصول است» و در تئولوژی یا مذهب شناسی این مفهوم را دارد که «انسان میتواند بوسیله فرو رفتن در عالم خلصه و تقوّد در نفس خویشتن و عشق، خدا را بشناسد و

بوجود پروردگار پی برد و بدون يك آگاهی وجدان ناگهانی یا الهامی نائل آید .

در منطقه سیاست، از جمله مکتب‌های سیاسی که شدیداً به میستی-کیسم متوسل شده و آنرا یکی از ارکان مهم فلسفه خود و توجیه روش خود قرار داده فاشیسم است .

مستی کیسم در عموم مذاهب جهان و هم در علم‌الروح وارد است و از مبانی علوم تئولوژی محسوب میشود (رجوع شود به فاشیسم) .

۱۹۴ = میلیتاریسم

Militarism

میلیتاریسم عبارت است از اعتقاد باینکه جنگ و همیشه آماده بودن برای جنگ مهم ترین وظائف ذاتی يك ملت و عالی ترین اشکال خدمات عامه است، میلیتاریستها خدمات نظامی را در مرتبهٔ اعلا دانسته و جرئت و جسارت شخصی، وفاداری به مافوق‌ها، مقاومت بدنی و انضباط شدید را بالاترین خصائص می‌شمارند . میلیتاریسم مایل است که بعضی از عقاید و عادات نظامی را وارد منطقهٔ کشوری نماید و برای لشکری نسبت بکشوری تفوق و ترجیح قائل است ، و میلیتاریسم افراطی مأموریت‌های کشوری را تحقیر میکند. در میلیتاریسم به استعمال شعارها و سمبل‌ها از قبیل پرچم، مدال و نشان، احکام و فرامین، تشکیل انجمن‌های انحصاری نظامی، و تشریفات نظامی (سرمونی‌ها) و رژه اهمیت داده می‌شود . در کشورهای میلیتاریست . گروه‌های افسران نظامی معمولاً تشکیل يك طبقهٔ انحصاری و در بسته و خاص را می‌دهند که نافذ در حیات سیاسی و اجتماعی و روحی ملت میباشد. معمولاً جنگ‌ها میلیتاریسم را تقویت مینمایند

بهترین نمونه و مثال رژیم میلیناریسم جدید در تاریخ، آیش آلمان است که در سال ۱۸۷۱ از اتحاد سلطنت پروس با سایر کشورهای آلمان بوجود آمد. همین میلیناریسم آلمان نیز زمینه را برای ظهور نازیسم هیتلر فراهم کرد. ژاپون قبل از جنگ دوم جهانی نیز تابع رژیم میلیناریسم بود و در اثر ذی‌نفع‌زدی ارتش، آن کشور را بکشور گشائی و فتوحات ترغیب کردند. در آمریکا، کولونیست‌ها و مهاجرین انگلیس اولیه روح ضد میلیناریسم را وارد آن سرزمین کردند که تاکنون هنوز باقی است و اکثریت عظیم آمریکائی و انگلیسهای امروز نیز مخالف میلیناریسم می‌باشند (رجوع شود به توتالیتاریانیم، فاشیسم و نازیسم)

۱۶۴ - ناسیونالیسم

Nationalism

ناسیونالیسم جدید یا مکتب ملیت از محصولات قرون جدید است که با پایان دوره فتودالیسم و درهم شکستن امپراطوریهای قرون وسطی و آغاز رفورماسیون و تشکیل سلطنت‌های مستقله مطلقه و متمرکز در اروپا در نیمه دوم قرن ۱۶ تخم آن کاشته شده در قرن ۱۷ نمو کرد و در قرن ۱۹ باوج خود و بحد اعلای ثمر رسید. ولی از آغاز قرن بیستم وبخصوص بعد از جنگ اول جهانی وبالاخص از جنگ دوم جهانی ببعد پایمهای آن سست و متزلزل گردیده. در اروپا و کشورهای باختری در حال تنزل و سقوط استمراری است ولو آنکه در کشورهای آسیائی بسبب آنکه تازه از زنجیر رقیب و قید استعمار بالنسبه خلاصی یافته‌اند بنحو موقت تشعشی دارد ولی اوضاع سیاسی جهان و مقتضیات عصر خواهی نخواهی آنرا محکوم به تنزل کرده است.

ناسیونالیسم در برابر انترناسیونالیسم قرار گرفته (رجوع شود به انترناسیونالیسم) و عبارت است از اعتقاد به اعتلای يك ملت، و تفوق آن نسبت به تمام ملل دیگر، و لزوم وفاداری مطلق تبعه نسبت به ملت خود، و اعتقاد باینکه معتقدات و ارزشهای آن ملت بالاتر و والاتر از معتقدات و ارزشهای ملل دیگر است. ناسیونالیسم ترکیبی است از احساسات و معتقدات متنوع در باب وحدت يك ملت که البته تمام آن در هیچ ملتی با یکدیگر جمع نیامده و لذا در طرز فکر ناسیونالیستیک جدید نیز تمام آن با هم وارد نیست و از آن قبیل است تعلق به يك منطقه و ناحیه از اراضی معین از سطح کره زمین که آباء و اجداد در آن زندگی میکرده‌اند مباحثات کردن به سوابق خدمات و ترقیات فرهنگی و تاریخی يك ملت در طی تاریخ، دارای زبان واحد ملی بودن، وحدت مذهب، وحدت نژاد، دیگر تقلاً برای حذف میراث ملی هم در درون مرزهای ملی و هم در خارج آن که این فکر اخیر منجر میشود:

(اولاً) به تمایل به حکومت بر خویشتن و تحصیل چنین استقلال (در صورتیکه بدست نیامده باشد).

(ثانیاً) تمایل به بسط و توسعه اراضی و کشور گشائی بدین عنوان که گروه‌های هم‌بان و هم‌نژاد ملی را که در خارج کشور زندگی میکنند باید جزء کشور نمود تا از مزایای تابعیت ملت استفاده کنند و بدان ملیت مباحثات نمایند.

(ثالثاً) مجاهده در مستهلک ساختن و حل اقلیت‌های ملل تابعه در درون اکثریت ملی. نشر ایده «حاکمیت مطلقه» (سورنیه) ملل نیز موجب تقویت فکر ناسیونالیسم گردید و عنوان «وفاداری نسبت به شاه

یا اشراف، جای خود را در انقلاب قرون ۱۷ و ۱۸ به عنوان «وفاداری بملت» داد. غالباً انقلابات فرانسه و آمریکا اولین تجلیات ناسیونالیسم جدید می‌شمارند. در قرن ۱۸ ناسیونالیسم بحد اعلای ترقی خود رسید. لذا آنرا «قرن ناسیونالیسم» نیز می‌خوانند و در قرن مزبور عده کثیری از ملل جدید بوجود آمدند. بلافاصله پس از جنگ اول جهانی بواسطه نشر عقیده ویلسون رئیس جمهور اسبق آمریکا که فکر «استقلال ملی» را رواج داد و در مواد چهارده گانه پیشنهادی خود برای صلح عالم گنجانید، بقیه امپراطوریهای اروپا مانند روسیه تزاری، اطریش هونگری، و ترکیه (عثمانی) نیز تجزیه بقطعات گردیده چندین کشور ملی و مستقل جدید بر کشورهای ملی افزوده گشت. در قرن بیستم ناسیونالیسم از اروپا بآسیا سرایت کرده منتهی به استقلال هند، پاکستان، اندونزی، هندوچین، کشورهای عربی و بعضی کشورهای دیگر گردید.

در اروپا بعد از جنگ اول جهانی، ناسیونالیسم هدف حمله و تجاوز را اختیار کرد باعث توسعه اراضی و کشور گشائی و مروج عدم اغماض و مدارا نسبت باقلیتها گردیده افسانهها و آئینهای نژادی را احیا نمود که در واقع هدف تخریبی بود، در حالیکه ناسیونالیسم لیبرال قرن ماقبل (که هنوز هم دردمو کراسیهای باختری وجود دارد) عبارت از یک نیروی بانی بود زیرا کوشش میکرد که اقلیتها را با اکثریت، و ملل مختلفه مقیم یک منطقه را با یکدیگر جوش دهد و همه را شریک در یک زندگی فرهنگی و سیاسی نماید. اما ناسیونالیسم متأخر اروپا منتهی به تجاوز و ایجاد رژیمهای دیکتاتوری و توتالیتر موسوم به نازیسم و فاشیسم گردید، و به سازمانهای بینالمللی لطمه وارد ساخت.

ناسیونالیسم را بدورشته تفکیک میکنند :

(۱) ناسیونالیسم اقتصادی که عبارة اخرای همان اوتارکی یا استقلال اقتصادی و بی نیازی اقتصادی يك ملت است که حوائج خود را درون کشور خود فراهم نموده و از وارد کردن امتعه خارجی بی نیاز گردد.

(۲) ناسیونالیسم سیاسی که منظور همان آزادی و استقلال هر کشور است در درون مرز خود که هر رژیم حکومت و هر نوع قوانین و مقرراتی را که میل دارد برای خود انتخاب نماید .

ناسیونالیسم اقتصادی از بعد از جنگ دوم جهانی یکباره دچار شکست قطعی شده و در عمل ثابت شد که هیچ ملتی ولو بهر بزرگی و وسعت باشد (مانند آمریکا و روسیه) نمیتواند در امور اقتصادی بی نیاز از ملل دیگر گردد و از احتیاج بمواد خام گذشته (که هیچ ملتی تمام مواد خام مورد احتیاج خود را ندارد) لااقل برای فروش امتعه خود بازار میخواهد و گرنه مجبور است کمتر تولید کند و در این صورت کار گرانش بیکار و گرسنه مانده شورش میکنند و نظام اجتماع را از هم میگسلند. بسیاری از مواد خام و مواد غذایی و صنعتی در جهان امروز تابع مقررات و پیمانهای بین المللی است مانند توزیع نفت و گندم.

ناسیونالیسم سیاسی نیز با مقایسه با قرن ۱۹ بسیار ضعیف شده و وجود انجمن ملل متفق و شعب و سازمانهای وسیع آن و هم وجود اتحادیههای منطقه‌ای مانند اتحادیه ملل آمریکای جنوبی ، اتحادیه عرب اتحادیه جنوب خاوری آسیا ، اتحادیه اتلانتیک شمالی و اخیراً اتحادیه کشورهای خاورمیانه و سیر و تمایل ملل کوچک باینکه بمنابعت از ملل و نمونه کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی ، برای حفظ خود و

دفاع از خود در برابر قددتهای بزرگتر تشکیل واحدهائی بزرگتر از دولتهای ملی دهند ، خود بزرگترین دلیل آشکار بر ضعف وسیر نزولی ناسیونالیسم قرن ۱۹ است . وباین راهی که ملل جهان پیش گرفته اند و بطرف انترناسیونالیسم پیش میروند اعم از آنکه جنگی دیگر بروز کند یا نکند خواهی نخواهی بطرف هدف ایدالی قدیم یعنی تشکیل حکومت واحد جهانی میروند .

خلاصه تاریخچه سیر مکتب ناسیونالیسم

بطوریکه اشاره کردیم ناسیونالیسم جدید از محصولات قرون جدید است و در ادوار سابق ناسیونالیسم بمفهوم امروز وجود نداشته مردم سابق چنین طرز فکری نداشته اند و اگر در نقاطی ناسیونالیسم وجود داشته یا فیلسوفی از فلاسفه قدیم ذکرى از آن کرده باشد یا ناسیونالیسم جدید فرق دارد . باوجود این میتوانیم ریشه تقریبی همین فکر را هم دریونان قدیم پیدا کنیم ودر زیر خلاصه‌ای از تاریخچه سیر این عقیده از قدیم تا کنون ذکر میشود . ضمناً به شکافی که از لحاظ زمان بین شماره‌های (۱) و (۲) زیر دیده میشود توجه گردد و بطوریکه ملاحظه میشود دو هزار سال تمام این نوع طرز فکر منسوخ بوده و احیا نگردیده است .

(۱) دریونان قدیم : سقراط ، افلاطون و ارسطو به ملیت یونانی (نه بمفهوم امروز و نه باقوت و شدت و حرارت و شوق ناسیونالیسم قرن ۱۹) معتقد بوده و چون در آن زمان حکومت دولتهای شهر مرسوم بود ، آنها بیشتر انحصار پیدا میکنند و محدود میشود به شهر آتن ، و بصورت لزوم همکاری مردم آتن بایکدیگر در دفاع از حملات خارجیان تجلی میکند و بهیچوجه این ناسیونالیسم ضعیف و جزئی هدف حمله و تجاوز نداشته است .

(۲) قرن ۱۶ : ژان بونن فرانسوی ، معاصر هانری ناوار این فکر را احیا یا ابداع کرده حامی ناسیونالیسم و قدرت انحصاری شاه و حکومت مرکزی قوی است .

(۳) قرن ۱۹ : جورج فردریک هگل فیلسوف آلمانی دولت ملی را ایدئالیزه کرده اکیداً طرفدار ملیت و تفوق ملت و نژاد آلمان بر سایر ملل و نژادهاست .

(۴) قرن ۲۰ : هیتلر و موسولینی ناسیونالیسم را بحد افراط ستوده و از آن حمایت کرده‌اند ، در حالیکه هدف اصلی ایشان نوعی انتر ناسیونالیسم اجباری و تحمیلی بود و نظریه تسخیر تمام جهان و تشکیل حکومت واحد جهان تابع رژیم فاشیسم داشتند .

روسیه شوروی پس از جنگ دوم جهانی بسرعت بطرف يك نوع ناسیونالیسم خاص سیر نموده . بدین سبب ناسیونالیسم خاص نامیده شد زیرا مارکسیسم و کمونیسم، جداً با ناسیونالیسم مخالف است و ناسیونالیسم با مرام کمونیسم مابینت اساسی دارد فلسفه کمونیسم جهانی و انتر ناسیونالیسم است لذا سیر اخیر شوروی را بطرف ناسیونالیسم ، باید ناسیونالیسم خاص شمرد (رجوع شود به انتر ناسیونالیسم، نازیسم، فاشیسم و میلیتاریسم) .

۱۶۵ - نامینالیسم

Nominalism

اعتقاد به اینکه آنچه در عالم وجود دارد نام‌هاست ، و تصورات مجرد و مجردات، دارای وجود واقعی نبوده و واقعیت ندارند. این اصطلاح در قرون وسطی وضع شده ولی اصل فلسفه ریشه قدیمی دارد و هدف این فلسفه حل مشکل فلسفی کل عالم است. یعنی اینکه تبیین نماید که گیتی و عالم

هستی چیست؟ اصل فلسفهٔ نامینالیسم را میتوان در این دو جمله خلاصه نمود :

(۱) آنکه جهان از گروه‌هائی از منقرضات بوجود آمده که از بسیاری جهات مشابه و مشترك‌اند تا آنجا که میتوان همهٔ آنها را با يك نام نامید . (وجه تسمیهٔ نامینالیسم).

(۲) این منقرضات هر يك وجود مستقل دارند .

مثلا بر میزهای همهٔ عالم اطلاق نام میز میشود و میز گرد البته رابطه‌ای با میزهای دیگر دارد ولی دازای وجود جدا گانه مستقل است. توضیح دیگر راجع به نامینالیسم آن است که آنچه بجهان تعلق دارد تنها کلمه است و تنها فرد و منقرضات وجود واقعی دارند و نام‌ها بدانها تعلق میگیرد. مکتب نامینالیسم بیشتر با فلسفهٔ ماتریالیسم و آمپریسم وفق میدهد. مشهورترین نامینالیست قرون وسطی «میوم دو کلام» است .

۱۶۶ = نئوپلاتونیسم

Neo - Platonism

نئوپلاتونیسم یا افلاطونی جدید نام فلسفهٔ منسوب به مکتب اسکندریه است که در قرون اول و دوم میلادی در آغاز مسیحیت ابتدا در مکتب مزبور وضع شده به روم رفت و در آنجا پرورده شد و آخرین فلسفهٔ شرك در جهان غربی شمرده میشود و ترکیبی است از عقاید یهود و مسیحی و یونانی که با هستی‌گیسم (اسرار آمیز بودن مسائل) آمیخته شده و اگر چه بنام افلاطون میباشد ولی واجد خواص مسلك و فلسفهٔ افلاطون نبوده خود وجود مستقل پیدا کرد . ظهور این فلسفه نشانی از سقوط و زوال فلسفه‌های یونان و روم بود .

در آغاز ظهور مسیحیت فیلو سعی نمود که فرضیهٔ «فکر و دماغ و

علت اولی، موضوعه افلاطون را با افکار مذهبی یهود وفق دهد .
 بعد عده کثیری نیز برای این مقصود از وی تبعیت نمودند تا
 تحریرات افلاطون را با مذهب وفق دهند . اما مؤسس واقعی فلسفه
 ثئوپلاتونیسیم ، پلوتینوس^۱ قرن سوم میلادی محسوب میگردد که این
 فلسفه را شکل داد. ثئوپلاتونیسیم، ماتریالیسم را که در آن زمان رواج
 داشت مردود شمرد .

پلوتینوس به وجود روح معتقد گردیده گفت: «جسم را میتوان با
 روح سنجید نه روح را با جسم. علت اولی که مبنای کل وجود جهان مرئی است
 مافوق و ماوراء کل فکر و وجود قرار دارد. و از این وحدت است که دماغ
 الهی و عقل خالص ناشی میگردد. و از آن ، بنوبت خود روح جهانی ظاهر
 میشود . روح از طرف مافوق خود به افکار و از طرف مادون خود به ماده
 ارتباط یافته است»

۱۶۷ - نئومارکسیسم

Neo - Marxism

آئین نئومارکسیسم با مارکسیسم نوین نام دیگر آئین ژرژ سورل
 فرانسوی واضع مرام سندیکالیسم است که بنحو افراط بر ضد صلح است و
 متکی است به اصل تحریک پسیکولوژیکی انقلاب بدین دلیل که طغیان و
 شدت عمل (ویولانس) و جنگ علائم بیولوژیکی نیکی هستند در تقیلا و وجود
 سالم و جامعه صحتمند برای حیات، و لذا افسانه ویولانس را باید ستود
 و بدان اقبال نمود ، ولو آنکه حقیقت طغیان و واقعیت ویولانس موقتا
 حضور نداشته باشد یعنی عملی نباشد ، همینقدر صحبت از آن و شیوع بحث
 آنهم مؤثر در تغییر و تحول است» (رجوع شود به سندیکالیسم).

۱۶۸ - توهگلیانیسم

Neo - Hegelianism

فلسفه‌هگل آلمانی در قسمت‌اید آلیسم آن بخصوص ایدالیزه کردن دولت چون به کشور انگلیس آمد بعضی از فلاسفه از قبیل توماس هیل گرین و برنارد بوسانکوئه در ربع آخر قرن ۱۹ که اصول آنرا پذیرفته و طرفدار فلسفه هگل گردیدند در آن تفسیراتی دادند که به توهگلیانیسم معروف گردید (هگلیانیسم نوین) (رجوع شود به هگلیانیسم).

۱۶۹ - نیهیلیسم

Nihilism

نیپیل در لغت بمعنی «هیچ» است و فلسفه نیپیلیسم در اصل عبارت بوده است از اعتقاد باینکه هیچ چیز در عالم وجود ندارد یا نمیتوان چیزی را در عالم شناخت و بوجود آن پی برد این فلسفه در یونان قدیم در زمان ماقبل سقراط نیز ریشه داشته شامل انکار هستی و روح و ردا اموال و تملک و قانون و حقوق و همه چیز میگردد. اما در قرون جدیده در روسیه تزاری نام يك آئین اجتماعی گردید که کل اتورینه و انواع قدرت و اختیار دولت یا غیر دولت را مردود دانسته و بعداً مبدل بیک عقیده انقلابی شد که هدف آن برانداختن کلیه مؤسسات اجتماعی کشور بود اعم از دولت و غیر آن. نیپیلیست بمفهوم وسیع تر خود شامل خر نوع اقدام یا تبلیغاتی میشود که توأم با طغیان و شورش و شدت عمل باشد. این اصطلاح حتی در علم پزشکی هموارد شده و مفهوم آن در علم پزشکی عدم اعتقاد بناتیرات مفیده تمام ادویه است برای معالجات بیماریها

در روسیه بعد از سال ۱۸۷۸ این اصطلاح در مورد آثار شیست‌ها و تروریست‌ها هم بکار میرفت و گاهی هم مفهوم از خود گذشتگی و توجه به عالم فنا را نیز دارد.

مؤسس قهرقه نیپیلیسم روسیه باکونین (۱۸۱۴ - ۱۸۷۶) بوده است.

۱۷۰ - ویتالیزم

Vitalism

اصطلاح ویتالیزم در علم الحیات (بیولوژی) مفهوم آئینی را می‌رساند که گوید مبدأ و منشأ حیات در اصلی یا نیروئی حیاتی مندرج است که نه مادری است و نه عضوی (ارگانیک) است. در فلسفه، مکتب ویتالیزم عنوان جنبشی است که هائری برسون فیلسوف فرانسوی مبتکر آن بوده و اصول آزادی و استقلال نفس و اختیار (در برابر جبر) و قدرت آگاهی وجدان بشری را مبنای این مکتب قرار می‌دهد. وی استنباط و الهام را مافوق قریحه پنداشته و معتقد است که عالم هستی بمنزله موجودی است که خود بخود در حال تکامل می‌باشد بدون دخالت تقدیر قبلی، و از قبل نقشه و طرحی برای نمو آن و غایت و هدف آن تعیین نشده در روانشناسی مفهوم ویتالیزم آن است که نمو عضوی موجودات زنده تابع نیروئی یا عاملی است که تنها در موجودات زنده مؤثر بود و در جهان موجودات زنده یا جهان ارگانیک، این نیرو با نیروهای فیزیکی و شیمیائی اختلاف دارد.

مکتب ویتالیزم در برابر مکتب مکانیزم یا مکانیکیسم قرار دارد (رجوع شود به مکانیکیسم).

۱۷۱ - ویگیزم

Vhiggism

ویگ عنوان شایع حزب آزادیخواه (لیبرال) انگلیس است که تا اواسط قرن ۱۹ بدین نام خوانده میشدند و هم در آمریکا گروه میهن پرستان را در زمان انقلاب بدین نام خواندند و همچنین در کشور مزبور بحزب ضد جکسن (یکی از رؤسای جمهوری آمریکا در سال ۱۸۳۷) از سال ۱۸۳۲ تا ۱۸۵۶ اطلاق میشد.

ویگ بمعنی شیرترش است و وجه تسمیه این حزب بدین نام آن است که در ربع آخر قرن ۱۷ دو حزب در زمان شارل دوم ابتدا از دو فرقه مخالفین شاه و طرفداران دربار بوجود آمدند. دسته مخالف دربار موافقین دربار را بنحو تمسخر و بقصد تحقیر بنام ویگ خواندند حزب مخالف هم بنا بمعاضه بمنزل آن حزب دیگر را توری^۱ نام نهادند، که بمعنی «بمن‌بده» میباشد و این دو نام از آن بعد بدو حزب مهم پارلمانی انگلیس باقی ماند. ولی در ازمنه مختلف در مسلک و مرام و خط مشی این دو حزب تغییراتی بنام مقتضیات زمان صورت گرفت.

ویگیزم بمعنی معتقدین بمرام عقاید حزب ویگ میباشد.

۱۷۲ - هگل‌بانیسم

Hegelianism

نام فلسفه هگل فیلسوف معروف آلمانی اوایل قرن ۱۹ و عنوان مکتب فلسفی وی میباشد و این فلسفه تأثیرات عمیق در افکار فلسفی و

سیاسی اروپا نمود و در چند فلسفه و مکتب مهم فلسفی بعد از وی از جمله کمونیسم و فاشیسم مؤثر افتاد (رجوع شود به کمونیسم و فاشیسم) و اصول فلسفه هگل را که هم مبسوط و مفصل و هم بالنسبه غامض است تنها در قسمت مربوط به سیاست یا آنچه که با سیاست تماس دارد درسطور زیر فهرست مانند خلاصه می کنیم :

(۱) فرضیه عقل جهانی یا عقل مطلق و ظهور و تجلی آن در تاریخ بشری : هگل معتقد شد بوجود يك عقل اعلا یا عقل جهانی مطلق درعالم وجود که از هوش و درایت هر فرد بالاتر بوده خود را در تاریخ بشری آشکار کرده بصورت تاریخ بشر متجلی مینماید . این عقل جهانی کل ، خود نیروی محرکه عالم و گرداننده نظام گیتی است که دريك جامعه متشکل از افراد آزاد آدمی بحد کمال میرسد (مفهوم آزادی در اصطلاح هگل غیر از آزادی فردی مصطلح در لیبرالیسم و دموکراسی غربی است)

(۲) دیالکتیک ایده‌الیزم : شرح این فرضیه در قسمت دیالکتیک ذکر شده (رجوع شود به دیالکتیک).

(۳) منطق ترکیبی : هگل واضع منطق ترکیبی (سن‌تز) است که شرح آن در توضیح ایده‌الیزم دیالکتیک (در قسمت دیالکتیک) آمده و مقصود وی از منطق ترکیبی ترکیب منطق سابق است بامتافیزیک .

(۴) فرد و جامعه ، اموال ، قانون ، آزادی : گوید «در جامعه عین همان سیر و پیشروی که در جهان هستی موجود است وجود دارد اموال نتیجه تجلی طبیعی نمو انسان است ، و قانون ناشی از آن عقل جهانی در جامعه متشکل از افراد بحد کمال میرسد که در آن جامعه هر فرد عقل فردی خود را تابع آن عقل اعلا جهانی قرار دهد فردی

سیر تاریخ ظهور دولت کامل را محقق میکند ، دولتی که در آن ، فرد ، خود را طوری مستهلك در جامعه نماید که اراده جامعه ، اراده وی باشد . هگل با مسلک اصالت فرد (اندیویدوالیسم) جداً مخالف است و ضعف امپراطوری آلمان را نتیجه رواج فردیت دانسته .

(۵) خانواده : گوید : «رابطهٔ فرد با گروه عبارت است از رابطهٔ ماهیت ذات (سوژه) با موضوع ذات (اوبژه)^۱ و این رابطه مجرد خانواده است که جمع طبیعی اخلاقی میباشد.»

(۶) ترکیب اخلاقیات : گوید: «از رابطه فرد با قانون ، ایجاد ترکیب ضدین (سن تز) اخلاقیات میشود که دراین ترکیب ، هم اصل اتکاء فرد بجامعه ، و هم اصل آزادی فرد توأماً زمینه شایسته ای برای نمو خود پیدا می کنند ، (یعنی جامعه در آن واحد مزرعه ایست برای نمو هر دو عنصر متضاد فوق که عبارت باشد : اولاً از مستهلك شدن فرد در جامعه - ثانیاً شخصیت و آزادی فرد) .

(۷) تعریف دولت : بقیده هگل «دولت محصول فعل و اتعال
فرد و جامعه در یکدیگر است، مانند اختلاط دو جسم شیمیائی بایکدیگر
که جسم ثالثی بوجود میآورد که واجد خاصیت هر دو جسم اول میباشد.
(باید بفرق بین اختلاط با ترکیب در اختلاط علم شیمی توجه داشت)
که در اختلاط با ترکیب، اجزاء را از بین میبرد و با حاکمیت است.»

میتواند به دست آورد و به دست آورد و به دست آورد

کلیتی است مافوق افراد . دولت اصولاً خرد واحدی است و لذا نمو
اعلاى آن در صورتی میسر است که عبارت باشد از يك جسد سیاسى در
تحت حکومت فرد واحد نه يك دموکراسى (یعنی حکومت جامعه) .
دولت منضمّن يك تصور مطلق (ایده مطلق) است .

هگل معتقد بقدرت مطلقه نظامی است و عقیده دارد که رئیس
دولت باید یکنفر قائد نظامی باشد . هگل کولکتیویست است (رجوع
شود به کولکتیویسم) .

(۸) تعریف تاریخ : گوید: «تاریخ مظهر تجلی عقل جهانی است
و تنها عبارت از کشمکش‌های جنگی نبوده بلکه کشمکش عقاید و
جنگ افکار (ایده‌ها) نیز میباشد، کل تاریخ را به سه دوره تقسیم میکند:
دوره شرقی ، دوره کلاسیک ، و دوره ژرمنیک . و تنها سومی را پایدار
و جاودان دانسته میگوید : «تاریخ کشمکش بین ملل است در تحت فشار
نیروهای ایدآل (کمال مطلوب) . و منتهی میشود به بیداری آلمان و
قیادت آلمان در اروپا و جهان» .

(۹) مذهب : میگوید : «مذهب ابتدا از پرستش طبیعت برخاسته
و بعد مبدل به پرستش مظاهر غیرمادی شده ، و بعد ، از مرحله‌ای گذشته
که در آن پرستش فرد تفوق داشته، مسیحیت را عالیت‌ترین نمونه مذهب
میداند ، زیرا بعقیده وی «در مسیحیت ، مسیح در آن واحد هم خداست
و هم انسان، یعنی در وجودی، وحدت طبیعت با انسان و همچنین وحدت
روح با ماده تحقق پذیرفته، و هم معتقد است که فلسفه بر مذهب
تفوق دارد زیرا آخرین نیروئی است که تمام سیستم و دستگاه نظام
عالم را بهم می‌پیوندد ، زیرا در فلسفه ، قدرت انسان جای گرفته که
درک سیر امور جهان را میکند و غایت منطق انسان است ، تفسیری که

هگل از مذهب نموده او را جزء «فرقه» لامذهب‌ها قرار می‌دهد، بعلاوه جامعه و ملت را مافوق مذهب می‌گذارد.

(۱۰) ناسیونالیسم و روح ملی: هگل برای «دولت ملی» و مکان آن در تاریخ ارزش خاص قائل شده. در فلسفه وی ملت واحد مشخص می‌باشد. روح ملت یا «روح ملی» را «نبوغ ملی» نیز اصطلاح کرده و آنرا خالق صنعت و قانون و اخلاق و مذهب می‌شمارد. بدین طریق دولت و ملت را ایدئلیزه کرده، مؤسسات را مظهر روح ملی و اعضاء و اجزاء حیات ملی میدانند.

(۱۱) جنگ: جنگ را بر حق دانسته و ترقیات بشری را نتیجه جنگ میدانند و می‌گویند: «در زمان جنگ، رعایت فایده و سود افراد (حالت وتی-لینه و فلسفه سودجوئی) تحت الشعاع مصالح جنگی قرار می‌گیرد».

(۱۲) انقلاب: هگل غیر انقلابی و طرفدار حفظ مؤسسات موجود آلمان است و می‌گوید: «تغییرات باید با اراده عامه صورت پذیرد نه بدست افراد» ضمناً اشاره میکند باینکه مؤسسات موجود با اخلاق و احتیاجات و هدف انسان مطابقت نداشته و قابل بقا نمی‌باشد و باید جای خود را به «الهام ملی» دهد (این بیان وی خالی از ابهام نیست).

(۱۳) اراده عامه: هگل فرضیه اراده عامه روسو را پذیرفته و آنرا اصل حیاتی ترکیب تضادها و ذاتی جامعه‌ها دانسته نه افراد، و اراده عامه را مأخذ تکامل عالم هستی می‌پندارد.

(۱۴) سرنوشت مسلم: بعقیده وی کلیه وقایع و حوادث عالم محرک درونی دارد و لذا واجد سرنوشتی مسلم می‌باشد، و این سرنوشت مسلم در حالت امور ذاتی است.

(۱۵) حق و قدرت : گوید: « حق و قدرت یکی است. يك قانون اساسی ایدآلی در طبیعت موجود است که بزرگترین قدرت را به حق میدهد و قدرت است که حق را بوجود میآورد : بدین طریق در لزوم تاریخی ، يك الزام و اجبار فیزیکی و اخلاقی فوری دیده می شود ، (جبر تاریخ) .

(۱۶) اقتصاد : حاجات اقتصادی امری است اجتماعی نه تنها بیولوژیکی (یعنی نه تنها لازمه حیات فرد انسان بلکه لازمه اجتماع انسان میباشد که اصل است) .

(۱۷) عادت ، قانون ، حقوق ، وظایف : بعقیده وی « کلیه این عوامل در آن واحد هم از امور انسانی (فردی) هستند و هم از امور اجتماعی ، (۱۸) نمایندگی و مقننه : معتقد به اصل نمایندگی بر اساس تقسیمات ارضی یا تعداد افراد نیست بلکه معتقد به اصل نمایندگی بر اساس پیشه و حرفه است که آنرا فونکسیونل مینامد . این قسمت از عقیده وی بعدها مورد استفاده دو فرقه سندیکالیست ها و سوسیالیسم اضافی (گیلد سوسیالیسم) واقع شد (رجوع شود به سندیکالیسم ، گیلد سوسیالیسم ، کمونیسم ، فاشیسم ، نئوهگلیانیسم) .

۱۷۳ = هم آهنگی طبیعی (فرضیه ...)

Natural Harmony

رجوع شود به «اکنونومی کلاسیک»

۱۷۴ = هیومنیزم

Humauism

(۱) نام نوعی از فرهنگ و کولتور است که ناشی از تعلیمات

کلاسیک و قدیم باشد که آنرا انسانیات یا انسان‌شناسی توان گفت و عبارت است از مطالعه و تحقیق در آنچه که مربوط به انسان باشد. بنا بر این شامل تشریح و فیزیولوژی و علم پزشکی و روانشناسی و اخلاق و جامعه‌شناسی و اتروپولوژی نیز می‌گردد.

(۲) نام فلسفه موضوعه شیللر^۱ است که نوعی از فلسفه سوپژکتیویسم می‌باشد (رجوع شود به سوپژکتیویسم).

۱۷۵ = هیومنیتاریا نیسم

Humanitarianism

عقیده به نوع پرستی و انسان دوستی و اعتقاد به اینکه طبیعت انسان بخودی خود قابل نیل به حد کمال است. در تئولوژی (فلسفه مذهبی) و تاریخ مسیحیت اصطلاح هیومنیتاریان در مورد کسانی استعمال شده که معتقدند مسیح تنها فرد بشر بوده (بر خلاف عقیده تثلیث یا کسانی که مسیح را خداوند یا شریک خداوند پنداشته‌اند) و دیگر از مناهیم هیومنیتاریان اعتقاد باین است که وظیفه انسان محدود است به نیکی و حسن عمل نسبت بدیگران و علاقه به خیر عامه و سعادت عموم، و هم بمفهوم پوزی تیویسم استعمال شده است (رجوع شود به پوزی تیویسم).

۱۷۶ = هیومنیسم

Humism

نام فلسفه موضوعه دیوید هیوم فیلسوف انگلیسی قرن ۱۸ است که

مبنای فلسفه‌وی بر این اصل قرار داشت که علم انسان تنها منحصر به نتایج تجربه است، و منکر امکان حصول تحقیق غائی مسائل و اثبات حقیقت آن گردیده. فلسفه‌وی در زمره فلسفه شکاکین شناخته شد و اصول فلسفه‌وی را در قسمت مربوط به سیاست و آنچه که با سیاست تماس دارد میتوان درسطور ذیل خلاصه نمود:

(۱) اندیویدوالیسم و لیبرالیسم: طرفدار اصالت فرد و آزادی فرد است و در عین حال از جامعه نیز طرفداری میکند.

(۲) کنسرواتیسم: محافظه کار است و به اعتدال و میانه روی معتقد است.

(۳) سبتیکیسم: شکاک است. علم را منحصر به تجربه میدانند و منکر امکان اثبات حقیقت مسائل است.

(۴) ماتریالیسم و آتئیسم: طرفدار مادیت است و منکر وجود خداوند، و معتقد است که اثبات وجود خدا غیر ممکن میباشد.

(۵) ناسیولیسم: طرفدار ملیت و روح ملی و فرضیه بیداری وجدان یک نژاد یا یک ملت و لزوم احترام به احساسات ملی و فرهنگ ملی و سنت ملی است (مشابه با فرضیه هگل).

(۶) یوتیلیتاریانیسم: انگیزه‌ها و هدفهای واقعیات را از لحاظ سود جوئی و مفید بودن آن نسبت به محرکات ایدآلی و خیالی ارجح میدانند و بدان بیشتر توجه دارد.

(۷) متافیزیک: طرفدار متافیزیک و مسائل ماوراء الطبیعه و وراء عقلیات است. فلسفه‌وی در این قسمت در نمو فلسفه ماوراء الطبیعه مؤثر افتاد.

(۸) فرضیه وفاداری: وی بوسیله موضع فرضیه لزوم وفاداری سیاسی

تبعه فرضیه قرار داد اجتماعی را سست و ضعیف نموده وفاداری سیاسی تبعه را برای حفظ نظم ، و اطاعت عرفی را برای منافع شخصی ورعایت عادت لازم می‌شمارد .

(۹) تقوی : را نوعی خاصیت دماغ یا عمل دماغی میدانند که مورد قبول مردم واقع شده است .

(۱۰) فرضیه عقل ورد حقوق طبیعت: این فرضیه مهم‌ترین قسمت فلسفه هیوم است وی عقل را به سه عامل (عقلیات ، واقعیات ، ارزش‌ها یا عقاید) تجزیه می‌کند .

اولی را حقیقت عقلی یا حقیقت ریاضی می‌خواند (مانند ریاضیات) دومی را رابطه علت و معلول می‌شمارد (مانند فیزیک و شیمی و سایر علوم تجربی) و سومی را شامل علوم اجتماعی و مذهب و سیاست و اخلاق میدانند . اولی را نتیجه عقل ریاضی ، دومی را نتیجه تجربه و سومی را نسبی می‌شمارد ، و با تفکیک این سه نوع عقلیت که سابقاً آنرا بحقوق طبیعی نسبت میدادند ، حقوق طبیعت را تجزیه بقطعات نموده ، بدینوسیله آنرا متزلزل و عاری از معنی کرده . کلیه عناصر مربوط بدو قسمت اخیر (یعنی واقعیات و ارزش‌ها یا عقاید) را کنوانسیون یعنی مقررات موضوعه بشری دانسته و دور از عقلیات می‌شمارد ، و وجود آنها را مفید ولی غیر لازم دانسته . عقل را غلام شهوات میدانند . و معتقد است که مذهب و مسلک عقلی موهوم است . می‌گوید عقل و عقلیت در رفتار انسان استعمال میشود و در طبیعت وجود خارجی ندارد .

(رجوع شود به اندیویدوالیسم ، لیبرالیسم ، کنسرواتیسم ،

سب‌تی‌کیسم، ماتریالیسم، آتئیسم، ناسیونالیسم، هگلیانیسم، و یوتیلیتاریانیسم.

۱۷۷ = یوتیلیتاریانیسم، او‌تیلیته

Utilité, Utilitarianism

نام يك فلسفه سیاسی است که در قرن ۱۹ بوسیله گروهی از لیبرال‌های انگلیس پرورده شده و آنرا میتوان فلسفه انفعالی یا سودجویی یا مفیدیت نامید این فلسفه تمام خیرها و نیکی‌ها را در ترازوی مفید بودن می‌سنجد و گوید هر رفتار و عمل آدمی اخلاقاً در صورتی نیک است که تابع اصل زیر باشد: «حدا کثر خوبی و فایده برای حدا کثر تعداد اشخاص» یعنی متضمن اصل مزبور باشد. معروف‌ترین پیشوایان این مکتب جرمی بنتهام، جیمز میل، جان استوارت میل، فلاسفه قرن ۱۸ و ۱۹ انگلیس و دیوید ریکاردو و انگلیسی اقتصاد شناس و جان آستین حقوق‌دان انگلیسی قرن ۱۹ میباشد فلسفه این گروه از این فرضیه آغاز میگردد که انسان در تحت تسلط و حکم دو عامل قرار دارد یکی لذت و دیگری درد. لهذا باید اعمال و افعال وی بهدایت سودجویی (او‌تیلیته) رهبری شوند، یعنی سعی شود که ازدرد اجتناب بعمل آید و اعمالی را انجام دهد که منتج به کسب لذت گردد مفهوم این بیان آن نیست که خود خواه یا شهوتران گردد بلکه منظور انجام اعمالی است که حدا کثر مدت و لذت را برای حدا کثر افرادی از جامعه که ممکن است فراهم سازد.

در منطقه فعالیت‌های سیاسی، یوتیلیتاریانها در مجلس عوام انگلیس

فرقه‌ای تشکیل دادند که به «رادیکال‌های فلسفی» معروف شدند .
 در منطقه اقتصادی دنباله همان عقاید «اکنونومی کلاسیک»
 را گرفته معتقد شدند باینکه در مدت مدید رعایت منافع شخصی افراد که
 بمجرای شایسته گذاشته شود بخودی خود متضمن تنفع عامه خواهد بود.
 این گروه طرفدار عدم مداخله دولت در امور اقتصادی گردیدند که آنرا
 لسه‌فر اصطلاح کنند .

در منطقه حقوق و قانون معتقد بوضع قوانین عقلی (راسیونال
 یا تابع اصالت عقل) و رعایت فلسفه سود جوئی گردیده با قوانین تابع
 سنن و عادات مخالف بوده آنرا کهنه و منسوخ و غالباً احمقانه و غیر مناسب
 بازمان دانستند .

(رجوع شود به رادیکالیسم، لیبرالیسم، اکنونومی، کانسیت،
 و لسه‌فر) .

۱۷۸ - یوتوپیا نیسم

Utopianism

یوتوپیا که اصطلاحی بسیار شایع در علوم سیاسی می‌باشد
 عنوان و نام يك جامعه ایدالی و کمال مطلوب ، یا دولتی است کامل
 و بی عیب که فلاسفه و دانشمندان و نویسندگان و شعرا و متفکرین
 بشری همیشه خواب آنرا دیده یا در عالم پندار آنرا تصویر کرده و
 غالباً در تحریرات یا اشعار یا کتب خود از آن بحث کرده و آنرا
 وصف نموده‌اند .

منشأ اصل کلمه بوسیله سر توماس مور انگلیسی در سال ۱۵۱۶
 از زبان یونانی گرفته شده و توماس مور در کتاب خود که تحت همین

عنوان است آنرا نام يك جزیره مفروض و خیالی در مسافات دور دست قرار داده که در آنجا ملل مشترك المنافع یا کلمنولت خیالی توماس مور در آنجا واقع شده است. و از زمان تحریر کتاب مزبور تا کنون این اصطلاح باقی مانده و در مورد افکار ایدالی بلکه مافوق ایدالی و طرح‌ها و نقشه‌های آرزوئی استعمال میشود که غیر عملی است و نمیتوان پنداشت که روزی صورت وقوع پذیرد.

الفلاطون در کتاب «جمهوری» خود، سرفرانسیس باکون سیاستمدار و فیلسوف انگلیسی در کتاب «آتلانتیس جدید»، هارینگتون انگلیسی در کتاب «ملل مشترك المنافع اوسیا نا»، توماسو کامپانللا^۱ ایتالیائی در کتاب «شهر آفتاب»، هر کدام نیز تصویری از جامعه‌های یوتوپیان را ترسیم کرده و بدین طریق ایدالهای خود را در اصلاح جامعه بشری شرح داده اند. بسیاری از پیمبران سوسیالیسم نیز وعده ظهور جامعه‌های ایدالی را در زمان آینده داده‌اند که از آنجمله‌اند فوریه، کابه^۲ رابرت اوون و ویلیام - موریس. مارکسیست‌ها معمولاً این سوسیالیستهای اصلاح طلب را «سوسیالیستهای یوتوپیان» میخوانند.

ذیلا برای نمونه نام چند نفر نویسنده یوتوپیان معاصر با نام کتاب ایشان ذکر میشود:

و.ح. هودسون^۳ نویسنده کتاب «يك قرن بلورین»

Tomaso Campanella (۱)

Fourier. Cabet (۲)

M.H. Hudson (۳)

بلورلیتون^۱ نویسنده کتاب « نژاد آینده - یا - یوتوپای نوین » .

ادوارد بللامی^۲ نویسنده کتاب « نظری بعقب . و مساوات » .

ح.ج. ولز^۳ نویسنده کتاب « یک یوتوپای جدید » .

اصطلاح یوتوپیا نیسم در واقع مرادف با همان ایدآلیسم است و بطوریکه اشاره شد قدری تأکید یا مبالغه در ایدآلیسم را می‌رساند (رجوع شود به ایدآلیسم) .

پایان

Bulwer - Litton (۱)

Edward Bellamy (۲)

H.G. Wells (۳)